

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى
مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ. (غافر- ۱۵)

بالا برنده‌ی درجات، همان صاحب عرش، آن روح را به امر خویش بر هر کد ام از
بندگانیش که بخواهد می افکند تا مردم را نسبت به روز ملاقات الهی هشدار دهد!

روح ربانی

مجلد اول

گزیده‌ای از نوشته‌ها، گفته‌ها و پاسخ به سؤالات

میم.را

عصر کنکاش	◀ ناشر:
روح ربانی	◀ عنوان کتاب:
مسعود رباعی	◀ مولف:
محمد فرخ زاد	◀ طرح جلد:
فریبا بهادری	◀ حروفچین:
آرین	◀ چاپخانه و صحافی:
اول	◀ نوبت چاپ:
۱۳۸۹	◀ سال چاپ:
۵۰۰ نسخه	◀ شمارگان:
۴۸۰۰ تومان	◀ قیمت:
تهران - خیابان شریعتی - کمی بالاتراز سه راهی میرداماد - بن بست شریفی - پلاک ۱۴ - واحد ۶	◀ نشانی:
www.asrekankash.ir	◀ آدرس الکترونیکی:
asrekankash@gmail.com	◀ پست الکترونیکی:
۲۲۹۰۱۰۱۵	◀ تلفن:

سرشناسه	: رباعی، مسعود؛ ۱۳۴۲
عنوان و نام پدیدآور	: روح ربانی / میم را.
مشخصات نشر	: تهران: عصر کنکاش، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری	: ۲۳۵ ص
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۵۵۴۸-۰۲-۰
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: قرآن -- مسائل متفرقه
موضوع	: اسلام -- مسائل متفرقه
رده بندی کنگره	: BP ۱۱/۸۷۹ ۱۳۸۸
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۰۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۸۳۶۲۷۸

کتاب

چه بدانید چه ندانید شما در کتاب خدا زندگی می کنید "لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ" شاید فهمش کمی مشکل باشد اما حقیقت دارد!

این کتاب بر روی کاغذ نازل نشده است چه اگر می شد می گفتند این سحر آشکار است. "وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ ..."

پس بخوان کتابت را، که امروز تو خود، بر حساب کشیدن از خود کفایت می کنی. "اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا"

این کاری است که هر امتی با هر آئین و مرامی باید به انجام برساند چرا که به این کار دعوت شده اند تا مطابق عملکردشان پاداش ببینند. "كُلَّ أُمَّةٍ تَدْعِي إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ".

در این میان مومنان کسانی هستند که به تمامی کتابهایش ایمان دارند جز این باشد به اعماق گمراهی گرفتار آمده اند. "وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ فَحَقَّ ضَلَالًا بَعِيدًا".

در کتاب، ارثیه هم هست و به ارث می برند. کتاب میراث منتخبین الهی است. "ثُمَّ أَوْثَرْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا".

پس بی کتاب، مجادله روا نباشد زیرا از علم و هدایت و روشنی بدور است. "وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ".
کسی که علم کتاب دارد شهید است یک گواه معتبر. پس گواهِش کارساز است
"كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ".
در این کتاب همه چیز ذکر شده است چیزی از قلم نیافتاده، نه کوچک و نه بزرگ.
"مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا".
هدف از انزال کتاب این است که مردم از ظلمات جهل و گمراهی، رهایی و به نور هدایت و رستگاری نائل گردند. "الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ".
کتاب الهی، مقام امامت و رهبری دارد پس زنده است. "وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً".
پس حال، که شما به تعلیم و تعلم کتاب مشغولید ربانی شوید، "كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ".

پیشگفتار

در تلاطم سهمگین زندگی هر کس به دنبال چیزی می‌گردد. تعدادی قلیل می‌دانند به دنبال چه هستند ولی متأسفانه عده کثیری فقط می‌گردند، به هر چیزی چنگ می‌زنند، به هر دری می‌کوبند، اما همچنان حیرانند، سرگردانند، تکلیفشان با خودشان روشن نیست. بین این عده قلیل و آن عده کثیر، یک وجه مشترک وجود دارد و آن اینکه هر دو طالب آرامش‌اند. اما برای هر یک آرامش دارای معنایی متفاوت است. دسته اول آرامش را در «**الا بذکر الله تطمئن القلوب**» می‌دانند و دسته دوم آن را در ثروت، قدرت، شهرت و نیز هر آنچه که می‌تواند یک انسان را به منجلاب نابودی بکشاند، جستجو می‌کنند. اینها ابزار را هدف قرار داده و فکر می‌کنند اگر به هر یک از این ابزارهای مادی برسند آرامش خود و اهل خویش را بدست آورده‌اند ولی هر چه بیشتر تلاش می‌کنند و بیشتر به این ابزارها دست می‌یابند، نه تنها به آرامش واقعی نمی‌رسند بلکه همیشه مضطربند، نگرانند، مشوش‌اند، انگار از چیزی در هراسند پس بجای رسیدن هر روز دورتر و دورتر می‌شوند. حتی برخی به جایی می‌رسند که حاضرند تمامی دستاورد سال‌های گذشته‌شان را یک‌جا بدهند اما لحظه‌ای آرامش واقعی دریافت نکنند.

در این بین مردانی هستند که خود را از هر تعلقی رها کرده و به آرامش حقیقی دست یافته‌اند. اینها آرامش را نه در شهرت و نه در ثروت و نه حتی در قدرت، در هیچ کدام از

آنها نجسته‌اند بلکه با همنشینی با کلام وحی و رها کردن خود در بحر بیکران آیات خدا و تفکر در آفاق و انفس به چنین مقامی رسیده‌اند.

«رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (نور- ۳۷)

از ویژگی بارز این مردان، داشتن روحی بلند و از نشانه‌های این روح بلند همین آرامش واقعی است که در سایه‌سار حقیقت به آن دست پیدا کرده‌اند. اینها مشتاقانه راه رسیدن به آرامش حقیقی را در اختیار طالبان آن قرار می‌دهند. هم‌انهایی که به واقع می‌خواهند تسلیم محض حضرت حق باشند.

این مردان، گاه با سخن گفتن در جلسات مختلف برای عده‌ای محدود و گاه با نوشتن و انتشار مطالب برای مخاطبان بسیار، خواهان رساندن کلام حق به همه تشنگان حقیقت‌اند. روح ربانی از جمله این آثار است که از ذهن و روح کسی منتشر شده است که خود را خادم و شاگرد کلام وحی می‌داند.

"میم را" سالهاست که خود را صید صیاد حقیقی کرده است. او روش درست خواندن کلام وحی و همچنین شیوه تفکر در آیات و کلمات حضرت حق را به طالبان واقعی آموخته و همچنان می‌آموزد.

روح ربانی حاصل سالها تلاش و غور در معارف وحی است. این کتاب صرفاً برای خواندن و گذر کردن نیست، بلکه این کتاب باید با تأمل و حتی بارها خوانده شود تا در روح و جان مخاطبانش بنشیند.

جمعی از دوستان و شاگردان

فهرست

صفحه	عنوان
۱۱	مدخل
۱۳	روح ربانی
۳۳	باز هم روح
۴۰	حق و جریبان حق
۴۷	حیات
۵۲	برای چه آمده‌ای
۵۵	عشق
۵۸	انفجار بزرگ
۶۱	وقتی ...
۶۳	*
۶۶	کلید خوردن
۶۸	ازواج
۷۰	طلاق
۷۲	به جای فرار مهار کنید
۷۳	تمثیل فرزند پادشاه
۷۷	رؤیای شهر ویرانه
۷۹	ما خانواده
۸۱	شبیه‌سازی یا مثل‌سازی
۸۴	یکی بود بنام "هیچ مرد"
۸۵	اشک
۸۷	ذکر
۹۰	فن شنیدن
۹۴	فن دیدن

۱۰۳	الحمد
۱۴۰	زندگی‌های دوباره و چندباره
۱۴۵	هفت آسمان هفت طریق
۱۴۷	جنّ
۱۵۰	سلام
۱۵۳	سه موضوع واحد
۱۵۵	پاسخ به شبهه
۱۵۹	چگونه زندگی کنیم
۱۶۱	ویژگی‌های هدایت یافتگان
۱۶۳	چند نکته دیگر
۱۶۶	یک شبهه در سنجش زمان
۱۶۸	چند سؤال دیگر
۱۷۶	تأکید بر ذکر
۱۷۸	آزادی
۱۸۰	شکار
۱۸۲	قل هو الله احد
۱۸۴	پندها و حکمت‌ها
۱۹۴	حاکمیت برتر
۱۹۶	حضرت ولی عصر (عج) از دیدگاه امام علی (ع)
۲۰۶	کوتاه اما بزرگ
۲۰۷	آیات واحده
۲۳۰	تمثیل پروانه

مدخل

چون یک ماهی تنها در قلاب خدا بدام افتاده‌ام. دست و پا زدنم از وحشت نیست از سرور و شادمانی است چرا که صیاد من خداست! من آن صید رام نیستم که در قلاب هر ناکس بدام افتد! چه قلاب‌ها که در طول عمر، پاره کردم و یا صیادش به آب کشیدم! اما اینک این خداست با قلاب نورانی‌اش! و کس توانایی گریز از آن را ندارد، هر چند که قلاب مقدس او برای هر کس پائین نمی‌افتد!

چرخ می‌به این طرف، چرخ می‌به آن طرف. ریسمانی بر سر، قلابی در دهان! چرخ می‌زنم، فلک می‌شوم از افلاک گذر می‌کنم و هر بار با رقصی و با چرخشی از عالمی خارج و به عالم دیگر وارد می‌گردم!

قلاب او لطیف و ملایم است لب‌هایم را پاره نمی‌کند درد آور نیست، زجرم نمی‌دهد و این چنین بر لب‌هایم به بوسه خوش نشست است! اینک این منم و خدا و قلاب‌اش که مرا قائم نگاه داشته و با هر تکانی به بالا می‌کشد! بالا و بالاتر!

چه پرشکوه است آنگاه که پس از صید، سینه‌ام بشکافد، زواید بیرون ریزد و از خویش بدمد! من لقمه‌ی نرم خدایم! اما برای هر گلیوی دیگر، تیز استخوان شتر، که بسیار گلوگیر است! چه صیادها که بر سر همین تکه استخوان، جان خویش بگذاشتند! اکنون مرا در خویش فرو برده است من حل شده‌ام، ذوب شده‌ام، من نیستم! ولی هستم. یک هست که دگر نیست را نمی‌فهمد! و این معجزه‌ی قلاب خداست، ضیافت خدا اینگونه است!

روح ربانی

روح ربانی

بدان همین که موجود گشته‌ای یعنی بارقه‌ای از "حیّ قیوم" دریافت کرده‌ای! پس آگاه شو از این بارقه زنده قدرتمند تا در زندگی دوباره زنده شوی چه "خوشا به حال آن کس که در زندگی دوبار متولد شود".

بدان، جریانی در تو دمیده‌اند بنام "روح" که ویژه توست چه تو با او زنده‌ای. او تو را دریافته است تو نیز او را دریاب که ارتباط تو با "ربّات" که رب العالمین است از طریق روح الهی دمیده شده در توست که این خود یک جریان باطنی قابل درک است. پس به روح الهی‌ات "آگاه شو" که چون آگاه شوی در حقیقت او را نسبت به خود "فعال" کرده‌ای.

دریافته‌های بزرگ از این نقطه آغاز می‌شود. او پیوند با تو را درک می‌کند تو نیز پیوند با او را درک کن تا "هویت الهی" یابی که "ربّ کریم تو" آماده عطاست.

بدان "روح الهی" که در ذات، همان "روح ربّوبی" است از "عالم امر" است و عالم امر، عالم آگاهی و شعور و حیات بخشی است و اراده رب العالمین از عالم امر به "عالم خلق" افاضه می‌شود. عالم امر، عالم خلق نیست. عالم خلق، جهان آفرینش است که شعور و حیاتش، از عالم امر است. پس مخلوقات عالم خلق، در هر رتبه که باشند چه سنگ و چه انسان به قدر استعدادشان، زنده و دارای شعورند.

"يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ" آنچه در آسمان‌ها و زمین است همه تسبیح‌گوی خداوندند. اما تو این تسبیح و تقدیس را تفقه نمی‌کنی چه هر موجودی رتبه‌ای

از حیات و شعور گرفته است.

اما همین حیات و شعوری که در عالم خلق می‌بینی از تماس با عالم امر است نه "امتزاج" با آن، که امتزاجی در کار نیست زیرا عالم امر، لطیف و "مجرد" است و عالم خلق، غلیظ و "مرکب" ولی هر دو عالم، از عوالم رب العالمین اند.

عالم امر، عالمی قدرتمند است چه عنصر اصلی‌اش "آگاهی" است و روح از عالم امر است و عالم امر از "رب + ی" - "قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي" بگو روح از امر رب من است. روح، هنگامی که در تو دمیده می‌شود در تماس با وجود بی جان تو قرار می‌گیرد و تو را، حیات و آگاهی و قدرت می‌بخشد چه به این امر واقف شوی یا نشوی.

آن روح، تو نیستی. تو نیز آن روح نیستی، چون "امتزاجی" در کار نیست بلکه فقط وجود تو در تماس با روح الهیات قرار گرفته است و این تماس باطنی است زیرا روح از عالم امر است و تو از عالم خلق و جسم مرکب را در عالم مجرد راه ندهند. "رو مجرد شو مجرد را ببین".

هنگام دمیدن روح تو، اولین نقطه یا بخش وجودی‌ات که در معرض تماس این روح الهی قرار می‌گیرد "حساس‌ترین" بخش وجودی توست که "خودآگاه" تو را می‌سازد. برخی به آن "ضمیر باطن" می‌گویند و برخی به علت ضعف درک مُدْرِكِ آن، "ضمیر ناخودآگاهی" می‌نامند.

بدان وقتی مرتکب خطا یا گناهی شوی، از سوی همین بخش حساس، سرزنش و ملامت می‌شوی چه این بخش در این وضعیت "نفس لَوَامَه" ساخته است چه او به خاطر همجواری با روح الهی از معنای "حقیقت و راستی" با خبر است و "بدی را از خوبی" تمیز می‌دهد "بدیهیات" نیز از این ناحیه القاء می‌شود.

این تماس مقدس و این همجواری لطیف، گاه باعث می‌شود از اخباری اطلاع یابی "نادیده" "ناگفته" و "ناشنوده" که موجب اعجاب توست. در این حال، این بخش حساس "مجرای شهود" شده است. "الهام" نیز از این پنجره تابیدن می‌گیرد.

بدان که این بخش وجود، بسیار مهم است چه آن را "صدر" تو گفته‌اند و صدر هر چیز "اول" آن چیز است. و چون حال تو به یکباره از این نقطه دگرگون می‌شود به آن

"قلب" نیز گفته‌اند زیرا معنای قلب "دگرگونی" است و از این رو است که پاره‌ای اوقات، به ناگاه حال تو بی هیچ علت خارجی، از شادی به غم و یا از غم به شادی دگرگون می‌شود و تو نمی‌دانی چرا؟ اما این تماس با روح، خوب می‌داند!

این مجرای مهم را در "وجه" تو می‌بینم چه معابر بزرگ "ادراک" تو در "وجه تو" قرار دارد. "در باب وجه تو، باز سخن هست که می‌آید ان شاء الله".

پس به امور باطنی خویش دقت کن که درون تو، جهانی بزرگ سرشته‌اند "وَفِيكَ أَنْطَوَى الْعَالَمِ الْأَكْبَرِ".

این شرح و بیان که رفت، چیزی نیست جز برای جلب "توجه تو" به همان مجرای حساس و الهام‌پذیری که در همجواری و تماس با روح الهی قرار گرفته است و اینجا به تمثیل، چشم درونی توست چه پنجره دریافت تو از عالم‌أمر است. دعای تو نیز وقتی با خلوص و باطنی است از این مجرا بالا رفتنی است. چه اصل برای کائنات، "آگاهی و هوشیاری" است.

این بخش به واقع پنجره‌ای است ما بین عالم‌أمر و عالم‌خلق. پس تزکیه، عامل لطافت و شفافیت این پنجره، و غفلت و عصیان، باعث غبار آلودگی و تیرگی آن، تا زنگاری است! "غفلت و بی‌توجهی" از عالم‌درون، به دل مردگی و افسردگی منجر می‌شود چه "روح" ایجادکننده نشاط و حیات است. "عصیان" نیز به هلاکت می‌انجامد چه خلاف طبع هستی رفتن، معنایش همین است.

بدان، آن روح الهی دمیده شده در تو، تا مدتی معین (أجل مسمی) در قید کالبد توست چه امر ربّ تو این بوده است. امید آنکه به این زنده زندگی بخش، آگاه شوی و از این طریق لذت جاودانگی دریابی. پس خدا، آدم آگاه و هوشیار می‌طلبد.

بدان که این بخش از وجود، مهم است زیرا در خط مقدم مابین "غیب و شهود" است. پس از آن غفلت مکن که "انسان از هر چه غفلت کرد از آن محروم شد".

حال دریافتی که حتی شستشوی بدن با "آداب رسولی (ص)" از چه روست! چه غسل و چه وضو! تو در تماس با روحی هستی که از عالم‌أمر است و عالم‌أمر، "غیب" است. و

غیب، مقدّس است زیرا باید به آن ایمان داشته باشی " **يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ** " پس این مقدس همجواری را محترم شمار و همواره با "طهارت خویش" میزبان خوبی باش.^۱
 چه این روح الهی دمیده شده در تو. مایهٔ نجات و آرامش توست. پس با غفلت و خودخواهی تنها معبر عروج خود را سد مکن.

این شرح و بیان رفت تا تو با توجه به "ربّ خویش" روح الهی ات را نسبت به نیازهای حیاتی خود "فعال" کنی زیرا این راه تو، برای نیل به جاودانگی است و این راه است که به " **رَبِّ حَيِّ وَ قَيُّومٍ** " تو منتهی می شود و " **إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى** ". و این محقق نشود مگر از طریق روح الهی دمیده شده در تو، چه این روح از امر رب توست و رب تو، پرورندهٔ تو.
 پس به " جریان ربوبی ربّ ات " تسلیم باش که باقی نشانه است و آیه. این همه بیان شد برای " **أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ** " تا هوشیار شوی و بدانی که " ربّ تو " کیست و باید رو سوی که آری. زیرا در عالم معنا، فقط کالای آگاه و هوشیار خریدارند.
 پس هنوز در کلمه " ربی " استغفار هستیم و به تبع آن روح. بدان روح از آنجا که جریان لطیف و مجرد است وجود تو را در تماس با خود دارد پس هر بخش از وجود تو به قدر استعداد، حیات می گیرد و زنده می شود. از جمله "خمیر مایه" خلقت تو، که همان خاک و گل و لجن بدبوست.

" **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ** " این بخش تیره نیز به برکت روح الهی ات، حیات و پایداری می یابد و "من مادی" تو را می سازد. این من مادی همان "نفس" است که اکنون به زنده بودن خود آگاه شده است و چون خمیر مایهٔ این "من" از "عالم ثقیل" یعنی زمینی و مادی است اولین و اصلی ترین صفتی که از "من" بروز می کند ثقیل ترین صفت آدمی یعنی "خودخواهی" است که اگر رام نشود انسانرا "زمین گیر" می کند. نفس در این وضعیت، "نفس اماره" است که همواره آدمی را به بدی امر می کند. "تکبر" سمی ترین زادهٔ "خودخواهی" است چه اگر فرمانروای آدمی گردد هم

۱- " **إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ** " اگر خدا را دوست دارید از من تبعیت کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد.

فرصت ربوبی شدن و جاودانگی را بر باد می‌دهد و هم، چون دشمنی خانگی، آدمی را به هلاکت می‌کشاند که **"إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ"**.

پس تقابل با اراده **"رَبِّيَ الْأَعْلَى"** که همان **"الله"** است جز هلاکت نیست **"وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا"**. و اراده او برخورداری انسان از لذت جاودانگی است و این راه، از طریق است ضد تکبر و ضد تکبر "تسلیم" است. نفسی که آگاهانه تسلیم "ربّاش" است همان **"نَفْسٍ مُّطْمَئِنَّةٍ"** است. تسلیم ربّ خود بودن یک امر باطنی است و امور باطنی تو با مساعدت روح الهی دمیده شده در تو محقق می‌شود زیرا جریان این روح از یک سو از امر رب توست و از سوی دیگر در تماس با وجود توست. پس آگاهی از چنین "تماس" و "جریان"، آگاهی از عالم اکبر است، آگاه شدن از خویش است و آن کس که از خویش معرفت یابد به "رب خویش" معرفت یافته است. **"مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، عَرَفَ رَبَّهُ"**.

در جمله **"أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ"** که گفتم، مفهوم "تسلیم" موج می‌زند. پس: بدان، چون تسلیم کسی شوی "شبیّه" او خواهی شد پس بنگر که تسلیم "که ای" که چهره‌ات در آئینه روی او قابل رویت است. اگر غیر "ربّ ات" را تسلیم شده‌ای به وادی شرک افتاده‌ای و این قطعاً همان ظلم بزرگ است **"وَ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ"** زیرا موجودیت تو، نعمت‌های در خدمت تو، عمر تو، توفیق آگاهی و هوشیاری تو، حیات و ممتات تو و همچنین هدایت تو از ربّ توست. **"عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي"**؛ "امید آنکه ربّ-ام مرا هدایت کند". پس تسلیم "ربّ خویش" بودن، اساس کار است زیرا ربّ تو پاک و منزّه است و آگاه‌ترین کسی است که می‌داند با چه شیوه ربوبی (هدایتی) در کدام زمان و کدام مکان و در بطن کدام ماجرا، برای تو رشدی نهان کند، که کرده است.

"رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى" رب ما کسی است که آنچه را که مخلوق نیاز داشت به او عطا نمود آنگاه در مسیر هستی رهنمونش گشت. **"إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَوْفٌ رَحِيمٌ"**.

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ" ای اهل ایمان "ربّ‌تان" را به رکوع تعظیم کنید به سجده بیافتید و عابد باشید که: **"انما ادعوا ربی و لا اشرك به احداً"**

من فقط "رب خود" را می‌خوانم و احدی را شریکش نمی‌سازم. "فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشْدًا" چه "هر که تسلیم شود خود را در راه رشد آزاد کرده است". تسبیح و حمد و پرستش نیز فقط با وجود "تسلیم آگاهانه" اصالت می‌گیرند این پیام اصلی روح ربوبی من و توست. "فاعبد ربك" پس "رب خود" را عبادت کن، چه تو موظفی، جریان ربوبی خویش را پاس بداری و از مجرای خود وصل شوی و بخواهی و برسی. پس مراقب باش که وسوس شیطانی را با پیام "روح ربوبی‌ات" اشتباه نگیری. چه این روح آزاده، هیچ گاه به "کفر" فرمان نمی‌دهد چه او از "امر رب" توست. پس همواره تسلیم "رب ات" باش تا به قدر تلاش و هوشیاری‌ات، "شبهه" او شوی و این شباهت نه در "ذات" است که ذات "رب" که همان "الله" است و "لا اله الا هو" واحد است و احد، بلکه شباهتی "صفتی"، آن هم به میزان معرفت تو از "اسماء الهی" است. پس برای تحقق دستور "تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ" خود را متخلق به اخلاق الهی کنید" باید ابتدا اخلاق الهی را شناخت.

بدان، اخلاق الهی از "اسماء او" در "القرآن الکریم" دریافت شدنی است. به آن اسماء توجه کن و معنی آن‌ها را دریاب و ذکر خود ساز. که این یکی از طرائق است و خاص تسلیم شدگان! تو با این کار روح ربوبی‌ات را نسبت به خود و رفع نیاز خود فعال کرده‌ای و چون هوشیاری کنی به سرعت درمی‌یابی که، قدرت اسماء الهی به "إذن ربّات" و به قدر خلوص و آگاهی‌ات، در تو تجلی نموده است. پس هر اسمی را نیرویی عظیم بدان که "إِنَّ رَبَّكَ لَهُو الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ" چه تو در این هجرت از خاک به افلاک، نیازمند طعامی و طعام تو، دریافت نیروی نهفته‌ی در "الاسماء الحسنی" است و انسان باید به طعام خویش بنگرد "فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ".

بدان که "رحیم" اسمی است مطلق، در کمال رحمت، و سمیع اسمی است مطلق، در کمال شنوایی. همچنین است بصیر و حکیم و عزیز و معز و غفار و تواب و رحمان و ... همه‌ی این اسماء الهی در ذات خود "حی و قیوم" اند یعنی زنده، هوشیار، با اراده و قدرتمند. و با آن که عین ذات‌اند جلوه و "تجلی خاص" خود را دارند. پس این اسماء را با

ذکر و توجه در وجود خویش شکوفا کن تا بقای عزتمندی برای خود تدارک دیده باشی " عند ملیک مقتدر " .

بدان، هر کس، اسمی دارد " آسمانی " که آگاهی از آن، آگاهی از قدرت باطنی است آن هم برای انجام وظیفه‌ای که به خاطر آن خلق شده است.

اسم آسمانی هر کس، نه این اسم نام‌گذاری شده‌ی دنیوی است چه این اسم فقط صداست بلکه آن اسم است که با آگاهی از آن، نیروی بالقوه‌ی خداداده‌ی تو، ظهور می‌یابد. وجود چنین اسمی بدان خاطر است که " ربّ تو " که همان " خالق " هست، تو را برای انجام وظیفه‌ای آفریده است پس قدرت انجام آن را نیز در سرشت تو نهاده است. و این امری معنوی و درست است. زیرا نام‌گذاری از حقوق مسلمه‌ی خالق است، هم‌چنان که نام زمینی تو را پدر یا مادر تو گذاشته‌اند. پس اسم آسمانی خویش را دریاب تا کار خود بدانی که با این آگاهی و این کلید آسمانی، به تسلیم " ربّ خویش " بودن، راحت‌تری، بدان آنچه بیان شد " فالگیری " یا بازی با " الفاظ " نیست بلکه حقایقی است که به لطف پروردگرم دریافته‌ام و چون این وقت تنگ، هر روز تنگ‌تر می‌شود نزدیک‌ترین و سریع‌ترین راه " رویکرد الهی " را خالصانه و " قریه‌ الی الله " بازگو می‌کنم چه باب استغفار هنوز باز است أستغفر الله ربّی و أتوب الیه.

بدان، اسم آسمانی تو، آن اسم است که هماهنگ با روح الهی دمیده شده در توست. پس با درایت و دقت به " الاسماء الحسنی " در " القرآن الکریم " بنگر که صعب نیست و پیامبر(ص) آن را بیش از " نود و نه " اسم ندانسته است. خوب بنگر، حتی به شکل و حروف هر اسم توجه کن، معنای آن را دریاب. باکی نیست، موقعیت عینی‌اش را در ذهن تجسم کن. و بعد از آن که معنا و کاربرد هر اسم را دانستی، " ذاکر " باش و تا حد مقدور پیش خود مکرر کن... تو با این عمل، دوباره روح الهی‌ات را نسبت به خود " فعال " کرده‌ای. قطعاً در اندک زمانی، اسم هماهنگ با روح الهی‌ات را خواهی یافت و با دریافت این اسم خداداده، از " وظیفه و نقش وجودی‌ات " آگاه می‌شوی و حیرانی " که‌ام " و " چه‌ام " از وجودت رخت برمی‌بندد.

چه تو، شاخصه‌ی "هویت الهی" خود را از "کتاب الهی" و از میان "اسماء الهی" دریافت کرده‌ای. به عبارتی تو، "خود الهی خویش" را پیدا نموده‌ای. "وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُّوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ".

"بهترین نام‌های نیک از آن خداست پس با این نام‌ها او را بخوانید و کسانی که نام‌های نیک او را انکار می‌کنند به خود واگذارید که به زودی به سبب عملکردشان مجازات خواهند شد."

بدان که فرق است بین "اسماء الله" و "الاسماء الحسنی" و این فرق نه فرق ذاتی که فرق صفاتی است.

اسماء الله، چنان که از کلمه برمی‌آید تمامی اسماء خداوند را شامل می‌شود چه "جمالیه" و چه "جلالیه". اما "الاسماء الحسنی" بهترین نام‌های نیک و زیبای خداوند را شامل است. لذا بی‌توجهی به فرق این دو، باعث شده است تا حتی برخی از قدمایی که "الاسماء الحسنی" را احصاء نموده‌اند تعدادی از اسماء الله را نیز در آن وارد کنند و این نتیجه‌ی عدم تمییز "بین الاسمین" است. مثلاً برخی "ضار" را که به معنای ضررزننده است و از اسماء الله است در احصاء جزو "الاسماء الحسنی" شمرده‌اند همچنین است شدیدالعقاب و مهلک و مذلّ و مضلّ و ... - بدان که "اسماء الله" بسیار است و احصاء ناپذیر! ما به جا، حتی کافر و مکفّر را از اسماء می‌دانیم آنجا که می‌فرماید "یکفر بالطاغوت" چه این کافر نیک است و تا نباشد "یؤمن بالله" میسر نگردد. هم چنان که "یکفر عنکم سیئاتکم". تکفیری خوب و فرح‌بخش است و این مکفّر "الله" است و چه نیک! اللهم ارزقنا. پس ذهن خود، بشوی که "اسماء" صرفاً آن نیست که به صورت صریح و روشن در "القرآن الکریم" آمده است چه همه می‌دانند که اسماء سمیع و بصیر و علیم و حکیم و غفور و رحمان و رحیم و ... بی‌پرده از اسماء‌اند بلکه هنر آن است که الباقی اسماء را از مفاهیم آیات الهی، فهم کنی!

پس جای تعجب نباشد که ما "الحمد" را جزو "اسماء الله" و "الاسماء الحسنی" بدانیم هر چند جماعتی از قدما ندانسته باشند، باکی نیست ما می‌دانیم که از کبار اسماء است. و چنان بزرگ که گاه بر تسبیح‌اش "امر" شده است. "فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ" - به

حمد ربّات تسبیح گوی - و چون تمامی اسماء، "حیّ و قیوم" اند پس بی شک الحمد نیز حی و قیوم است. ماشاءالله به سوره‌ی حمد که "الحمد" طلیعه دار آن است! لطیف‌تر آن که ما حتی "ای" و "یا" را جزو اسماء می‌دانیم چه، اول و آخر است و خطاب است و هم عدد هو! "إِيَّاكَ نَعْبُد".

همچنین است "ذو" آن جا که می‌فرماید "ذوالجلال"، "ذوالعرش"، "ذوالانتقام"... "ذوالانتقام"...

"أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ" پس هنوز در اسم "رَبِّي" سیر می‌کنیم و به "أَتُوبُ إِلَيْهِ" نرسیده‌ایم.

بدان، انسان برای نیل به جاودانگی مقدر باید از "ربّاش" پرورش گیرد که می‌گیرد و باید او را بپرستد و توجه‌اش سوی او باشد، طلب استغفار را از او نماید و به "ربّ و جریان ربوبی خویش" تسلیم باشد. "وَ إِنْ أَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ" از ربّتان استغفار کنید سپس رو سوی او آورید. "يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ" ای مردم ربّتان را بپرستید. "فَاعْبُدْ رَبَّكَ" ربّات را بپرست. "وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ" و ربّات حکم نموده که غیر از او چیزی را نپرستید. "رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنَ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ" ربّ من، از وسوسه‌های شیاطین به تو پناه می‌آورم. "سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى" نام بلند مرتبه‌ی "ربّات" را تسبیح گوی... حال دریافتی که حتی آن زمان که سجده را به "جماعت" می‌گذاری از چه رو می‌گویی، "سُبْحَانَ رَبِّي الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ" منزّه است ربّ بلند مرتبه‌ام، و او را می‌ستایم.

تو اکنون به جریان "ربوبی خویش" آشنا شده‌ای، از تشتت خارج و تمرکز یافته‌ای و از هم‌اکنون معنای حیات را تجربه می‌کنی.

چه انقطاع از "ربّ + ی" در "أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ" برای هر کس که باشد یعنی مردن، مردن زیاد است یعنی نبودن، نبودن هم زیاد است، یعنی هیچ، هیچ که خیلی زیاد است، چه هیچ، کجا متصوّر شود؟! و کجا دمی به تخیل آید؟!

۱- ذو - ذا - ذی هر سه به معنای صاحب و دارنده است.

پس "بیرون را منگر" که راه تو در جهان "آفاق" نام گرفته نیست. "بیرون را بنگر" که دریایی آیت است و نشانه، و باز بیرون را بنگر امید آن که تو نیز "آیت و نشانهات" بر جای گذاری که آن "عمل صالح" توست، اما جز این، بیرون را منگر که راه ربوبی تو، جریان رشد تو، مرکز دریافت و شهود تو، و حبل بالا برنده‌ی تو، در درون توست. چه شیوه‌ی ربّ العالمین چنین است.

پس به "جریان ربوبی خویش" تسلیم باش و به آن "آگاه شو"، که زنبور عسل این نکته را فهمیده است و با "ربّ خویش" کار دارد و از او پرورش می‌گیرد "وَ اسئَلْكَ سُبُلَ رَبِّكَ" زنبور عسل! از همان راه‌هایی سلوک کن که ربّات مقررّ نموده است.

بدان، گذر از این عالم ثقیل، بی "ربّ آشنا" و قریب، بی پرورنده‌ی "خلاق"، "رافع"، "ودود"، "هادی"، "عظیم"، آن هم در این اندک باقی مانده، ممکن نیست. پس "ربّ خود" را عابد باشد "فاعبد ربّك"، به سوی ربّ خویش بازگرد "ارجع الی ربّك" - "و الی ربّك الرجعی" به جریان ربوبی خویش تسلیم باش و "ربّات" را وکیل خود کن چه "وکالت ربّات" تو را کفایت می‌کند "و کفی بر ربّك وکیلاً". چه ربّ تو همان ربّ العالمین است و ربّ العالمین الله، لا اله الا هو. این است جریان ربوبی ویژه‌ی هر کس، پس تو همواره تسلیم "یگانه" بوده‌ای. تو در جایگاه خود پادشاهی، "مَلِیکٌ مُّقْتَدِرٌ". پس حسرت از نگاهت بشوی که این بی‌حرمتی به "ربّ خویش" است. هیچ گاه مگو که کاش آن دیگری بودم که این بی‌حرمتی به ربّ خویش است. هیچ‌گاه به دیگری مگو که تو از "ربّات" بخواه که برای من چنان کند، که این بی‌حرمتی به ربّ خویش است، چه "یوسف" در زندان چنین گفت و چند سال دیگر در زندان بماند. "أَذْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّیْطَانُ ذِکْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ السَّجْنَ بَضْعَ سَنَیْنٍ".

اکنون وقت آن رسیده است که "ربّ خود" را با "اسمش" صدا بزنی، "اسمش" را بخوانی! که به این کار دعوت شده‌ای! که به این کار "امر" شده‌ای! چه می‌کنی با این امر؟! "سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى"، "نام ربّ" بلند مرتبهات را تسبیح گوی. "قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى"، هر که خود را از آلودگی‌ها پاک کرد رستگار شد همان که "نام ربّات" را یاد کرد و نمار گزارد... چه می‌کنی با این دستورات؟! مگر قرآن

نخوانده‌ای و ندیده‌ای که در جای جای آن، پیامبران دستور داشتند که "ربّ خود" را بشناسند و او را به اسم بخوانند، که خواندند! پس در "کلام الله" بنگر "اسم ربّ" یوسف، موسی، زکریا، یحیی، یونس، شعیب، ابراهیم، عیسی، مریم، یعقوب و ... چه بوده است! برای یکی، "ربّی" "سمیع و بصیر" برای دیگری "ربّی" "عزیز رحیم". برای یکی دیگر "علیم حکیم" برای یکی "ربّ الاکرم". برای یکی "سمیع مجیب" برای دیگری "محیی و ممیت" برای دیگری "ربّ الکریم" دیگری "توّاب رحیم" و "حفیظ" و "رقیب" و "ولی" و "ناصر مجیب" و "غفار رحیم" و ...

و هر کدام موظف بودند از جریان ربوبی خویش، "ربّشان" را بخوانند چرا که "ربّ"، اسم دارد و مشخص کننده‌ی جریان "ربوبی خاص" است. نه این که "ربّ" متعدّد است نه! چه بارها، بیان شد که در "ذات" اختلاف نیست و "ربّ" همان "ربّ العالمین" و "ربّ العالمین" همان "الله" است، بلکه این "مربوب" است که متفاوت است. چه هر کدام در زمان و مکانی، وظیفه‌ای بر عهده دارند که باید به انجام برسانند. پس باید پرورش از "ربّ خود" گیرند و "ربّ خود" را بشناسند و او را "به‌نام" بخوانند که این شیوه در "القرآن الکریم" نمایان است. تو چه می‌کنی؟! ربّات را شناخته‌ای؟! نامش را می‌دانی؟! با جریان ربوبی خود آشنایی؟! پس به "جریان ربوبی" خویش تسلیم باش که در تو "عالم اکبر" سرشته‌اند.

"قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ" بگو این راه من است و از این راه با بصیرت کامل، مردم را به سوی "الله" می‌خوانم، راه من و راه هر کس که از من تبعیت کند و منزّه است "الله" و من از مشرکان نیستم.

وقت تنگ است برگردیم به **"أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ"**. بدان چون این طلب را خواستی بی شک "ربّ غفار تو"، بخشنده و آمرزنده است. اما کار تمام نیست. این استغفار فقط تو را تغسیل داده است یک شستشوی ناب الهی که فقط روزنه‌های وجود تو را باز نموده تا "روح الهی‌ات" نفسی بی‌دغدغه برکشد زیرا **"وَأَتُوبُ إِلَيْهِ"** مانده است و آن

چیزی نیست جز یک رویکرد! "وَأَنْ أَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ" از ربّتان استغفار کنید سپس رو سوی او آورید.

به چه فکر می‌کنی؟! مگر ساده‌تر از این هم می‌شود! شاید به دنبال معنی "رویکرد" می‌گردد؟! صورتت را برگردان و جهت را برگردان، همین! بی هیچ پیچیدگی فنی و زاویه‌بندی معادلاتی. به کدام سو؟! ... به هر طرف که دلت خواست "فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ" چه به هر طرف رو کنید، رو سوی خدا کرده‌اید. فقط رویت سوی قلبی نباشد! چه سوی قلبی مرحله‌ی گذرای تو بود. اکنون تو آفرینش جدید گرفته‌ای، جور دیگری زنده‌ای "طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ". آخر کدام پادشاهی این چنین سهل و آسان، مجرم عصیان‌گر را تظهير کرده، دوباره به دربارش می‌کشاند، در کنارش می‌نشاند، پادشاهش می‌دهد، عزت‌ش می‌بخشد تا دوباره عشق ورزی را از نو آغاز کند؟! فقط "او" ... چه تو رویت را، وجهات را، توجهات را، سوی او نموده‌ای و این تمام ارزش تو، هویت تو و نیروی لایزال توست.

مگر در "وجه" چه هست که چون "برگردد"، این استغفار تام است و تمام؟!!

به ظاهر، غیر از دو چشم و دهان و بینی و گوشه‌های دو گوش بیرون جهیده، هیچ! اما "وجه" هر کس، داغ و علامت شناسایی اوست. یک دیدن است که می‌تواند "بصیر" هم باشد، یک شنیدن است که می‌تواند "سمیع" هم باشد، یک هوا کشیدن است که می‌تواند "فهم حیات" هم باشد، یک زبان گویاست که می‌تواند "کلیم" هم باشد.

تمام "وجه" همین است. ساده باش، به دنبال پیچیدگی مگرد که پیچیده می‌شوی. "وجه" مَعْبَرِ مُدْرَكَاتِ اصیل و سرنوشت‌ساز توست. رو سوی که کرده‌ای؟ که و چه را می‌بینی؟ چه و از که می‌شنوی؟ چه بر حلق تو سرازیر می‌کنند؟ کلمه‌ی که می‌سازی؟ راتحه از که گرفته‌ای؟ بر جبین، نشان که داری؟ ...

اگر رویت سوی چیز بد و آزار دهنده‌ای است، خب رویت را برگردان! سوی دیگر ... هر طرف که باشد ... خب، خوب است ... حالا دیگر تصویر دیگری می‌بینی، صدایی دیگر می‌شنوی، حس دیگری احساس می‌کنی، حتی لحن کلامت، لحن دیگری شده است ... سخت بود؟! دشوار و پیچیده و پرتکنیک و عجیب بود؟! ... نه، به همین سادگی معبرهای

اصلی تو با یک رویکرد به جانبی (هر طرف که دلت خواست) آفرینشی دگر یافته است، همه چیز نو شده است. از این زاویه، جریانات، جریانات نوین است، کشش و جاذبه، کنش و واکنش، با همین چند درجه برگشتن، تغییر اساسی کرده‌اند. چه تو معبرت را به روی آن چه آزارت می‌داد، تباہت می‌کرد، شرمندهات می‌ساخت، بسته‌ای. آن چیزهای آزاردهنده، دگر راهی برای سرازیر شدن به وجود تو ندارند، مگر آن که تو دوباره روی نمایی و آلا لا.

مزاحی در کار نیست، با استعاره و کنایه صحبت نمی‌کنم. همین است "رویات" را برگردان! و چون "ربّ تو" در هر کجا و ناکجایی هست، به هر طرف رو کنی برده‌ای چون آگاه و هوشیار شده‌ای چون این زاویه‌ی دید جدید، مُلوث نیست.

چگونه بگویم که... این توجه توست که حتی اشیاء را زنده می‌کند، حیات می‌بخشد. آن‌ها از توجه تو خود را پر می‌کنند، قوی می‌شوند و قدرت می‌گیرند. آن‌ها از "توجه تو" خون می‌مکنند غذا می‌خورند، بزرگ می‌شوند. بلند می‌شوند و به جای تو "من هستم" می‌گویند. آن‌ها جلوی دید تو را می‌گیرند و تو اینگونه خفه می‌شوی، فضای خفقان آور می‌شود افسرده و دلتنگ می‌شوی. کلافه می‌شوی زیرا "معابر اصلی" تو را ربوده‌اند. "وجهات" را گرفته‌اند. یا رب! نکته به این سادگی را چگونه غافل است این رند معامله‌گر. این تمامی داستان "وجه تو" و "وجه او" است... چه شد؟! ساده بود؟! دنبال پیچیدگی می‌گردی؟! از بسیط گریزانی؟! پس برو بگرد به دنبال یک گاو زرد طلایی که نه فرتوت باشد نه کم سن، زمین شخم زده باشد، بار نکشیده باشد، گوساله‌ای در کارش نباشد. شلاق نخورده باشد، رام نباشد. رنگش یکدست طلایی باشد تا نظر به آن باعث نشاط شود، طنابی برگردنش نباشد، کسی او را نکشیده باشد متعلق به کسی نباشد از یونجه کفار نخورده باشد، از زمین حرام گذر نکرده باشد، دستی به کفکش نرسیده باشد، اصلاً چشم کسی تا به حال به او نیافتاده باشد و... این هم، پیچیدگی "بیا" معمایی شد که تا آخر عمر سرگرم می‌کند امان از این موجود "اکثر شیء جدلاً"

"وَأَتُوبُ إِلَيْهِ"

"وجه تو" باید برگردد به سوی "او" فقط کافی است از آن مَنْظَر آزار دهنده، روی بگردانی که چون این کنی، آن "غولی" که تا به حال از "توجه تو" غذا می‌خورد از "توجه تو" سیراب می‌گشت. از "توجه تو" خون می‌مکید و حیات می‌گرفت، به یکباره چون "رویایی" فرو می‌ریزد. چه تو "وجهات" را "توجهات" را از او برگرفته‌ای و "شیر حیات" را به "روی‌اش" بسته‌ای. حتی اگر این غول، ریشه گرفته باشد و تنومند باشد باز چند صباحی که "وجه خود" نمایی ریشه‌هایش می‌خشکد و تنه‌اش، طعام خورندگان هیزم!

حال دانستی روی سوی که آری و "توجه" به کجا بری... سوی آنکه تو را نمی‌خورد خونت نمی‌مکد، وقتت نمی‌گیرد. همو که به جای ستاندن، عطا کننده است. اجازه می‌دهد تو از "او" بخوری، تو از او پر شوی، نیرو بگیری، بالا روی، بزرگ شوی، لایق شوی، رشید شوی، راحت شوی، سیر شوی، سیر سیر... خب بخور، بنوش، فرو بر، باز بخور از طعام "او" که او تمامی ندارد از او کم نمی‌شود چه "او"، خود این را خواسته است. اصلاً تو را برای همین خلق کرده است، برای همین می‌خواهد. چه او از این هوشیاری تو لذت می‌برد "فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ".

"وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ" - او "وجهات" را می‌خواهد روی روی "وجه خویش".

چهره به چهره، وجه او شو. زود باش، یعنی مفت خوری ناب را هم بلد نیستی؟ "ساده خوری" را نمی‌پسندی؟ "سخت خوری" را دوست داری؟! شاید هم می‌خواهی "خورده" شوی؟! آخ "كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ" همه چیز نابود شدنی است مگر آنچه رو سوی او دارد و "وجه" او شده است!

"فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ" ... "أَسْلَمْتُمْ" بگو: من و پیروانم "وجه خود" را تسلیم "الله" کرده‌ایم... آیا شما هم تسلیم شده‌اید؟! "إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ" - به راستی "رب تو" با وجود ظلمی که مردم مرتکب می‌شوند باز دارای مغفرتی وسیع است.

وای از زمانی که درهای آسمان بسته شود و "رحمت" پر کشد و "غفلت" رنگ ببازد و "امید" لگدکوب شود و چراغ خاموش! آنگاه ظلمت، تنها "وجهی" است که با دهانی گشاده، روبروی آدمی قرار گرفته است!

"فَاقِمِ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا"

"قیام گونه" رو سوی این "راه یکتایی" کن که سرشت "الله"، مردمان را اینگونه سرشته است. ای دوست تا به او رخ نمای آن هم ساده و بسیط، جاودانگی، از توهم آن طرف تر نمی‌رود. تا خود را در معرض باد قرار ندهی، نسیمی "صورتت" را نوازش نمی‌کند. "او" را ببین، ببین که چه سفره رنگینی انداخته است **"فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ"** - حقیقه انسان باید به طعامش بنگرد!

یا رب! آن شیخ چه "زوری" میزد تا چند کلمه از **"عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ"** شهداء بگوید و آخر هم نتوانست. چه به جای حل معما، با توبره‌ای از سؤال، قال را کند! چه نه خود فهمیده بود و نه ... و این بلای قومی است که "رب خویش" گم کرده است. که نه "عند" را می‌شناسد و نه "رزق" و نه "یرزقون".

"تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ" "شما وجه خدا را می‌خواهید" - در حقیقت "وجه خدا" را کم

دارید!

"فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا" پس

هر کس امید و اعتقادی به دیدار رب‌آش دارد باید عملکردی نیک و مفید داشته باشد و در عبادت "رب‌آش" احدی را شریک نسازد.

"استغفر الله ربي واتوب اليه" جانم! چه راحت شدم چه "ربی" عجب پرورنده‌ای!

عجب "وجه" نمای دلربایی! **"وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَب"** - به "رب خویش" مشتاق باش! کجا بروم از اینجا بهتر؟ به "وجه" که روی آورم از "وجه او" زیباتر؟ کجای دنیا چنین آرامشی یافتنی است؟ کدام سفره بدین رنگینی است؟ کدام زنده‌ای از این پابرجاتر است؟ **"وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَب"** - همواره مشتاق "رب خود" باش! بگیر این نزدیک نزدیکتر از رگ را ... این "دستور" است که به "رب خود" مشتاق باشی! چه می‌کنی با این "فرمان"؟! چه می‌بینی در این "امر"؟!!

در این آیه چه می بینی؟! "إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي" - من سوی رب خویش می روم! در این دیگر چه می بینی؟ "إِنِّي مُهَاجِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّي" - من سوی رب خویش مهاجرت می کنم!

پروردگارا، ای "رب من" ای "رب العالمین" ای "الله" ای "لا اله الا هو" چگونه آدمیزاده جریان ربوبی خویش فراموش کرده است؟ چگونه راه بسیط و نزدیک را نمی یابد، نمی بیند و دو چشم حیران به آفاق دوخته است؟! تو که ساده و بسیط، روان و نزدیک، همه چیز را با تجلی اسم "رب" گفته ای! تو که هر ضمیری که اراده نمودی به آن اضافه کرده ای. "جریان ربوبی" هر کس را مشخص کرده ای و "ربی ربک و ربه و ربها ... رب السموات ... رب الملائکه و الروح ... رب العرش" گفته ای!

پس این ها در این زنگ آخر به دنبال "که اند"؟! "رب" که را جستجو می کنند؟! "إِفْرًا بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ" بخوان به نام ربات که تو را خلق نمود. "فَاعْبُدْ رَبَّكَ". ربات را عبادت کن.

"لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّنْ رَبِّكُمْ" - فضل و کرم را از رباتان جستجو کنید. "يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي" - ای مریم فرمانبردار ربات باش و او را سجده کن.

"دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَّدُونِكَ ذُرِّيَةً طَيِّبَةً" - زکریا رب خود را دعا کرد و گفت ای رب من، از جانب خود، فرزندی پاکیزه عطایم کن. "أَيُّهَا النَّاسُ اغْبُدُوا رَبِّكُمْ" - ای مردم رباتان را عبادت کنید. "فَأَنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ" - بدانید که حساب او نزد رباتش است. "كَذَٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ" - این چنین ربات تو را برگزیده است. "عَلَّمَنِي رَبِّي" - رب ام مرا آموخته است که "هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٌ"

"لَعَلَّكُمْ يَلْقَاءُ رَبَّكُمْ تَوْفِيقُونَ"

(امید آنکه شما هم به لقاء رباتان یقین پیدا کنید.)

این نیز بدان که "ربنا" را آنگاه می خوانند که جماعتی در "خواسته ای مشترک" و حضوری مشترک، در آیند. که اگر چنین شود دگر جمع نیست و تجسمی از واحد است چه آن ها، هم سو و هم جهت شده اند و شکل واحد گرفته اند.

پس آن زمان که در تنهایی خویش "ربنا" ندا می‌دهم به واقع جمعی را با دعای خود همراه کرده‌ام و به سوی "او" واحد نموده‌ام. زیرا من از "ربی الاعلی" آموخته‌ام که رجوع هم به سوی یکی است. "رب اوست رب العالمین اوست" الله "اوست و" لا اله الا هو" دقیقاً از این روست که من باید "ربی" را پرستش کنم زیرا "جریان ربوبی من" از اینجاست ضمیر من اینجاست، پروردگار من اینجاست، نجات من، راه من، روح من، نفس من، مایه امید من اینجاست.

این آرزوی من است که نزدیک من است. این حیات بخش من است که در پیش من است، کجا بروم؟! من اعراب از او گرفته‌ام، جایگاهم را او مشخص کرده است و از هیبت او مجرورم و سر به زیر! او مخاطب است زیرا حضور دائم است. پس خواندنش مستقیم و وکالتش بی واسطه است و "عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ" حی و قیوم است. "عزیز" ملیکُ رافعُ "ودودُ". که "إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ" حقیقه رب من اجابت کننده‌ای نزدیک است. اوست که نفس مطمئنه را به خود می‌خواند "ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ" من با او راحتیم چون پرورش دهنده‌ای "مراقب" است هوشیاری "محافظ" است و آخر رفاقت است "رفیق اعلیٰ"! چه سرانجام کارم نیز به "او" ختم می‌شود "وَإِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ".

نام ربّام را می‌خوانم که مرا خلق کرده است. "إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ" پس همان کسی که مرا خلق نموده هدایت می‌کند- "الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ" همان که مرا طعام می‌دهد و سیراب می‌کند- "وَ الَّذِي هُوَ يَطْعَمُنِي وَيَسْقِينِ" و هنگامی که بیمار شوم شفایم می‌دهد- "وَ إِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ" همان که مرا هر دم می‌کشد و زنده می‌کند. "وَ الَّذِي يُمِيتَنِي ثُمَّ يُحْيِينِ" پس قطعاً رب من با من است و هدایت می‌خواهد نمود- "إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ"

واستغفر الله ربی و اتوب الیه

"رَبِّ ادْخُلْنِي مَدْخَلَ صِدْقٍ وَاخْرِجْنِي مَخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا"

"ای رب من ، در هر ماجرابی مرا از مجرای صدق و راستی داخل کن و با صدق و راستی نیز خارج نما و از جانب خود، یآوری قدرتمند عطایم کن".

بدان، آن جریان‌ری ربوبی و اصیل است که اشاره به "الله" دارد، نشانه از "الله" گرفته است، دعوت به عبودیت "الله" می‌کند و همواره تو را به سوی "الله" می‌خواند و می‌کشد. چه اگر غیر از این باشد "رب خویش" را شیطان قرار داده‌ای. "وَأَنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِرَبِّهِ كَفُورًا" چه شیطان به "رب خود" کافر بود چه رسد به تو که مریبش شده‌ای. أَفَغَيْرَ اللَّهِ أُبْغِي رَبًّا - آیا به جز الله ربی بجویم؟! نه، اللهُ اللهُ رَبِّي وَ لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا. اللهُ اللهُ رب من است و هیچ شرکی به او نمی‌ورزم.

بدان که دعوت به سوی الله است و بدان که قیامت آمدنی است "أَنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ" و این امر چنان سریع به وقوع می‌پیوندد که حتی از یک پلک بر هم زدن، کوتاهتر می‌نماید "وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحِ الْبَصَرِ" - "أَنْبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ" - به سوی "رب‌تان" توبه کنید و تسلیم او باشید. پس این روز سنگین و تلخ را باور کن که آن را روز "حسرت آمیز" گفته‌اند: "وَلَا رَبِّبَ فِيهِ" . "وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ" و آنان را نسبت به آن روز حسرت‌آمیز هشدار ده چه نکند آن امر واقع شود و آن‌ها هنوز در غفلت و بی‌ایمانی بسر برند. این همان "حکمت بالغه" است. نکند آن را به هیچ انگاری و از آن غافل شوی چه روز حسرت آمیز نام دارد!

قیامت هر لحظه نزدیکتر می‌شود "أَزْفَتِ الْأَرْقَةُ" و هر امری را غایتی است "وَلِكُلِّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ" از این خبر تعجب می‌کنید؟ "می‌خندید و گریه نمی‌کنید؟" "شما غفلت زده‌اید!" "فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا" - آن‌ها آن روز را "دور" می‌دانند "إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا" "اما، ما آن را نزدیک می‌بینیم" "وَنَرَاهُ قَرِيبًا". "يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلَّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا" - "ای مردم حرمت پروردگارتان را نگاه دارید که زلزله قیامت واقعه بزرگی است. روزی که هر مادر شیر دهنده‌ای را می‌بینید که طفل شیرخوارش را از یاد برده است و هر حامله‌ای جنین خود را از ترس انداخته است"

غنیمت دان هر لحظه را، چه هیچ کس ساعت وقوع واقعه را نمی‌داند مگر خودش! "إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ" هوشیار باش که خدا زمان ندارد! و این مائیم که اسیر زمانیم، پس

هر لحظه‌ات را به کوهی از زر سرخ مفروش که **"لَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا"** چه نشانه‌هایش آمده است!

بدان که رحمت **"الله"** همواره پیشاپیش غضب اوست. **"سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ"** پس این فرصت را همان رحمت پیشاپیش آمده بدان و خود را در این بیکران رحمت و گذشت فرو بیفکن تا از آن غضبی که در پی دارد در امان بمانی **"وَ أَنَّهُ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ"** پس به **"الله"** ایمان آر چه **"إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ"** مگو که ایمان دارم، مکرر کن! از ناپاکی هجرت نما، از پلیدی ببر و فقط به او بپیوند زیرا مرحله **"المدثر"** صعب است و چون پرده از خویش برکشد قیام آغاز شده است چه این قیام آغاز **"فصل قیامت"** است.

پس شتاب کن و نزدیک‌ترین راه **"نطهیر"** را برگزین که بارها در این مقال گفتیم **"قربه الی الله"** چه هر کسی به شیوه خویش عمل می‌کند و این پروردگار شماسست که بهتر می‌داند چه کسی به راه هدایت نزدیک‌تر است - **"كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا"**

چه برای هر آئینی، راه و رسمی قرار داده‌اند که از آن تقرب و توسل می‌جویند **"لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ"** - باکی نیست. چنین کنند، که باید بکنند، که مجوز گرفته‌اند، که قیامت در راه است! **"تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيَّةَ الْمُؤْمِنُونَ"** ای اهل ایمان همگی به سوی الله توبه کنید.

تمام دین **"الله لا اله الا هو الحي القيوم"** است. هر کجای عالم که روی همین است و این دین **"حنیف"** است. پس به هر طریقی و اسمی که **"الله لا اله الا هو الحي القيوم"** گفته شود، باور شود، ایمان شود، نفس شود، جان شود... مفهوم رسانده شده است هوشیاری اعلام گشته است، رستگاری آغاز شده است و آدمی **"امان یافته"** است **"عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ"**.

"قُلْ أَدْعُوا اللَّهَ أَوْدَعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى" - چه او را **"الله"** بخوانید و چه **"رحمان"** بنامید و یا هر اسم دیگری که بخوانید بدانید **"بهترین اسماء"** از آن اوست!

زنده باد به این طرح عالمگیر، به این معرفت برتر، به این راه پرظرفیت، به این فهم دوراندیش و به این " همه بین " قابل.

" وَ مَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا " پس " هر که خواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند " - شتاب کن و ناامید مشو از رحمت " الله " که نومیدی صفت اهل کفر و ظلم است " لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ " زیرا راه نجات " الا من رحم الله " است پس خود را لایق " الا من رحم الله " کن، چه " انه هو العزيز الرحيم " .
 " وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ "

" از بهترین دستورهایی که از جانب پروردگارتان نازل شده، پیروی کنید پیش از آنکه عذاب الهی به طور ناگهانی و در بی خبری، شما را فرا گیرد "

" فَاتَىٰ أَسْأَلْتُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ "

" وَأَغْفِرْ لِي وَ ارْحَمْنِي وَ تَبَّ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ "

باز هم روح

سوال: لطفاً واضح بگوئید روح چه چیزی است؟

جواب: روح " چیز " نیست. آنگاه که از چیزی صحبت می کنیم به واقع اشاره به عالم خلق کرده ایم و عالم خلق، جهان آفرینش است همین عالم مرکب! روح از عالم مجرد است. از عالم امر است. عالم آگاهی و شعور و حیات و توانبخشی! پس "چیز" نیست تا میان اشیاء بدنالش بگردی.

نمی توان گفت که روح، انرژی است اما می توان گفت که نیرو هم دارد. نمی توان گفت که روح، آگاهی است اما می توان گفت که آگاهی هم دارد. نمی توان گفت که روح، جریان است اما می توان گفت که جریان هم دارد. نمی توان گفت که روح، حیات است اما می توان گفت که حیات هم دارد. نمی توان گفت که روح، خلاقیت است اما می توان گفت که خلاقیت هم دارد...

و اینها همه در یک مجرد روح نام گرفته است. حتی ترکیبی صورت نگرفته است زیرا عالم مجرد، جای ترکیب نیست.

یک گل در عین اینکه زیباست خوشبو نیز هست و در عین حال مغذی و در عین حال زنده ی تأثیرگذار و در عین حال تصفیه کننده هوا و ... اما همواره یک گل است. این مثل ناقصی بود از عالم مرکب، صرفاً برای فهم بیشتر. والّا برای درک کامل عالم مجردات باید خود مجرد شد.

البته باید اذعان کرد که در این مورد به ما دانش اندکی داده شده است. "وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا"

سوال: منظور از روح الهی چیست؟

جواب: منظور از روح الهی، همان روح الله است. برخی به آن روح اعظم یا روح القدس نیز می گویند. تمام عظمت و قدرت آفرینندگی در این روح است. به طور مثال گفته شده آنرا چون ابر متراکم یا مه غلیظی تصور کن که آن ذات یگانه ی قدرتمند درون آن مستتر است که اگر اینطور نمی شد همه چیز از عظمتش متلاشی می گشت. برآستی که تحمل آن را دارد؟! موسی که بیهوش گشت و کوه متلاشی!

سوال: روح ربانی چه؟!

جواب: در ذات همان روح الهی است. دوئیتی در کار نیست منتها در این اسم، دست اندرکار پرورش است. او یک مربی قوی و کامل است. تربیت کردن و رساندن پدیده ها به نقطه کمال شان مدنظر است. اگر مردم تسلیم اش شوند و جیغ و فریاد بر سر هر ناکامی و نامرادی براه نیاندازند او همه را از بهترین و ساده ترین راهها به کمال مطلوب می رساند. روح ربانی ریشه در عالم ربوبیت دارد. "رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى".

سوال: منظور از روح حیوانی کدام است؟!

جواب: ببینید ما در اصل یک روح بیشتر نداریم. و آن روح الهی است. اگر می بینید در این طبقات پائین به انواع آن اشاره شده است. بخاطر میزان برخورداری موجودات، اشیاء و پدیده ها از آن است. وقتی روح از اعلی درجه ی وجود بسوی طبقات پائین تر نزول می یابد هر کس و هر شیء و هر پدیده به تناسب استعداد و ظرفیت وجودی اش از آن برخوردار می گردد. پس یک حیوان نیز از او دریافت زندگی دارد اما به قدر استعدادش نه بیشتر! از این منظر است که روح را نامگذاری های متنوع کرده اند. طبق این دیدگاه ما روح جمادی نیز داریم. یعنی جمادات نیز بر حسب استعدادشان، قبول روح نموده اند. و اینگونه است که موجودند. جامد و سنگی!

آیا تمام لامپ های جهان به یک میزان از انرژی الکتریسته بهره مندند! خیر. لامپی، دو وات بیشتر دریافت نمی کند. یکی صد وات، یکی چهار و نیم کیلو وات و دیگری قوی ترین پروژکتور عالم است.

هر کدام به اندازه قابلیتی که دارند دریافت می کنند و الا می سوزند و از بین می روند. طبق این نظریه، پائین ترین دریافت را به جماد داده اند. البته این توهین یا ظلم به جمادات

نیست. زیرا آنها در همین مرحله ی دریافتی، کاملند و نقصی نیست حال آنکه برخی از نوع انسان طبق گفته قرآن از جمادات نیز پست تر و سخت تراند!

اکنون بخوبی متوجه می شوید که چرا قرآن برخی از مردم را از چهارپایان نیز کمتر می داند! آنها لباس انسانی یافته اند اما بیدار نمی شوند تا به تناسب همین لباس از روح الهی نیز بهره مند گردند. واأسفا.

یک حیوان آنچه را دریافت می کند که برای حیوانیت اش نیاز دارد نه بیشتر. همچنین است جماد و نبات. از این روست که به میزان دریافت شان به روح جمادی، نباتی و حیوانی نامگذاری شده اند.

قرآن را پیامبر (ص) می خواند یکی علی (ع) می شود و دیگری ابوجهل. اما قرآن همان قرآن است!

سوال: قرآن می فرماید: "آن روح را بر هر کدام از بندگانش که بخواهد می افکند" منظور کدام روح است؟!

جواب: منظور مرتبه ی اعلی روح است. روح نیز مراتبی دارد که به نواحی روح معروف است.

ببینید ما همین قدر که زنده ایم یعنی از روح الهی برخوردار هستیم. حال اگر طراح ازل بخواهد کسی از بندگانش، امر خطیر و وظیفه ای بزرگ را به انجام برساند طبعاً نیاز به پشتوانه محکم تری دارد اینجاست که فرد مورد نظر را از نواحی قدرتمندتر و اعلی روح بهره مند می کنند. به تعبیری رتبه بالاتری از روح الهی براو القاء می شود درست همانطور که قرآن می فرماید. پس اگر کراماتی نیز از چنین شخصی دیده شود قطعاً مربوط به روح قدرتمند الهی است که بر او القاء شده است نه چیز دیگر.

سوال: آیا ما هم می توانیم از این مناطق برتر روح بهره مند شویم؟!

جواب: بله، اگر خواست تان مورد تأیید خالق هستی قرار گیرد این امر امکان پذیر است. ما معتقدیم که خدا، سائل خالص را دست خالی باز نمی گرداند. این قضیه فرمولی ساده دارد و آن این است که هر کس در برابر حق تسلیم تر باشد از روح الهی، بیشتر بهره مند می گردد.

سوال: لطفاً در مورد قسمت‌ها یا تقسیم‌بندی‌های روح بیشتر توضیح دهید؟

جواب: من اهل تقسیم‌بندی روح نیستم. آن را تقسیم شده نیز نمی‌بینم و نمی‌دانم. مگر عالم مجرد تقسیم‌پذیر است؟! بزرگانی هم که در مورد نواحی و مناطق روح سخن گفته‌اند بعید می‌دانم که نظرشان تقسیم‌بندی و اینجور نگرش‌های مرکب‌مآبانه باشد. بلکه آنها برای سهولتِ فهمِ سالک، مثال‌ها و تعبیری را گفته‌اند.

من فقط به یک روح معتقدم و آن روح الهی است. البته این روح الهی در نزول خویش در طبقات مختلف، مصادیق و تجلیات متنوعی یافته است آن هم بر حسب استعداد و قابلیت‌ها. بله. اگر منظور ظهورات و تجلیات متنوع باشد آنها قابل تقسیم‌بندی‌اند آن هم بر اساس میزان ارتباط‌شان و برخورداریشان از روح الهی. به تعبیری ساده‌تر سخن‌اینست که هر پدیده‌ای از چه عمقی از روح الهی برخوردار گشته است؟!

بر اساس این سوال است که نظریه‌های متنوع ارائه گردیده است. پس مراد تقسیم‌بندی روح نیست بلکه میزان برخوردارگی از روح الهی مد نظر است. این نکته حائز اهمیت است. و الاً به آن تا این حد تأکید نمی‌کردم.

برای فهم نظریات، باید ببینی که آنها از کدام منظر به تماشا نشسته‌اند. یکی روح را به سماوی و ارضی تقسیم‌بندی می‌کند. دیگری بر اساس پدیده‌های موجود، آن را به روح جمادی روح نباتی، روح حیوانی، روح انسانی و بالاخره روح الهی تقسیم‌بندی نموده است و گذر از این عوالم را برای رسیدن به خود برتر لازم و ضروری می‌داند. برخی آن را به ارواح طیبه و ارواح خبیثه تقسیم‌بندی کرده‌اند و البته برای هر کدام نیز درجاتی قائل شده‌اند.

برخی آن را به روح الهی و روح شیطانی تقسیم کرده‌اند و مصادیق آن را هم ذکر نموده‌اند.

البته نظریه دیگری نیز وجود دارد که قائل به نواحی هفتگانه روح است. این نظریه ظاهراً بر اساس توانائی‌ها و قابلیت‌های متنوع روح عنوان شده است. تمامی این نظریات، نکات فهیمانه‌ای برای گفتن دارند و طالب را بیش از پیش با مقوله روح آشنا می‌سازند. پس هنگامیکه از منظر دیدشان به تماشا بنشینیم مفید فایده خواهد بود. در حقیقت معلمین الهی در هر عصر، با تمام قوا و با بکارگیری تمثیل‌ها و حکایات، سالک را آگاه، و او را قدرتمندانه در سیر الی الله یاری می‌رسانند. و این بسیار نیک است. اجرهم عندالله.

سوال: در قرآن به رُوح الله اشاره شده آن چه فرقی با روح الله دارد؟!

جواب: من فرق نمی بینم بلکه اشاره می بینیم.

بله ، رُوح به فتح راء نیز در قرآن آمده است. آنجا که می فرماید "لَا تَبْأُ سُوا مِن رُوحِ الله". این رُوح با روح، تفاوتشان در ظاهر اینست که یکی دارای فتحه است و دیگری ضمه! آنچنان که بیان شده حرکت فتحه ، حرکت بادی است همچنانکه ضمه حرکت آتشی ، کسره حرکت آبی و سکون، خاکی است . بنظر می رسد که رُوح، اشاره به راءحه ی رحمت دارد. آنچنانکه "رُوح الله" به رحمت الهی نیز ترجمه شده است. باد با راءحه و بو رابطه مستقیم دارد. راءحه ی روح یکی از نشانه های بارز توجه روح به آدمی است. حتماً در طول زندگی گاه متوجه بوی خوشی که ریشه در بوهای تصنعی ندارد شده اید . اگر نشده اید ان شاءالله تجربه خواهید کرد. گاه ممکن است تنها در اتاقی نشسته باشید هیچ عطری نیز مصرف نکرده اید اما ناگهان ولو برای چند لحظه ی کوتاه، عطر خوشی به مشامتان می رسد ! بله توجه روح الهی به انسان دارای راءحه ای دل انگیز و بوی خوشی است که ادراک این مطلب بسیار مبارک و امید آفرین است.

برخی از پژوهشگران فرا روانشناس در مورد بوها و راءحه های مختلف خصوصاً تاثیر آن بر چاکرا های کالبد آدمی کار کرده اند. ضرورتی به تکرار حرف آنها نمی بینم. توجه به راءحه ها ، مقدمه خوبی است برای ورود به عوالم متنوع. بهترین راءحه ، راءحه "رُوح الله" است. خاص است و مشابه ندارد ! خوب دقت کنید یعقوب(ع) فرزاندانش را با توجه به "رُوح الله" و راءحه خاص آن، بدنبال یوسف و برادرش رهسپار می کند. راءحه ای که گمراهی در آن راه ندارد زیرا خاص است و بدون مشابه ! اما روح الله اشاره به روح ذات اقدس الهی دارد . و البته که ما بقیه الله را روح الله دارای کالبد می دانیم . او انسان کامل است .

سوال: آیا قرآن نیز دارای روح است ؟!

جواب: بله . قرآن را مرده مپندارید . او وجودی زنده است. دارای حیات است. آخر مگر می شود نَفَسِ حی قیوم مرده باشد؟! قرآن نَفَسِ اوست. کلام زنده ی اوست . زنده است و دارای قدرتی ما فوق تصور ! ما در حدیث داریم که در روز قیامت او را در سیمای جوانی زیبا درجنب خداوند خواهید دید . همچنان که رسول الله(ص) در معراج خویش او را دیده است . و اگر ما به این مرگب بر روی کاغذ احترام می گذاریم بخاطر نمادی است که از آن وجود مقدس است.

سوال: آیا ممکن است که روح الهی انسان را ترک کند؟ منظورم در همین دنیا است؟
بله چون او قاهر هم است یعنی قهر کننده است. مراقب معشوق باشید تا شامل قهر او نشوید.

سوال: اگر قهر کرد چه باید کرد؟

جواب: راهش توبه و استغفار است. انابه کنید. زار بزنید و رحمتش را به جوش آورید. حتی اگر جا دارد مثل بچه ها پا به زمین بکوبید یا در بیابانی فریادش کنید. بُرد شما فقط با او میسر است.

سوال: بزرگترین دشمن آدمی به نظر شما کدام است؟!

جواب: شاید بزرگترین، مطلق انگاری است. مطلق اندیشی است. آدمی فکر می کند اندیشه هایش بهترین است و از آن متعالی تر نیست. عشقش پاک ترین و خالصترین است. یارش با وفا ترین است. حکومتش عادلترین و خوبترین. دانسته هایش بالاترین دانسته ها. فهمش نافذ ترین. راهش مستقیم ترین. احساسش ناب ترین. دستاوردش غنی ترین. کلامش عمیق ترین و بهشت اش وسیع ترین است...

این مطلق گرایی ها، این مطلق انگاری ها یک بیماری بزرگ است. اینها همه مانع رشد و تعالی است. حتی چیزها را مطلقاً به خوب و بد تقسیم کردن نیز یک بیماری خطرناک است و تا وقتی شخص اینگونه است و نگاهش فقط به دنبال سیاه سیاه و سفید سفید می گردد قدم در راه رشد نگذاشته است. خام است. بدجوری خام است.

آدم مطلق انگار وقتی بنیان مطلق انگاریش فرو ریخت سرخورده می شود، آزرده می شود، نا امید می شود و چه بسا دگر نتواند گام در راه رشد نهد. مگر آنکه دست از مطلق اندیشی و مطلق انگاری بردارد. این بزرگترین درس زندگی است که باید در همین دنیا آموخته شود. این ذات احدی حق تعالی است که مطلق است و بس.

سوال: آیا در هستی، صلح اساس کار است یا جدال و درگیری؟!

جواب: بدون شک صلح ملاک است. اما باید به این صلح رسید و یا به تعبیری حقیقت آن را دریافت کرد.

قرآن در مورد موسی (ع) میگوید: چون به بلوغ و کمال خویش رسید یعنی دارای قابلیت و ظرفیت مناسب شد به او **حکم** و **علم** دادیم. یعنی از این پس هم اذن حکم کردن را دارد و هم علم و آگاهی. ظاهراً وجود همین دو عنصر برای درست حکم کردن کافی به

نظر می رسد . اما اینطور نمی شود ! او بعد از این در مشاجره ای که بین دو کس اتفاق افتاده دخالت می کند و یکی از آن دو را که دشمن شان بود می کشد. سپس اعتراف می کند "هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ" (این از عمل شیطان است.) و حتی اقرار می کند که "طَلَمْتُ نَفْسِي" (من به خود ظلم کردم) پس آن دو عنصر کافی نبوده است . به عبارت دیگر به عنصر سومی نیاز است که بر آن دوی دیگر اشراف داشته باشد و اتفاقاً عنصر سوم نیز در همان آیات عنوان می گردد و آن صلح و اصلاح است. آدمی باید بر اساس صلح و اصلاح ، آگاهانه حکم کند! "وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ" (آیا تو نمی خواهی از مصلحین باشی؟!) اتفاقاً به یوسف (ع) نیز در هنگام اسارتش همین دو هدیه الهی یعنی حکم و علم داده شد اما هنگامی به بار نشست که به اصلاح بین برادرانش اقدام نمود. و خاندانش را یکپارچه کرد.

بله "الصِّلْحُ خَيْرٌ" (صلح بهترین است). خداوند اجازه نمی دهد برای حفظ هوادارت مخالف را بکشی آن هم قبل از آنکه نسبت به صلح و اصلاح اقدام لازم را کرده باشی. اینجاست که صلح و اصلاح و مصلح بودن و در یک کلام "عمل صالح" بر فراز چیزهای دیگر قرار می گیرد حتی کلام طیب را عمل صالح بالا می برد جز این باشد آن کلام هر چند طیب است اما در پایین می ماند ! "أَلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ" (کلام طیب بسوی او صعود می کند و این عمل صالح است که آن را بالا می برد.)

حق و جریان حق

- " حَقِيقٌ عَلٰی اَنْ لَا اَقُوْلَ عَلٰی اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ " بر من است که جز حق از الله نگویم پس حق، حق است. همان راستی و درستی است. ثباتی است زنده و رحمتی است پاینده. حق جایگاهی دارد به حق. هیچ خللی به آن راه ندارد نه از پیش نه از پس.
- (۱) حق، اثبات شیء است در موضع اش و باطل خروج شیء است از موضع اش. حق باید است و باطل نباید. پس باطل همان متمرد است و حق همانست که هست.
- (۲) حق، بسیار سخاوتمند و بخشنده است سرپرستی مهربان است رحمن و رحیم است چه آنچه را که به تو داده‌اند نعمتی است یک طرفه از ذات حق تعالی، چه تو از ابتدا حقی نداشتی! پس آنچه از بالا و پست تو جوشیدن گرفته است و تو را بهره مند ساخته همه از اوست و همین یک نشانه بر سخاوت حق کافیسست. هر چند از بسیاری از گناهان نیز می‌گذرد " وَ يَغْفُو عَنْ كَثِيْرٍ "
- (۳) حق، قدرتمند و غنی است زنده و جاوید است پس به کمک کس نیاز ندارد هر چند خونس بریزند و بر دارش کنند! آنکه به حق کمک رساند در حقیقت به خود کمک رسانده است و چون قربانی حق شود به زندگی دست یافته است و چه دست یافتنی!
- " بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُوْنَ "
- (۴) حق، سکوت می‌کند اما دروغ نمی‌گوید. فرصت می‌دهد اما تأخیر نمی‌کند. می‌نشیند اما منفعل نمی‌گردد، غیب می‌شود اما از بین نمی‌رود هم به دست می‌آید هم به

دست می آورد. هم خورده می شود و هم می خورد هم صید است هم صیاد. هم دوست است.

هم دشمن. هم شاهد است هم زهر... پس تو کجا ایستاده ای؟! در پی اش یا مقابل اش؟! (۵) حق، آمدنی است "جاءَ الْحَقُّ" آوردنی است "جاءَهُمْ بِالْحَقِّ" نازل کردنی است "بِالْحَقِّ نَزَلَ" از سوی پروردگار است "الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ" تکذیب کردنی است "فَقَدْ كَذَبُوا بِالْحَقِّ" کتمان کردنی است و "تَكْتُمُوا الْحَقَّ" اشاره کردنی است "إِنَّهُ الْحَقُّ" آشکار است "الْحَقُّ الْمُبِينُ" حکم کردنی است "رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ" کتابی سخنگوست "لَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ" اکثراً از حق کراهت دارند "وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ" یک گفتنی است "وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ" یک روز خاص است "ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ" وعده ایست "وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاتِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ" کوبنده است "إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ" آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست به حق خلق شده است "مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ" و آخر کار به آن ختم می شود "وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ"

(۶) حق دارای اهل است همچنانکه باطل دارای اهل است. اهل حق، اهل الله است. خاصته. حق نازل کننده کتاب است و مجری کتاب است و صاحب کتابهاست! باطل نیز دارای کتاب است اما جنس کتاب باطل از تاریکی است ولی کتاب حق نور است. کتاب حق "يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ" است و کتاب باطل "يَهْدِي إِلَى النَّارِ" است هر چند این نیز حق است! کتاب حق، کتاب زندگی است مسیر و مقصد حیات است و اینجاست که کتاب، حق است و حق، کتاب! کتاب باطل در کتاب حق که نور است مضمحل می شود و می بینی که نیستند چه ریشه در حقیقت نداشته اند. کتاب حق یک نوشته نیست یک عینیت است پس کتاب حق زنده است حی است و قیوم!

- کتاب حق، هم آیات توحید دارد هم آیات کفر و شرک و نفاق. پس برخی را هادی است و برخی را مضل! بدین سان هر کس بسوی آبخور خویش روان است! هستی، خود کتاب است و کتاب، هستی. ملکول هم کتاب است حتی یک وضعیت کروموزومی نیز کتاب است چون "هست" خود ام الکتاب است!
- (۷) برای وصول به حق، تنها راه، خود حق است. و بعد از حق فقط گمراهی است "فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ" با تاریکی فقط به جنس دیگری از تاریکی می‌رسید نه به حق. پس هر کس به بهانه وصول به حق از ترفندهای باطل بهره گیرد به واقع از حق دور شده است و هموست باطلی در لباس حق.
- (۸) حق از همه جا سر در می‌آورد حتی در خواب و رؤیا. هیچ برج و باروی بلندی یارای جلوگیری از نفوذ حق را ندارد و البته غالباً از جانی می‌آید که به مخیله کس خطور نمی‌کند "فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْسَبُوا" (الله از جایی به سراغشان آمد که حسابش را نمی‌کردند) پس از حق گریزی نیست و باطل دمی از دستش در امان نمی‌باشد "وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ" (اگر چه در قلعه‌های محکم باشید)
- (۹) حق در برگیرنده تمامی اسماء الهی است و هیچ اسمی از اسماء خداوند از حق خالی نیست. پس همه اسماء حق اند و حق، همه اسماء. و خدای رحمن، بزرگ تجلی اسم حق است.
- (۱۰) حق در هر چیز و هر جا که اراده کند تجلی می‌یابد حتی اگر آتش درختی باشد که بر موسی (ع) ظاهر شد. گاه حق بصورت انسانی ظاهر می‌گردد که البته این تجلی حق، اشرف ظهورات است چه انسان خلیفه اوست و چنین انسانی مظهر حق است زیرا حق در وجود او جریان یافته و منیت‌اش را به نابودی سپرده است.
- (۱۱) حق همه جاست چه حق، خداست و خدا محیط بر همه چیز است پس دریاب که حوزه باطل، فتنه‌گاه و آزمایشگاهی است که گاه حق، با سکوت خویش القا می‌کند و اصالت ندارد. به تعبیری این فتنه‌گاه ارائه یک فرصت زیرکانه از سوی مبدأ هستی است تا این خلیفه خودی بنماید الهی.

(۱۲) حق کلمه ایست در اوج که بر قله قاف نشسته است و قلابی دارد برای آنچه که باید. دارای عددی است متوازن، چه "میزان" است و این میزان "آخر" است و "سمیع" است و "حی" و این همانست که تو را بهشت هدیه می‌دهد چه "خیر" است. "هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ".

(۱۳) حق گاه سهل و ممتنع می‌نماید. ادراکش می‌کنی اما توضیح‌اش نتوانی. می‌بینی‌اش اما از چیستی‌اش درمانده‌ای. تو را در بر می‌گیرد اما چگونگی‌اش ندانی. دقیق است اما به فرمول در نمی‌آید. دریافت شدنی است اما تمام شدنی نیست. سخنگوست اما نه با یک زبان. بلند است در عمق. عمیق است در رفعت. هم نجات بخشی هلاک کننده است و هم هلاک کننده‌ای نجات بخش. هم ممیت است هم محیی... پس تو کجا قرار گرفته‌ای؟! در پی‌اش یا مقابل‌اش!؟

(۱۴) حق یک مفهوم ذهنی نیست حق دیدنی است آمدنی است لذت بردنی است قدرتمند و حکیم و مدبر است پس اهل ترس و گریز نیست و این باطل است که همواره از حق گریزان است چه او مرگ خویش را در حق می‌بیند.

(۱۵) حق، هدیه خداست و هدایا شیرین و گوارا. پس حق نیز شیرین و گوارا است و آنکه گوید حق تلخ است به واقع او را چون جزا دانسته است هر چند که جزای مجرمان نیز حق است! پس بنگر تو کجا ایستاده‌ای؟! اگر بر تو تلخ می‌نماید بسرعت پرداختنی‌ها را پرداخت کن تا حلاوت حق بر تو آشکار گردد. و چنانچه از پرداخت‌ها عاجز گشته‌ای خالصانه استغفار کن و آنچه می‌توانی به انجام رسان تا آن "غنی حمید" پرداختنی‌های تو را پرداخت کند و تو رها گردی چه خدا "ارحم الراحمین" است و اگر بخواهد خود دیه را به گردن می‌گیرد. پس استغفار و بازگشتی الهی اصل کار شد!

(۱۶) حق، هدایتگر است و هدایتگر، حق. جریانی است که چون خود را بدو سپاری او تو را به مقصد می‌رساند و چه خوب و ناب می‌رساند و خوب و ناب، حق است. پس مبدأ و معاد تو نیز حق است پس رهرو و راه و مقصد هم حق باشد! چه این میزان جز حق نپذیرد.

۱۷) حق زنده‌ای هوشمند و ذی شعور است امتحانگری قابل است پس به سراغت می‌آید و هر دم حوزه‌هائی از امتحان بنا می‌کند و چون تسلیم اش باشی خود جواب امتحان را بر تو القاء می‌کند و مفرّ و مخرجی فراهم می‌سازد چه اگر جز این باشد آیا کسی هست که یارای باز خواست دادگاه حق را داشته باشد؟!

۱۸) حق که همان خداست وجودی لایتناهی است و همه چیز را در بر گرفته است. آیا وقتی این نکته را به حق دریافتی دگر جائی برای عدم می‌ماند؟! آیا عدم جز یک مفهوم ذهنی و ساختگی بیشتر است؟!

۱۹) حق کیفیتی است زنده از مبدأ هستی که در تمامیت طبقات و مراحل حیات جاری است و این جریان، جریان حق است.

۲۰) جریان حق، خشک و منجمد نیست جریانی پاک و پاک‌پذیر است و ناپاکی از هیچ سو بدان راه ندارد پس برای ورود به این جریان باید خود را پاک نمود. چه هیچ کس بدان دست نیازد جز پاک شدگان " **لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ** "

و این تطهیر، ظاهر و باطن را در بر می‌گیرد. اما آدمی چگونه خود را برای ورود به جریان حق پاک نماید؟! جواب اینست با خود حق! خالصانه ذکرش کنید و به یادش آورید آنگاه تطهیر کردنش را به نظاره بنشینید! دعوت‌اش کنید که او هم ممیت است هم محیی. ممیت برای پلیدی‌ها و نبایدها و محیی برای پاکی‌ها و بایدها! و اینچنین است که "حق" از مرده، زنده بیرون می‌کشد و از زنده، مرده!

۲۱) ناامیدی از حق، ناامیدی از غایت هستی است ناامیدی از خود است ناامیدی از خداست و فراخوان مرگ! ناامیدی، فرزند خلف شیطان است و چنین ناامیدی که حیات بگذاشته و مرگ را برگزیده چگونه حق بخواهد بجوید، بگیرد و ندا کند؟!

۲۲) جریان حق یک جریان رشد دهنده و تکامل بخشی است که همه پدیده‌ها را در بر گرفته و مخصوص یک شیء یا یک پدیده نیست چه تکامل در نظام احسن خلقت یک فرایند جمعی است نه جزئی. و با آنکه انسان موجود شاخص این نظام احسن است اما همین خلیفه نیز با تکامل دیگر بخش‌های هستی معنای اصیل خود را باز

می‌ستاند. پس معنای خدمت کردن آسمان‌ها و زمین به انسان در حقیقت یک تعامل است یعنی انسان با خدمتگزاری به خداوند بانچه در آسمان‌ها و زمین است خدمت می‌رساند و در مقابل نیز آسمان‌ها و زمین خدمتگزار او خواهند بود و این معنای دیگریست از هماهنگی نیروهای درونی با بیرونی، زمینی با آسمانی، انفسی با آفاقی. (۲۳) گاه باطل برای ادامه بقای مختل شده خویش. حق را دستاویز قرار می‌دهد. از حق می‌گوید اما اراده باطل کرده است. ولی این آخرین حربه نیز به انجام نمی‌پاید چه باطل هنوز ندانسته است که حق را با او سنخیتی نیست و قیامت حق، نیازی به باطل ندارد پس این توطئه نیز در هم شکستنی است و این شکست از درون باطل آغاز می‌شود.

حق، پیش از آنکه از بیرون حمله کند از درون حمله ور شده است. گاه کاری می‌کند کارستان! تا باطل خود زنی کند و با دست خویش خانه‌اش ویران نماید "يُخْرِبُونَ بِيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ"

(۲۴) جریان حق بر خلاف تصور بسیاری که آن را سخت و دشوار و ناشدنی می‌انگارند بسیار روان، بسیط و شدنی است چه این غایت هستی است "لَا رَيْبَ فِيهِ" اگر سخت و طاقت فرسا می‌نماید برای آنانی است که پذیرایش نیستند! پس برای آنانکه چشم حقیقت‌بین ندارند از مو باریکتر جلوه‌می‌کند حال آنکه این مو قطری دارد به وسعت همه هستی!

(۲۵) نشانه حق جو آن است که چون در جریان حق فرار بگیرد نه تنها روحش که جسمش، رفتار اجتماعی‌اش، اقتصاد و معیشت‌اش، گفتار و کردار و پندارش همه و همه چه در آشکار و چه در پنهان، نمایانگر حق خواهد بود چه حق ذو وجوه است و تمامی ابعاد وجودی تو را در برمی‌گیرد غیر از این باشد توهم حق است نه حق! و توهم، حیطة شیطان است و شیطان، پلید و ناپاک. پلیدی و ناپاکی را با حق چکار؟! حق جو آنست که در برابر حق! خاضع و متواضع است اگر چه بر ضد منافع‌اش باشد!

او حق را برای خود می‌خواهد و خود را برای حق! چه او با حق به وحدت رسیده است. اینچنین کسی با حق زندگی می‌کند نفس می‌کشد اقدام می‌کند و جان می‌سپارد و البته که جان می‌گیرد و چه جانی!

(۲۶) پس تا حق دیگران را ادا نکنی طلب کردن حق خود، بلاهت و جهالت است زیرا این تعاملی است دو سویه! پس آنگاه که به حق خود قانع بودی حق، تو را مدد است و چون پا فراتر گذاشتی مهلک می‌شود!

(۲۷) حق ازلی خود را که طراح آفرینش برای تو نهاده است دریاب که اگر این نکنی ناحقی است و ناحق، همان باطل است. پس تو از دو سو در محاق باطل قرار گرفته‌ای، یک سو آنگاه که پا فراتر گذاری و سوی دیگر آنگاه که حق خود برنگیری!

و حق تو، خودیت توست "قُوا أَنْفُسَكُمْ" (خودیت‌تان را حفاظت کنید) تا "نفس مطمئنه" گردی که این ندا برای نفس مطمئنه آمده است "يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتِي"

(۲۸) حق، دوست داشتنی است چه خدا دوست داشتنی است و این حق دوست داشتنی به تو امر می‌کند که دوست بداری و به مخلوقاتش خدمت کنی زیرا عشق به حق، از عشق به مخلوقاتش نمایان می‌شود. حتی آنگاه که امر به جراحی کند باز در این جراحی، دوست داشتنی و عشقی مستتر است. پس "عشق" نیز اساس کار شد!

(۲۹) حق، الله است "ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ" (این الله، پروردگار شما، حق است) و الله خالق همه چیز است و بر همه چیز "وکیل" است پس حق، وکیل همه چیز است و چون چنین است تجاوز بر هر کسی و هر چیزی تو را با حق روبرو خواهد نمود و معلوم است که پیروز چنین میدانی چه کسی است!

(۳۰) همواره باید برای ظهور حق آماده بود چه غفلت از آن خطرناک‌ترین وضعیت برای بشر است.

حیات

حقیقت حیات را در یابید و آن را دوست داشته باشید. بروید بسوی آنچه شما را حیات می‌بخشد "لِمَا يُحْيِيكُمْ". ظواهر حیات از بین رفتنی است تبدیل شدنی است تغییر کردنی است مگر نمی‌بینی که هر آن، از زمین چیزی کاسته می‌شود "نَاتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا" و در آخر "كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ" اما حقیقت حیات بر خلاف ظاهر آن ثابت است چه حقیقت زنده، خداست و خدا، نیازمند تغییر و دگرگونی نیست. پس انسان فهمیم آنست که حقیقت حیات را نشانه رود و آن را دوست بدارد زیرا انسان هر آنچه را دوست بدارد از آن اوست.

حقیقت زندگی در هر جا و هر زمان، در هر شیء و هر پدیده حاضر است و هر آنکه این حقیقت را دریافت دگر از تغییر و تحول‌ها نمی‌هراسد بلکه سوار بر امواج تطورات از هر طوفانی گذر می‌کند، موج‌ها را در هم می‌شکند و فضا را در می‌نوردد. هیچ قانون ظاهری او را به اسارت در نمی‌آورد چون او از ظواهر گذشته و به جوهره زندگی دست یافته است. این چنین کسی را هیچ نیروئی توان در بند کردن ندارد و این معنای جاودانگی است. پس انسان فهمیم باید خود را با حقیقت حیات پیوند زند و با آن به وحدت رسد و این کار سختی نیست چون بخواهید می‌شود! وصول به حقیقت حیات با تعلقات و داشتنی‌ها هم سنخ نیست و تعلقات همان زنجیرهاست که بر گردن و ابدان افتاده است "وَفِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالٌ" و چنین انسان سنگینی چگونه می‌تواند با کوله‌باری از سنگینی‌ها و داشته‌های فانی، سبکبار در عالم زندگی به پرواز درآید!؟

حقیقت حیات، یک حیات همه جانبه است تک بعدی نیست و یک وجه را شامل نمی‌شود و در عین حال یگانه است پس آنان که حقیقت حیات را تقسیم بندی نموده‌اند به واقع از حقیقت حیات دور افتاده‌اند! و آنانکه مظاهر حیات را تقسیم بندی کرده‌اند به واقع به وادی کثرت گرفتار آمده‌اند!

آنکه بخواهد من خود را حفظ کند آن را از دست خواهد داد اما آنکه خود را تقدیم حقیقت حیات کند حیات حقیقی خویش را یافته است و این سر جاودانگی در زندگی است! دریاب که این زندگی است که همواره زندگی می‌کند پس زندگی شوا " **وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى** "

حقیقت زندگی خداست و جز این هر چه باشد حقیقت ندارد " **وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى** " پس این اوست که هستی و ظواهر آن را می‌سازد و سپس دگرگون می‌کند بی آنکه در خودش دگرگونی رخ دهد! " **تَخَلَّفُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ!** "

انسان هوشیار نباید چون کسی باشد که فقط ظاهری از زندگی دنیا را در می‌یابد " **يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** " بلکه باید در پشت این ظواهر، حقیقتی را جستجو کند که "آخرت" نام گرفته است " **وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى** ".

حقیقت حیات در جماد و نبات و حیوان و انسان و موجودات دیگر خداوند جاری است و هر کس به قدر استعدادش از آن بهره مند! این حقیقت است که در پس ظاهر موجودات تموج دارد. انبیاء و اولیای الهی همواره بدان اشاره می‌نمایند و به خاطر آنست که به همه موجودات خدا "عشق" می‌ورزند! و ما بدین حقیقت زنده جاری ایمان داریم زیرا خود از این حیات لایتناهی به شمار می‌آییم.

انسان طالب جاودانگی است و فنا را خواستار نیست اما در تعجبام همین انسان چگونه به ظاهری که هر روز در جلوی چشمانش تغییر می‌یابد و به چیز دیگر تبدیل می‌گردد دل می‌بندد و آن را حیات دلچسب می‌پندارد؟! ای دوست، حیات، فراتر از این است. و آنکه این مهم را دریافت هموست که این بازی زندگی نام گرفته را برده است.

پس آنکه منبع حیات و حقیقت آن را دریافت در واقع به "خلاقیت" نیز دست یافته است و چون چنین شود دگر یک چیز نیست همه چیز است. یک جا نیست همه جاست. یکی نیست همه است و همه یکی!

حقیقت حیات، یگانه است چون خدا یگانه است و اولین صفت این حقیقت یگانه، زنده بودن است پس "حی" است. حال که چنین است پس تمام اسماء و صفات خدا "حی" اند. آیا علیم می تواند خدای مرده باشد؟! آیا حکیم و قدیر و فعال و خلاق، یک مرده است؟! پس در این اندک باقیمانده به قلب هدف بزن و زندگی حقیقی را نشانه رو چه اگر این کنی نشانه فهم و درایت توست.

دریاب آن وحدتی را که بنام "وحدت وجود" گفته اند به واقع همان "وحدت حیات" است که ازلی است و همواره جاری و ساری و محیط و در برگیرنده است. و این کثرات و پدیده ها که می بینی همه نمودهای ظاهری و تعینی آن حقیقت زنده است.

من می بینم که حیات همواره به انحاء مختلف جریان داشته و دارد و این اشیاء است که تغییر و تحول و تبدل می یابند این بزرگترین یقینی است که هستی را در بر گرفته و هیچ شکی بدان نیست و چون چنین است پس "مرگ" چیزی نیست جز یک تغییر آدرس از عالمی به عالم دیگر! از وضعیتی به وضعیت دیگر و از نوعی به نوع دیگر.

پس اگر به ظواهر دل ببندی باخته ای چون ظواهر در کوران دگرگونی اند و چون به چیز جدید شدن باور نداشته ای هر شدن و تغییری برایت سخت و طاقت فرسا جلوه گر می شود. و به قول قرآن چنین کسی همواره بین مرگ و زندگی دست و پا می زند "لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى". پس تو برای دست یافتن به جاودانگی باید صیوریت و شدن ها را استقبال کنی و بر تولدها بوسه زنی که اینگونه بر امواج حیات سوار می شوی و با آن هم آواز و هم سو می گردی! پس خود زندگی باش. نه خود را از آن جدا بدان و نه آن را از خود! هیچگاه به آنچه که ظاهری از حیات دارد دل مبند که گرفتار شوی! آخر چگونه می توانی راضی شوی که فرصت ارزشمند حیات را اسیر و دربند چیزی کنی که میدانی زایل شدنی است؟! آیا حسرت جز این است که روزی چشمانت باز شوند و ببینی هستی ات

را برای چیزهایی که اصالت نداشته‌اند و اکنون نیستند و گم شده‌اند به هدر داده‌ای؟! پس از "مرگ" نمی‌گویم زیرا مرگ واقعی است که حقیقت ندارد! آن چه حقیقت دارد زندگی است پس مرگ‌ها دروازه‌های ورود به زندگی‌های پی در پی‌اند. بی‌شک آن که این مفهوم را دریافت کجا از مرگ واهمه دارد؟! این چنین شخصی از این دروازه‌های مرگ نام گرفته وارد می‌شود و حیات می‌گیرد چه بسا سجده‌کنان وارد شود! **"وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا"**.

پس حیات با توجه به ذات لایتناهی "حی" همواره استمرار دارد، بوده و هست. آیا تو هم می‌خواهی زنده بمانی؟! پس صورتک‌ها را کنار بزن و اشیاء را با تمامی شگفتی‌شان پرده بردار و حقیقت‌شان را نظاره‌گر باش. آن‌گاه خود را در آن بیافکن که حقیقت حیات چون رودی پرخروش در پس این ظواهر در جریان است.

برکه مباش. مرداب مشو. گنداب خوب نیست. رودخانه باش، رودخانه‌ای که از هر گذرگاهی گذر می‌کند و از موانع نمی‌هراسد. رودخانه‌ای که حتی تغییر مسیرها را به نرمی می‌پذیرد و شکوه‌ای ندارد زیرا او حامل حیات است. پس این رود، هم از مناطق گرمسیر گذر می‌کند هم از مناطق سردسیر. هم اشیاء را جابجا می‌کند هم خود جابجایی را تجربه می‌کند. هم سیراب می‌کند و هم سیراب می‌شود. گاه بخار است گاه باران. هم برف می‌شود هم تگرگ. هم به صحرا می‌رود هم به دریا. گاه از زیر زمین گذر می‌کند گاه از روی آن ... اما همواره زنده است زنده!

پس زندگی باش و چون زندگی شاداب. به زندگی مرگ راه ندارد. و این مرگ است که همواره بازیچه دست زندگی است. بازیچه نباش. حقیقت زندگی باش. این رمز تداوم زندگی است. "پس به هر جا فرمان تان دادند حرکت کنید و به عقب باز نگردید" زیرا "عقب" دوره‌گذاری تو بوده است. شدن را بپذیر و تغییرات حیات بخش را در آغوش بگیر چه تو خواستار حیاتی و حیات حقیقی، از این گذرها، از این شدن‌ها و از این تطورات نمی‌هراسد. پس چه داشته باشی چه نداشته باشی، چه در قصر باشی چه در قبر، چه بیگانه باشی چه آشنا، چه اینجا باشی چه آنجا، تو پیروزی زیرا مفهوم حیات را دریافته‌ای و جاودانه گشته‌ای.

" كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ "

(چگونه به خدا کافر می‌شوید در حالیکه شما مرده بودید پس زنده تان کرد سپس شما را می‌میراند آنگاه زنده‌تان می‌کند سپس بسوی اش باز می‌گردید)
 ای دوست بفهم که چند با زندگی و مرده‌گی در این آیه به چشم می‌خورد! بفهم که خطاب آیه به کیست! بفهم که این سیر، اتفاقی افتادنی است! بفهم که این مسیر توسست! بفهم که عبور از این گذرگاه‌ها قطعی است! و بفهم...
 خوشا به حال آنکس که در "سیری" تمام این زندگی‌ها و مرده‌گی‌ها را پشت سرگذارد!
 خوشا به حال او!

برای چه آمده‌ای؟

نیامده‌ای تا تماشاگری صرف باشی، آمده‌ای تا درک حقایق کنی و اگر در اینجا موفق به آن نشوی از خلاقیت محروم خواهی ماند.

نیامده‌ای تا شهوت رانی کنی، آمده‌ای تا عشق بورزی و اگر در اینجا موفق به آن نشوی با نفرت خواهی زیست.

نیامده‌ای تا به اسارت بگیری، آمده‌ای از اسارت برهانی و اگر در اینجا موفق به آن نشوی اسارت را پذیرفته‌ای.

نیامده‌ای تا دلی را بشکنی و وجودی را تخریب کنی، آمده‌ای تا دلی را روشن و وجودی را شکوفا کنی و اگر در اینجا موفق به آن نشوی دل شکسته تخریب خواهی شد.

نیامده‌ای تا حرام خواری پیشه کنی، آمده‌ای تا خوردن طیبات را بفهمی و طیب از اسماء خداست و اگر در اینجا موفق به آن نشوی پلید خوار خواهی بود.

نیامده‌ای تا همواره دست بگیر داشته باشی، آمده‌ای تا دهنده‌گی را تجربه کنی و اگر در اینجا موفق به آن نشوی فقیر و نیازمند خواهی زیست.

نیامده‌ای تا با باطل هم آواز شوی. آمده‌ای تا حق را مرید باشی و اگر در اینجا موفق به آن نشوی مدیون و گرفتار خواهی ماند.

نیامده‌ای تا آیات خدا را پشت سر بیاندازی، آمده‌ای تا آنها را نصب العین قرار دهی و اگر در اینجا موفق به آن نشوی از نجات محروم شده‌ای.

نیامده‌ای تا شاهی بی تفاوت برای ظلم باشی، آمده‌ای تا استخوانی در گلوئی ظالم باشی و اگر در اینجا موفق به آن نشوی در دادگاه الهی در ردیف متهمان خواهی نشست.

نیامده‌ای تا ادعای خدایی کنی، آمده‌ای تا به خدا دعوت کنی و اگر در اینجا موفق به آن نشوی موحد نخواهی شد.

نیامده‌ای تا از هر زیوری گوساله بسازی، آمده‌ای تا بت‌های تعلقات را بزدايي و اگر در اینجا موفق به آن نشوی جزءی از بتکده خواهی بود.

نیامده‌ای تا گذران عمر کنی، آمده‌ای تا وظیفه‌ات را بیاد آوری و اگر در اینجا موفق به آن نشوی بی پاداش خواهی ماند.

نیامده‌ای تا معلمی قرآن کنی، آمده‌ای تا شاگردی قرآن را ترویج کنی و اگر در اینجا موفق به آن نشوی حقیقت درس را گم خواهی نمود.

نیامده‌ای تا خور و خواب را پیشه کنی، آمده‌ای تا بیداری را بچشی و بچشانی و اگر در اینجا موفق به آن نشوی هوشیار نخواهی شد.

نیامده‌ای تا حسرت ثروتمندانی را که روزی چون قارون به خاک خواهند رفت بخوری، آمده‌ای تا ثروت حقیقی خویش را از خاک برگیری به افلاک روی و اگر در اینجا موفق به آن نشوی حسرت خوری خاک نشین باقی خواهی ماند.

نیامده‌ای تا برتری جوی باشی، آمده‌ای تا فریاد زنی با کرامت ترین شما کسی است که بیش از همه حرمت اوامر خدا را نگاه میدارد و اگر در اینجا موفق به آن نشوی درهای بهشت را بسته خواهی یافت.

نیامده‌ای تا یأس و بی هویتی را به رگ خلق الله سرازیر کنی، آمده‌ای تا آنها را به حق و صبر سفارش نمایی و اگر در اینجا موفق به آن نشوی خسران زده خواهی شد.

نیامده‌ای تا درس بخوانی آمده‌ای تا درس بگیری و اگر در اینجا موفق به آن نشوی بی سواد خواهی ماند.

نیامده‌ای تا ناشنوده بگویی آمده‌ای تا شنیدن را تمرین کنی و اگر در اینجا موفق به آن نشوی کر خواهی بود چه تا نشنوی گفتن نتوانی.

نیامده‌ای تا مرده‌گی را برگزینی آمده‌ای تا از مرگ تولد دریافت کنی و اگر در اینجا موفق به آن نشوی خود را با لباس مرگ آراسته‌ای.

نیامده‌ای تا نیازها را رفع کنی آمده‌ای تا رفع نیاز کنی و اگر در اینجا موفق به آن نشوی همواره نیازمند خواهی بود.

نیامده‌ای تا کور بمانی آمده‌ای تا بصیرت دریافت کنی و اگر در اینجا موفق به آن نشوی در آن روز حسرت آمیز کور خواهی بود.

نیامده‌ای تا از شادی‌های ابلهانه سرشار گردی آمده‌ای تا به شادی حقیقی اشاره کنی و اگر در اینجا موفق به آن نشوی از شادی محروم خواهی ماند.

تو برای خود نیامده‌ای برای خدا آمده‌ای و اگر در اینجا خدا را نشانه‌نروی بی‌نشان خواهی ماند.

عشق

عشق همان حُبّ شدید است که شیرازه و تار و پود هستی از آن تنیده شده است. عشق دارای یک خانواده جهانی است منظور از خانواده جهانی فقط اجتماع انسان‌ها نیست بلکه شامل همه پدیده‌ها و مخلوقات می‌شود.

سنگ‌ها و گیاهان و حیوانات و حتی رعد آسمان نیز از اعضای این خانواده‌اند همچنانکه باران و باد و آفتاب نیز هر کدام عضوی از این خانواده محسوب می‌شوند. خانواده عشق، بسیار وسیع و پر تنوع است اما با این همه، آنها در یک چیز مشترک‌اند و آن وجود عشق است.

عشق در همه چیز و همه جا و در تمامی طبقات آسمانی حضوری فعالانه دارد و گاه از شدت این حضور است که بسیاری آن را ناپیدا می‌انگارند همچنانکه اگر نور شدت یابد همه سایه‌ها دیدنی می‌شوند جز خود نور!

تمامی اجزا تشکیل دهنده یک پدیده و حتی یک جسم مادی با ملات عشق بهم پیوسته‌اند. حتی بدن شما با تمامی سلول‌هایش با پیوندی عاشقانه در یک هماهنگی و تعادل بسر می‌برند یک وضعیت مولکولی و اتمی نیز اجزای خود را با پیوند عشق حفظ نموده و به چرخش در می‌آورند زیرا آنها می‌دانند که در این پیوند مقدس است که هویت می‌یابند.

عشق گم شده نیست. اصلاً چیزی گم نشده است تا بخواهید پیدایش کنید وقتی بیداری کامل حاصل آمد خواهید دید که عشق گم نشده است بلکه این انسان است که پیدا شده است!

عشق، خود طرحی زنده و پویاست و نیاز به آن ندارد که آن را آموزش دهی بلکه باید از آن یاد بگیری و در مسیر آن گام برداری.

عشق با تسلیم ظهور می‌یابد. انسانی که تسلیم معشوق نیست عشق او فقط واژه‌ای است که لقلقه زبانش گشته است. اصولاً عشق با تسلیم پیوندی ناگسستنی دارد. عشق خورنده است و بی شک تو را می‌خورد و خوشا به حال کسی که توسط عشق الهی خورده شود. این خورده شدن برکتی دارد که باعث می‌شود زواید بیرون ریزد و آنچه ناب و اصیل است باقی بماند و جلا گیرد.

روغن چراغ عشق، اخلاص است پس سوختی که پر از ناخالصی و دود زاست به درد عشق نمی‌خورد. بدان که عشق با تمام وجود تو کار دارد "مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ"

برای ورود به وادی عشق باید خود را در دسترس عشق قرار داد زیرا عشق اجازه نمی‌دهد کسی از دور زیبایی محسوس کننده‌اش را برانداز کند. اصلاً نامحرم را خوش ندارد.

عاشق خلوتی دارد مقدس! "لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ" برای من زمانی است با خدا.

عاشق باید همواره وجه و توجه‌اش بسوی معشوق باشد زیرا معشوق حواس پرتی عاشق را خوش ندارد! بدانید خدا را فرشتگانی است که از فرط عشق و توجه به خداوند هنوز از خلقت او بی‌خبرند و نمی‌دانند که او مخلوقات بسیاری آفریده است!

عشق به شدت سوزان و سوزنده است و هیچ عنصر مقاومی توان مقاومت در برابر حرارت او را ندارد. عشق تا تمامی ناخالصی‌ها را نزاید عاشق را رها نمی‌کند زیرا معشوق از دو رنگی بیزار است و آنقدر عاشق را ذوب می‌کند تا هم‌رنگ شود.

معشوق بسیار زیرک است و هر دم ادعای عاشق را محک می‌زند. گاه او را نزد خود رسوا می‌کند و این رسوایی نوعی صیقل است صیقلی که برای تجلی برق عشق ضروری است. اینچنین است که عشاق حقیقی از رسوایی اینچنینی استقبال می‌کنند.

عاشق به دنبال حفظ خود نیست چه اگر بخواهد خود را حفظ کند دگر عاشق نیست!

عاشق چه در فرا باشد چه در فرو، هر دو برایش یکسان است اگر معشوق در کنار باشد!
و اگر همه چیز باشد جز معشوق. عاشق مرگ خود را در همه چیز می‌بیند!
عاشق بدنبال اسم و رسم نیست اصلا او به دنبال چیزی نیست چون چیزی نمی‌بیند
جز معشوق! پس جز معشوق را اصالت قائل نیست!

غالبا معشوق خود را بیش از یکی دو بار به عاشق نمی‌نمایاند پس مابقی کششی است
عجیب! جدالی است بی وقفه! و صیوریتی است کیمیاگرانه!
عشق همان اکسیر است و معشوق همان کیمیاگر قابل! اگر طاقت بیابوری و از میدان
در نروی او مس تو را طلا خواهد کرد!

چون عشق این بود و عاشق آن بود و معشوق چنین! پس آنکه خود خواه و خود بین و
منفعت طلب است به خانه‌اش برگردد و این وادی را فراموش کند زیرا عشق تمامی این
تعلقات را بی‌رحمانه بمباران می‌کند!

آخرین و سخت‌ترین و حیاتی‌ترین امتحان عاشق آن است که وقتی به وصل نائل شد
باید معشوق را به عاشقان دیگر تقدیم کند! و چون این مهم توانست، عاشق، خود معشوق
می‌گردد! پس وصال حقیقی در این وادی یعنی تبدیل عاشق به معشوق! چرا که عاشق باید
بفهمد که خود حقیقی‌اش معشوق بوده است!

معشوق قصد آزار عاشق را ندارد بلکه همه این بلاها برای آن است که عاشق خود
معشوق گردد زیرا تا معشوق نشود چگونه می‌تواند عاشقان دیگر را بدین وادی بکشاند و در
عشق ذوب کند! پس معشوق همواره یکی بوده و هست! " وَحْدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ".

انفجار بزرگ

عاشق وقتی معشوق را در خویش دید از فرط عشق سینه چاک کرد و این همان انفجار بزرگ بود. آنگاه تکه‌هایش در فضای بیکران وجود پخش شد و اینچنین زندگی را هدیه نمود به ظهور. و این همان انبساط است که راز آشنایان را از چیستی‌اش به حیرت فرو برده است.

پس آنچه در خود و بیرون خود، در زمین و آسمان‌ها نظاره می‌کنی همان تکه‌هاست که البته زنده‌اند و نَفَس می‌زنند. و چون چنین شد عده‌ای که اندکی از راز انفجار آگاه شدند فریاد برآوردند خدا مرده است. به زعم خود دروغ نگفتند اما در تعبیر مرگ به گرداب اشتباه فرود آمدند. این نکته ندانستند که معشوق، عاشق را رها نمی‌کند چه فراقی نیست. آن باطن است و این ظاهر. و ظاهر و باطن یکی است جز این باشد نفاق است. خویش در خویش مردن برای خویش، عین زندگی است. پس جز او نیست. چه می‌پنداری؟ حی همواره حی است.

آنگاه که ذرات و تکه‌های زندگی از شدت آن انفجار به هر سو پرتاب شد، انبساط حکم بود و در این انبساط پر از حیات **"طبقاً عن طبق"**. مرحله به مرحله، لایه به لایه. آنگاه باز عده‌ای فریاد برآوردند حال که چنین شد خدا بیمار است بیمار شما. دروغ نگفتند چه ما باید پس از آن انبساط، دوباره رجوع می‌کردیم و به اصل خویش که اکنون ما را پذیرفته است بازمی‌گشتیم.

و این نیز همان **"قبض"** شد که پس از **"بسط"**، لازم آمد. چه همان که باسط است قابض نیز هم.

و اینچنین شد که "انا لله و انا اليه راجعون" ذکرما، رمز ما، حیات ما و جریان ما شد.

ظاهر سینه درید از عشق باطن. پرده‌داری کرد و نشان داد آنچه را که توانست. با این حال باطن کسی نیست که این ظاهر، یعنی عین خود را رها کند پس همیشه با اوست حتی در کوران تغییرات و تحولات و تطورات. پس ما نیز این دو را رها از هم نه انگاریم و جدا از هم نه پنداریم چه این عین شرک است و دوئیت. و چون در ما "تنزیه" و "تشبیه" جمع شد به قرآن وارد آمدیم چه مقام قرآن، مقام جمع است و آنکه این نتواند هنوز در فرقان مانده است و به قرآن نرسیده است.

... ما یک را بر روی یک کشیده‌ایم. که میداند که چه یک‌ها بر یک کشیده‌ایم ۱



هر هوشیاری که تعلقاتش کاملاً ویران گردد به یک آزادی عجیب و غریبی می‌رسد که هیچ کس اوج لذت آن را ادراک نکند جز همان کس که این بلا بر سرش آمده است. آنهایی که به قول خودشان از همه مواهب برخوردارند، محترمند و کم و کسری احساس نمی‌کنند، کجا می‌فهمند که از کدام لذت و از کدام آزادی می‌گوییم!

آن که بارها از دست دادن را به خوبی احساس کرده همو خوب می‌داند که از چه می‌گوییم وقتی این اتفاق می‌افتد تازه چشمانت باز می‌شود، تازه از اسارت رهایی می‌یابی، تازه می‌فهمی آن چه را که برایش دست و پا می‌زدی چه هیچ و بی‌خود بوده است، تازه مفهوم حقیقی آزادی از زمین را احساس می‌کنی. اصلاً دیگر زمین با تمام فراخی‌اش برایت جا ندارد، تنگ است، مسخره است، یک توهم است. وقتی همه چیزت از دست می‌رود تازه می‌فهمی که همه چیزت چیز نبوده بلکه یک هیچ ابلهانه بوده که تو را همواره به بازی می‌گرفته است. خدا، گاه بندگان خاص‌اش را این‌گونه آگاه می‌کند و عروج می‌بخشد.

پس اینان اهل دل بستن نیستند اهل نگاه‌اند، نظربازند. اینان برای حفظ چیزی تلاش نمی‌کنند حتی به فکر حفظ خود نیستند چون این بازی را خوب می‌شناسند. اینان اکنون ورای زندگی، حیات دارند! که می‌فهمد آن‌ها در کدام عالم نفس می‌کشند؟ توضیح دادنی نیست زیرا به عقل دنیوی معقول نمی‌آید و با عرف سازگار نیست. هر چه برای نامحرمان شرحش کنی گنگ‌تر می‌شود! فقط آن‌هایی می‌فهمند که خرد شده‌اند، که از دست داده‌اند، که مرگ را بارها تجربه نموده‌اند. داغان‌شدگان، آبادشدگان‌اند، فراموش‌شدگان، به یاد آورندگان‌اند، ناآشنایان همان آشنایان قدیم‌اند.

پس به دنبال آن کسی بگردید که همواره با نگاهی سرد، به جمع کردن و حرص و طمع دیگران می‌نگرد، او را بیابید او همان کسی است که راه را بلد است. آنها که ادای راهنمایان را در می‌آورند و خود را معقول نشان می‌دهند راهنمایان شما نیستند زندانبانان حرفه‌ای این زندانند.

بگردید ببینید کدام هوشیاری بنده است همو برنده است همو شما را به مقصد می‌رساند اوست که می‌تواند شما را از رنج و عذاب برهاند. او همان کسی که معنای سبحان را خوب می‌فهمد و می‌داند مفهوم پاک و منزّه بودن از هر چیز را.

آنان که لحظات واپسین عمر خود را سپری می‌کنند خوب می‌فهمند که از چه سخن می‌گوییم پس دیگرانی که در غوغای زندگی هنوز جیک جیک می‌کنند از روح این گفتار محرومند.

وقتی ...

هم همه کس ام هم هیچکس ، هم رئیس هم مرئوس ، هم بالا و هم پائین ، هم رازم و هم فاش، هم فریادم هم سکوت ، هم جهنم هم بهشت ، نه می‌روم نه می‌آیم هر چند هم می‌روم و هم می‌آیم، نه گناه کرده‌ام نه صواب هر چند هم گناه کرده‌ام هم صواب ، نه هستم نه نیستم هم دارم هم ندارم، نه گم شده‌ام و نه پیدا ، نه قدرتمندم نه بی‌قوه ، هم جمادم هم نبات هم حیوانم هم انسان ، هم آدمم هم ملک ، پس معجون تناقضم و فوران تضاد ، زندگی‌بخش و زندگی‌گیر ، سواد می‌ان دو کوه ، مرتعی بین دو بلندی ، مطری بر گلزار ، جرقه‌ای بر صخر ، نوری در تاریکی ، تاریکی میان نور ، یک افسوسم، یک نگاه ، امیدم ، رسیدنم ، دورم نه نزدیک ، فرایی در فرو ، عروج عمقام، فراز عشقم ، هیزم ، سنگ زیرین آسیاب، یک انارم ، تسبیح قدسم ، تخته بر امواج ، آلوده به شرک، یک نیازم، نه بدم نه خوب ، متوسط هم نیستم

زیرا با همه کس بوده‌ام با هر فرقه‌ای زندگی کرده‌ام هم با زاهد بوده‌ام هم با فاسق ، هم با دوست نشسته‌ام هم با دشمن، با گناهکاران، گناه کار آدمم و با صوابکاران ، صوابکار ، درد همه را می‌شناسم چه درد مفت را چه درد عارف سینه سوخته را ، من کلکسیون زندگی‌ام، راز همه را می‌دانم ، از پستوی هر کسی مطلع‌ام چون بی آنکه بدانند با آنها زندگی کرده‌ام، حشر و نشر داشته و با آنها نفس کشیده‌ام و در کوچه پس کوچه‌هایشان راه رفته‌ام. پس هم خالیم و هم پر ، هم جاهلم هم عالم ، هم ریزم هم درشت ، نه برده‌ام نه باخته ، زیرا برتر از بازی‌ام.

با فیلسوف ، فیلسوف بوده‌ام با فقیه ، فقیه و با کلامی ، متکلمی کارگشته. برای مطربان ، سینه چاک کرده‌ام. برای اشرار، اشک ریخته‌ام و بندگان مخلص را ره نموده‌ام. من تجربه زندگی ام ، آرزو را می‌شناسم ، مرگ را تجربه کرده‌ام نه یک بار که بارها و بارها ، اما همواره زنده‌ام. زیرا فراتر از بازی‌ام.

هر بار که زندگی آغاز شود دوباره سر و کله‌ام پیدا می‌شود اما ناشناس ، زیرا معروفم در گمنامی ، گاه از زیر سنگها می‌روم. گاه چون عقاب در هوا! دلفین نجاتم. یک فلشم در اعماق کویر ، تابلویی بر سر گردنه ، ره می‌نمایم خواهان بهشت را و در می‌شوم اهل دوزخ را. من توبره‌ای پُرام و برای هر کسی چیزی دارم... تا چه بخواهد.

گاه نه در بهشتم و نه در جهنم بلکه بر "اعراف" ام پس چهره‌ها را خوب می‌شناسم. بیوتشان را می‌دانم مقصدشان واضح است خواسته‌شان آشکار، من هیچ‌وقت نمی‌برم باعث بُرد می‌شوم هر چند همیشه برده‌ام، زیرا فراتر از بازی‌ام.

هر بار که زندگی آغاز شود دوباره سر و کله‌ام پیدا می‌شود ، هم قلم نویسندگان می‌شوم، هم حروف کتابشان، از هر جایی سر در می‌آورم ، با هر کتابخوانی کتاب خوانم اما همچنان بی‌سودم. با هر انگوری شرابم و با هر چشمه‌ای آب ، هم اینجایم هم آنجا، اما اهل هیچ جا نیستم. خاک رهم، تیر مرادم ، ترکش غیبام ، رعد زمین و دوستدار نجات.

بنده خدایم چون بخواهد می‌روم و چون بگوید می‌آیم. سفره انداز آشپز دربار ، هم شاه بوده‌ام هم گدا، با هر دو زندگی کرده‌ام پس اختلاف شان، خوب می‌شناسم. گاه آن را این می‌کنم و گاه این را آن، عمله خدایم، گرداننده چرخ زمان، پس زنگ اتمام بازی ام، هم سلامم و هم خداحافظی، تا چگونه نگاهم کنند....!



معشوقم! اگر مرا نداشتی که تو را پرستش می کرد ، که بار تو را به دوش می کشید؟!
 ... کوهها؟! آنها که متلاشی شدند!... آسمان؟! آنکه فرو ریخت!... دریاها؟! آنها که آتش
 گرفتند!

محبوبم اگر مرا نداشتی ، که با سودای خیالت سر می کرد؟! که با رکوع ، تعظیمات
 می نمود؟! که پیام تو را به شهرها می رساند؟!!

دلبندم ، این منم که زیباییت را هر صبح و شام فریاد می زنم. این منم که می گویم:
 بیایید ببینید این معشوق من است که بهترین است این اوست که ماندگارترین است ،
 زیبای من است که "خَيْرٌ وَأَبْقَى" است.

حال تو حرف از محاکمه من می زنی؟! جهنم را به رخام می کشانی؟! از سَعَر و سَقَر
 می ترسانیم؟!!

حاشا، این از کرم تو به دور است!

لطیفام ، آنگاه که از محاکمه ام می گویی ، با جان می فهمم که مورد توجه توام،
 معشوق توام، محبوب توام ، دلبند توام ، چرا که تو مرا مورد توجه قرار داده ای! می توانستی
 مرا به دور بیاندازی، فراموشم کنی، نیستم کنی، برهلاکتم بیفرایی، اما تو زیرکانه می گویی:
 به سوی من رجوع می کنی، بر می گردی، همواره در چنگ منی، مال منی ، از منی و به
 سوی من!



ناقصیم ، فکر می‌کنیم که کاملیم. نمی‌دانیم توهم می‌کنیم که دانسته‌ایم. گم شده‌ایم و خود را رسیده می‌انگاریم. نمی‌شنویم و سرتکان می‌دهیم. کوریم و بصیرت را ادعا داریم. همه چیز می‌گوییم جز نمی‌دانم را! و با این همه ، دست اندرکار راهنمایی دیگران می‌شویم!

اینها همه مکرهای شیطانی است. دسیسه‌هایی است که از سوی جریان مخرب سرازیر می‌شود. اینها تلبیس ابلیس شقی است.

ما تا تسلیم نشویم هر ادعایی کذب است. هر حرکتی ریاکارانه و مزورانه است و هر اظهاری، توهم!

ما تا در خویش و به او ، زنده نشویم باید بدانیم که هر سخنی از حیات و هر ابرازی از وجود، ابلهانه و خام است.



باز کسی از خدا گفت و خود را ناشنوده انگاشتیم . از هدایت و نجات گفت و انگشت بر گوشه‌ایمان فرو بردیم و جامه بر سر کشیدیم. باز منادی ، توحید را فریاد کرد و حقیقت را نشانه رفت اما از خواب غفلت نپریدیم و همچنان به بازی روزمره‌گی مشغول شدیم. باز هشدارها را جدی نگرفتیم و طوفان حضور را که هر لحظه نزدیک‌تر می‌شود باور نکردیم.

باز ممت را به حیات ، حماقت را به شعور و اسارت را به آزادی ترجیح دادیم.

... ای وای بر ما اگر در این واپسین آنات باز نگردیم و به آغوش خدا پناه نبریم!



در انفرادی تن، گیر کرده ام. سلول سخت و طاقت فرسایی است باز جویانت هر صبح و شام از در و دیوار هجوم می‌آورند تا از گناه کرده و ناکرده اعتراف بگیرند. انفرادی بدی است هر چه میکنم تا با یاد خوبیهایت و لو در عالم خیال، فشارش را تعدیل کنم، بیهوده

است. انگار تو روی شدیدت را نمایان ساخته ای. گویی یاد تو از دسترس تور صیادی ام دور شده است. روز و شب خون گریه میکنم اما نه جلوی روباهان و شغالان.
باشد. هر چه باشد "روزی" توست . شکر. کارمای خودم هم که باشد باز "روزی" توست
چه این نیز از سیستم هوشمند تو خارج نیست.
پس صبر میکنم هر چند به کام خوش نیاید. صبر میکنم همانطور که بارها گفته ای
"وَاصْبِرْ". باز خود را در ابر صبر مستور می سازم "وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ".
اما بدان که زندانی ام. پس دوست را در زندان میسند و فرجام خواهی هایم را رد مکن.
باشد! باز از تو برای بندگانت می گویم ...

کلید خوردن

شما چه می‌خورید؟! آنچه را که می‌خورید نام خدا را بر آن بخوانید. "بِسْمِ اللَّهِ" کلید خوردن است. "فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ" این حکم قرآن است که آنچه که نام خدا بر آن خوانده شده است را بخورید! حال دقت کنید و بگویید خوردنی را چه می‌دانید؟ آیا فقط همین ماکولات مادی است که از راه دهان به کالبد خویش وارد می‌کنید؟! آیا غذای دیگری در کار نیست؟ آیا فکر نمی‌کنید که در طول زندگی، خوردنی‌های بسیار می‌خورید؟

آیا وقتی به سخنان کسی گوش می‌سپارید شما در حال خوردن نیستید و کلمات گوینده را از راه گوش به خود نمی‌خورانید؟! آیا هنگامی که نوشته‌ای می‌خوانید شما آن نوشته را چون طعامی وارد حوزه وجودی خویش نمی‌کنید؟! آیا هنگامی که به منظره‌ای نظر می‌افکنید تصویر آن را از راه چشم به وجودتان نمی‌رسانید؟! آیا هنگامی که اندیشه یا خاطره‌ای را به وجودتان راه می‌دهید خوراکی را برای روحتان مهیا نکرده‌اید؟! آیا

می‌بینید که خوراکی‌ها بسیارند " فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ "، و انسان باید به طعام خویش بنگرد. در حقیقت انسان همواره در حال خوردن است هر چند این نداند!

بدان بسیاری از خوارکی ها مسموم‌اند، فاسدند و جز تخریب و بیمار کردن تو کاری ندارند. پس **بسم الله** در اینجا چون یک صافی قوی عمل می‌کند و اجازه نمی‌دهد سم بسیاری از این ماکولات مخرب به وجودت سرازیر شود. **بسم الله** این جریان‌های مخرب را که همواره در فضای حیات در رفت و آمدند تجزیه نموده و یا آن را به سوی صاحبش برمی‌گرداند. **بسم الله** یک زره قابل اعتماد است یک لباس و پوشش نفوذ ناپذیر ، **بسم الله** نقش حافظ و نگهبان تو را دارد.

و هنگامی که با **بسم الله** به سوی طیبات می‌روی چه از راه دهان چه گوش چه چشم چه احساس چه اندیشه و قلب تو با این کار برکات طعم‌ات را صد چندان نموده و از نهایت انرژی آن خود را بهره‌مند کرده‌ای .

پس یادتان باشد همیشه چه آنگاه که می‌خواهید بخورید ، چه آن‌هنگام که می‌خواهید بشنوید، چه آن‌هنگام که می‌خواهید ببینید ، چه آن‌هنگام که می‌خواهید اندیشه‌ای را جذب کنید و چه آن‌هنگام که حتی قصد خوردن اذکار را دارید با **بسم الله** وارد شوید.

ازواج

زوج در برابر فرد است که معنا می‌یابد. فرد اگر تک است زوج لااقل دارای دو جزء است، در تعریف ساده‌ای از زوج می‌توان گفت که زوج هر شیئی تکمیل‌کننده آن است به عبارتی زوج به معنای مکمل چیزی است که متناسب با اوست و ادامه بقایش با او میسر است. بدیهی است اولین معنایی که از کلمه زوج به ذهن متبادر می‌شود همین زوج طبیعی به معنای نر و ماده است اما آنچه که کاملاً در قرآن مشهود است اشاره بدان دارد که این کلمه فراتر از این ساده انگاری است یعنی زوج و ازواج در قرآن کریم صرفاً به معنای همسر عادی نیست بلکه معنای گسترده‌تری را شامل می‌شود.

ازواجی هستند از جنس انرژی آنچنان که می‌فرماید: "وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثًا". نوعی همان‌گونه که بیان شده است بسیار قدرتمند و پیش‌برنده است که "السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ" را شکل می‌دهد و نوعی دیگر اصحاب یمین و نوع آخر در این مجموعه، انرژی مخرب است که به اصحاب شمال منجر می‌گردد.

- برخی از این ازواج دشمنان شما را پس ببینید کدامیک با شما سر ناسازگاری و دشمنی دارند. "إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ"
- برخی از زوجها رویدنی هستند: "كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ".
- برخی از خودتان هستند: "خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا".
- برخی از ازواج از جنس جعل هستند: "جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا".
- برخی از انعام هستند: "وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا".

- برخی از ازواج شبیه سازی شده اند آنها هم برای تکمیل کار! "هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ وَآخِرٌ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ".

- ازواجی هستند که با خود انسانند و جدا از او نیستند لذا اگر قرار است به جهنم بروند با هم میروند! "أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَكَانُوا يَعْبُدُونَ".

- برخی ازواج از نفوس اند: إِذَا النَّفُوسُ رُؤِجَتْ .
"سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ".

منزه است آنکه همه زوجها را آفرید چه آنچه از زمین می‌روید و از جنس خودشان و چه از آنچه درک نمی‌کنند!

در این میان برخی روح الهی خویش را به عنوان زوج و همراه خود بر می‌گزینند ، با آن نفس می‌کشند و زندگی می‌کنند زیرا این پیام را به خوبی دریافته‌اند "وَنَفَخَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي".

البته برخی نیز نفس اماره خویش را زوج خود قرار می‌دهند که اینان زیان کارانند مگر آنکه این زوج را طلاق دهند.

"مَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي".

ای دوست بدان که ازواج بسیارند و تو دارای زوجات متعددی و به تعبیری تعدد زوجات در حیات تو کاملاً محسوس است! به بیانی ساده تر در فرایند زندگی ، تو با این ازواج مسیرحیات را طی می‌کنی! پس در کار خویش و وضع خویش ، خیره شو و اگر برخی از این ازواج مانع رشد و تکامل تو باشند از آنها به خوبی جدا شو و رهایشان ساز! زیرا بدون شک یکی از اسرار چرخ گردون ، حرکت آن براساس قانون ازواج است. پس حتی اگر اندیشه و اعتقادی را پذیرفته‌ای به واقع آن را زوج خود قرار داده‌ای و با آن ازدواج نموده‌ای، پس مراقب هر چیزی که جذب می‌کنی باش.

طلاق

تا بحال خیلی چیزها و کسها و صفات را طلاق داده‌ام. یکی یکی از آنها دل‌کندم و آنها را در سرنوشت محتوم‌شان رها نمودم. آنها غریبه نبودند تکه‌هایی از وجود خود من بودند اما چون غده‌ای باید بدر می‌آمدند. با آنها ادامه راه ممکن نمی‌نمود و زمین‌گیری بدنبال داشت. با این حال همه‌شان تکه‌هایی از من بودند که گاه در روند زمان در بیرون از خویش با آنها روبرو می‌شدم ... بله همیشه درمانگری مؤثر واقع نمی‌شود ... جراحی سخت و طاقت‌فرسایی است اما چاره‌ای نیست زیرا داغ گذاشتن نیز آخرین راه است.

این چیزها و کسها، بجای جاری شدن و همراه بودن، ترجیح دادند بمانند و جا خوش کنند و به دست و پایم زنجیر شوند و چون اغلال برگردنم بیافتند. غافل از اینکه وجود من هتل نیست ریشه در امواج خروشان‌ی دارد که موج‌سوار می‌طلبید. اینها سنگین بودند و سنگینی همان چیزی است که تو را به اعماق مرداب می‌کشاند.

باید خود را از لباس آنها بدر می‌آوردم و از رنگ‌شان فارغ می‌شدم و این کار نیز هر بار به موقع انجام می‌گرفت. گویی هر بار، نیرویی عظیم این کار را با قدرت تمام به انجام می‌رساند.

اکنون می‌خواهم از همه آنها تعریف کنم و بخاطر فشاری که بر من داشتند به تمجید و ستایش‌شان بپردازم. آنها زنگ خطرهایی بودند که به موقع به صدا در می‌آمدند و گاه با زبان بی‌زبانی فریاد برمی‌آوردند: آهای، ما داشته‌های توایم، آماده‌ایم تا مد فونت کنیم و تو را از راهی که باید، بازداریم. ما بار توایم، زندان توایم، وابستگی‌ها و دلبستگی‌های توایم،

آوار توایم، ما همگی دستاوردهای از پیش ساخته توایم، ما نتیجه تصمیم‌های جنون‌آمیز توایم ... اکنون یا باید ما را بدوش کشی و یا در همین جا در پیشگاه خداوند عادل، بخوبی رهایمان کنی سپس توانش را که نقاقت پس از جراحی است در سکوتی دردناک به تحمل بنشین! حتی قطره‌ای آب هم از گلویت پایین نخواهد رفت تا آنگاه که خود را دوباره بازسازی کنی.

همینطور هم شد. دوره‌ای، هشت روز حتی قطره‌ای آب نخوردم چه رسد به نان! و این راست و درست است. تشبیه و استعاره نیست ... چون مرده‌ای که نگاهش بر سقف دوخته شده، فقط سر می در دستانم جاری بود. در این مدت تمام آرزوهایم تبدیل شده بود به یک ته استکان آب!

اگر دل کندن و بریدن در اینجا اینگونه سخت است در آن یکی به چه سختی است؟! اما هر چه بود از آنجایی که این تعلقات، تکه‌های من بودند به پاس رفاقت پیشین، آنها را در بیابان تنهایی رها نکردم بلکه یک به یک را به آنچه می‌خواستند و آرزو می‌پنداشتند سپردم. آنگاه بخوبی رهایشان کردم تا آنها نیز در آزادی دلخواهشان، سرنوشت‌شان را به تجربه بنشینند.

اینها را گفتم تا به قانون دوم اشاره کرده باشم، همانطور که قانون "ازواج" یک قانون حتمی و بارز در جریان هستی است قانون "طلاق و رهایی" نیز قانون محتوم دیگر است. "تجزیه" و "ترکیب" هر کدام به نوبه خود، لازم حیات و جزو لاینفک جریان آن هستند. هر کدام که نباشد یا نادیده انگاشته شود، دگر سیری نیست و تغییر و تحوّل در کار نخواهد بود. البته هر کدام درد خویش را و تاوان خویش را دارد! برخی چیزها کنده شدنی است و برخی وصل شدنی! باید عادت کنید ... تمام علم اخلاق نیز یک پر شدن و خالی شدن است پر شدن از او و خالی شدن از غیر او

و انتم الطلقاء

شما رهاشدگانید

به جای فرار، مهار کنید

یادتان باشد در زندگی از هیچ چیز نباید فرار کرد. جز از خدا، آن هم به سوی خدا! هیچ قدرتی جز او، توان شکست شما را ندارد. ترس بدترین دشمن زندگی است. شجاعانه با تقدیرتان روبرو شوید. حتی در سلوک‌تان هیچ صدا و تصویری نباید شما را به هراس وادارد. هیچ خواب و رؤیایی نباید شما را وازده کند. که اگر چنین شود شما به دست خود، خود را از عظمت محروم کرده‌اید. اصلاً ترس را می‌فرستند تا قابلیت تو معلوم گردد و توقف‌گاهت مشخص! توقف مکن. یکی یکی پرده‌ها را بدر و این گونه لیاقت خود را برای رسیدن به به حقیقت به اثبات رسان. چیزی برای ترس وجود ندارد اصلاً ترس از جنس وجود نیست. این یک توهم است. آن هم برای رسوب کسانی که هنوز شایستگی و محرمیت در وجودشان شکوفا نگشته است. اما تو... چه بگویم! این تویی که همه ترس‌ها باید از تو بترسند و به هراس بیافتند. کاش به درستی می‌دانستی که چه می‌گویم. گنج خود را بیاب و شجاعانه بردار. حق ازلی خود را دریاب. مگذار سرت کلاه بگذارند. مگذار تو را به هر ترفند و حيله‌ای از میدان بدر کنند. تا نگرفتی رهایشان مکن. بگذار آنها اسیر دست تو باشند، مقهور تو باشند ... آن‌گاه خواهی دید که فقط تو ماندی و خدا. آنها هیچ بودند، هیچ! موانعی از جنس توهم که مهار گشته‌اند! بهترین و قدرتمندترین شیوه مهار در قرآن، تفویض امر به خداست. پس از ذکر "وَأَفْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ" غافل مباش.

تمثیل فرزند پادشاه

روزی پادشاه در یک صبح طلایی پنج شنبه نام، تصمیم گرفت فرزند دلبندهش را به نقطه‌ای دوردست تبعید کند تا زندگی را بیاموزد، با دیگران بیامیزد، یاد بگیرد و به وادی آزمون و خطا بیفتد. تا دست بر زانوانش گذاشته خود مشکلاتش را حل کند، خیر و شرش را به تجربه بنشیند و با هر فرقه‌ای آشنا شود و از چند و چون اعتقادشان مطلع گردد، با گناهکاران نشست و برخاست کند و دیدشان را نسبت به زندگی ارزیابی نماید، امید و آرزوهایشان را ادراک کند و خطاها و نافرمانی‌هایشان را از نزدیک نظاره‌گر باشد، با فریب‌کاران آشنا شود و حيله‌ها و تزویرهایشان را بفهمد و از ریشه عملکردشان آگاه شود تا دریابد سیاستمداران چگونه می‌اندیشند به چه میزان انسانند! تا درک کند ثروتمندان به دنبال چه‌اند و با چه کسانی برای تحقق آرزوهایشان پیمان می‌بندند و چگونه می‌بندند!

تا برود و ببیند قدرتمندان از چه روست که قدرت را رها نمی‌کنند اگر چه به قیمت ویرانی شهری باشد و قتل عام جماعتی!

آری فرزند آخرت همه اینها را می‌توانست در دربار و در کنار اساتید زبده آنجا بیاموزد اما کاری که پادشاه کرد ابتکاری بود کارستان، او فرزندش را در جنینی ناشناس فرستاد تا عملاً دریابد که فردا بر چه کسانی حکومت خواهد کرد! تا یاد بگیرد چگونه نسبت به حقایق عملکردشان قضاوت کند، زیرا تز پادشاه یادگیری در بوته عمل بود.

آری پادشاه فهیمانه این ریسک را پذیرفت و اکنون که چهل سال از آن زمان گذشته است در انتظار بازده این دانشگاه عملی است. ناگفته نماند که فرزند، در طی این چهل سال زجر فراوان کشید نه پولی، نه حمایتی، نه رفیقی و نه حتی راه بازگشتی! این فرزند چنان سختی کشید که حتی دربار و درباریان را به کل فراموش کرده بود و پذیرفته بود که زندگی اش همین است که هست! اما یک چیز همواره او را از دیگران متمایز می کرد و آن ژن سلطانی اش بود! حتی شیاطین و اجنه‌ای که به او مشکوک می شدند به زودی تردیدشان به خاطر بی چیزی اش زایل می شد و به دنبال کار خویش می رفتند زیرا آنها نمی دانستند این دانه ارزشمند در وجود او کاشته شده است!

بالاخره فرزند آخرت در این زندگی هبوطی با همه کس نشست و برخاست کرد و از هر کس و هر ماجرای چیزی آموخت. با گناهکاران، گناهکار شمرده شد و با صوابکاران، صوابکار! با عارفان، عارف شد و با فاسقان، آشنا. هم بازی می کرد هم جدیت را پیشه خود می ساخت.

لباس همه را به تن می کرد و قاه قاه می خندید! گاه کارهای عجیبی می کرد، می رفت و یک راست زیر باران می خوابید، گاه ساز می زد و گاه می رفت نطق سوزانی در مورد خدا ایراد می کرد گاهی نیز با تبری به جان تخته سیاه مدرسه می افتاد و فریاد می زد، شما برای آموزش دادن این صفحه‌های سفید روی این تخته سیاه چه می نویسید؟ دنبال چه می گردید؟ و چه را آموزش می دهید؟!

همچنانکه بزرگ و بزرگتر می شد تنها چیزی که گهگاه کار دستش می داد همین ژن سلطانی اش بود. با آنکه بدخواه و بددل نبود ولی گاه برای روسای تبعیدستان معضل می شد هیچ کس نمی توانست او را تاب بیاورد هیچ کس نمی توانست او را جذب کند هیچ نیرویی نمی توانست او را وامدار خویش کند و به زیر یوغ خود درآورد.

گاه چنان برای روسای تبعیدستان غیر قابل تحمل می شد که تصمیم به ترورش می گرفتند، همین کار را هم می کردند، اما انواع ترورها، نافرجام می ماند زیرا آنها نمی دانستند که پادشاه هنگام ارسال او به تبعیدستان، نیروهای نامرئی و قدرتمندی را نیز گسیل داشته است.

اکنون او در این وادی تبعید ، هم دروغ را می‌دانست هم خیانت را، هم رشوه را می‌فهمید هم نامردی را ، هم فریب و نیرنگ را می‌شناخت هم نامردمی و تقسیم اموال را. او یاد گرفته بود که در این جۆستان تاریک ، ناطق الوهیت باشد و چنان با کلمات قدرتمند از آسمان بگوید تا عام و خاص و جن و انس ، همه انگشت به دهان بمانند.

فرزند آخرت اکنون همه چیز را خود به تنهایی در شهر ول تاریخ آن هم به عنوان یک ناشناس ، آموخته بود. اما از حق نگذریم هیچگاه مثل بدان نشد. با گناهکاران می‌نشست اما از آنها نبود ، با کلاهبرداران رفت‌وآمد داشت اما کلاهبردار نشد با سیاستمداران هم‌کلام می‌شد اما دروغ نمی‌گفت، با ثروتمندان بر یک سفره می‌نشست اما هم لقمه نمی‌شد!

پسریاد می‌گرفت آن هم چون یک تافته جدا بافته ! برای همین بود که هیچکدام از آنها نمی‌توانستند بگویند که او از ماست !

حال که فرزند پادشاه همه قشرها و فرقه‌ها را به خوبی می‌شناسد و آماده بهره‌رساندن است، یک مشکل اساسی رخ نموده است و آن اینکه فرزند پس از سالیان دراز، دربار و درباریان و حتی خود پادشاه را فراموش کرده است!

حال شما پایان قصه را رقم بزنید. هم‌ذات‌پنداری کنید و خود دریابید زیرا این شمايید که فرزند پادشاهید پس بهترین راه حل را برای رساندن فرزند به تاج و تخت اش بیابید. این پایان قصه شماست چگونه به دربار خویش جلوس خواهید کرد؟ هر چه رقم زنید همان خواهد شد.

یک راه این است که این فرزند ، منتظر بماند تا پادشاه عده ای را بفرستد و او را با کبکه و دبدبه به دربار بیاورند و تاج سروری را بر سرش بگذارند اما چنین چیزی بعید است زیرا پادشاهی که فرزندش را از کودکی تبعید کند و او را در کوران آزمایش قرار دهد مطمئناً منتظر می‌ماند تا او خود راه خروج را بیابد و آخرین امتحان را هم سربلند پشت‌سر گذارد! زیرا پادشاه‌زاده‌ای که نتواند تخت خویش را بیابد بیشتر به درد عملگی می‌خورد تا پادشاهی !

راه دوم این است که فرزند پادشاه ، برود یک راست به طرف دربار و داد و فریاد به راه بیاندازد که آهای این منم همانم که هستم ، پادشاه آینده شما! این نیز به انجام نمی‌پاید و یحتمل کتک حسابی از گماشته‌گان و نگهبانان قلعه خواهد خورد!

و اما راه سوم ، همان است که فرزند هوشیار پادشاه بر می‌گزیند ، راهی که به عقل جن هم نمی‌رسد او از همین جا و از هم اکنون پادشاهی اش را آغاز می‌کند! اگر او واقعاً ژن سلطانی دارد پس چرا اینقدر منتظر جلسه معارفه و ردا و عصا بماند!

آفرین ، او آخرین امتحان را نیز پشت سر می‌گذارد و بی آنکه به کسی چیزی بگوید و حتی در انتظار جشن و سروری بماند بر اریکه قدرت تکیه می‌زند! او پادشاهی را در نهایت فقر باور می‌کند و این چنین می‌شود که فرمانهایش نافذ و قطعی می‌گردد. اکنون او هر چه فکر کند و بیاندیشد تمام کائنات دست به دست هم داده فرمان او را ، خواست او را ، اجرا می‌کنند، از فردا همان می‌شود که او می‌خواهد . از فردا؟! از آنی بعد! زیرا دیگر او خودِ مرده‌اش نیست او سوم شخص را باور کرده است. او هم فهمیده است که اینجا آزمایشگاه روح‌های بلند است آوردگاهی است که می‌توانند امتحان پس دهند!

رؤبای شهر ویرانه

ای شهر ظلم‌پیشه ، و ای شهر بدنام ، ای وسعت بد قواره که زمینت مانند زخم‌های التیام‌نیافته، ریش‌ریش است و آسمانت بی‌فروغ و کثیف‌ترین . ای انبار گناه و نامردی ، ای شهر بریده از خدا، مولد معصیت و زباله ، ای فسق‌آباد دور از عدالت ، ای شهر گستاخ ، ای آلوده به شرک ، ویرانی‌ات نزدیک است. می‌پرسی چه وقت این وعده تحقق می‌یابد؟!

"آنگاه که ابر تیره‌ای بر فراز آبگیرهایت نمایان شود. باران‌زا نیست بلکه باد

است و در آن عذابی دردناک!"

اگر تاکنون به تاخیر افتاده است به خاطر استغفار "عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ" است . "أَتَى أَمْرُ

اللّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ" امر خدا فرا رسید آن را به شتاب نخواهید!

وا اسفا از آن زمان که سقف محفوظ برداشته‌شود! آن روز نه زمین و نه آسمان هیچکدام بر مردگانت اشک نخواهند ریخت. خدا نیز از عاقبت ات بیم ندارد. "وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا"، چه این دستاورد ظلم آلود خودت است و کس شماتت نشود جز برج و باروی تو. ای شهر امضاهای ناعادلانه، ربا شهر کلان، ای سازنده برجهای بیهوده بر تپه‌ها ، بلعنده و مال یتیم، خورنده‌ی مسکین، له‌کننده‌ی سائل، ذلیل‌خواه ابن‌السبیل و ای کشنده ذوی‌القربی مرگت آن‌به‌آن نزدیکتر می‌شود. ای شهر بی‌خدا، تو دگر بلند آوازه نخواهی بود زیرا شرک چون چرکی از سنگفرشات سرازیر شده و بوی ریا، چون بوی سگ مرده‌ای از کوچه‌هایت به مشام می‌رسد.

ای شهر ظلم‌پیشه ، اگر نقشه نجاتی به فکرت می‌رسد آن را به کار بر! اما هیچ طرح و نقشه‌ای در کار نیست چه "خَيْرُ الْمَاكِرِينَ" نابودی‌ات را طالب است او شیرهات را چون انگور لهیده بیرون خواهد ریخت زیرا تو هشدارها را به هیچ انگاشتی و اندازها را پشت‌گوش انداختی و عدالت را چال کرده ، بر فرازش معبد ساخته‌ای ، ای شهر کفر و نفاق ، خدا تو را از پشت قلعه‌های محکم ، بیرون کشیده به همه نشان خواهد داد! تو زیر آواری از آرزوهای خونین‌ات مدفون خواهی شد. ثروتمندان چون قارون به خاک فرو رفته و اندوخته‌هایشان به دست دیگران به تاراج می‌رود. ظالمانت مفری نخواهندیافت و لاشه‌هایشان ، تزئین سفره‌ی ددان است.

قرقر صدای شکم ماران و موران زمین از هم اکنون شنیدنی است! پس ای شهر مرده از هم‌اکنون به حال خویش گریه‌کن که در آن روز هیچ گریه‌کننده‌ای نخواهی داشت. قهر خدا چیره است، فرصت می‌دهد اما رها نمی‌کند!

ای شهر بی‌سواد که حتی تاریخ را از یاد برده‌ای و از عظمت بربادرفته عاد و ثمود غافل گشته‌ای، تاریخ برای عبرت بود! اکنون تنها راه، "فَيُرَوِّاْ اِلَى اللّٰهِ" است و تنها امید "اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ رَبِّيْ وَ اَتُوْبُ اِلَيْهِ".

در آن روز، اندک عباد خدا از فراز تپه‌ای شهر سوخته را نظاره‌گر خواهند بود و دست خدا را خواهند دید که چگونه به وعده‌هایش عمل می‌کند.

ما خانواده

خانواده من در سراسر زمین پراکنده‌اند و هر کدام در زاویه‌ای بی‌تی گزیده‌اند اما با این همه در وحدت‌اند و فقط خدای یگانه را بنده‌اند.

خانواده من، وحی‌اندیش‌اند و هیچگاه کلام وحی را از خود جدا نمی‌کنند. آنها با وحی زندگی می‌کنند و همواره تسلیم رب العالمین‌اند.

خانواده من زنده‌اند چون خدای زنده را می‌پرستند و بدین سان از اوهام و خرافات بدورند. خانواده من حیات خود را از روح الهی و پرورش خود را از جریان ربّانی دریافت می‌کنند.

خانواده جهانی من، یکتا پرستند، یگانه پرستند، یگانه‌بین‌اند، حنیف‌اند "حُنَفَاءٌ لِلَّهِ".

من و خانواده ام یک نفر بیش نیستیم. یک‌گو، یک‌خواه، یک‌دل و یک‌رنگ ایم.

ما یک‌نفر یاد گرفته‌ایم که او بین باشیم او خواه باشیم و او رنگ.

ما یک نفر فهمیده‌ایم که زندگی به اوست در اوست و از اوست.

ما یک نفر دریافته‌ایم وحدت را، پس عشق و عاشق و معشوق را یک بیش نمی‌بینیم.

ما یک نفر دانسته‌ایم که نه او از ما جداست و نه ما از او.

ما یک خانواده گسترده ایم، در باطن یکی و در مظاهر بسیار.

نه من به خانواده‌ام دروغ می‌گویم نه خانواده‌ام به من، چه اگر جز این کنیم به خود دروغ گفته‌ایم.

خانواده من ، برتری جوی نیستند تفوق طلب نیستند و خود را بالاتر نمی دانند آنها بال‌های خود را همواره برای اهل ایمان گشوده‌اند.
ما یک نفر در وحدتی ذوب شده‌ایم پس بی‌نشانییم برای همین که پرچم نداریم ، مرز نداریم.

ما همه سیالیم ، از همه جا می‌گذریم هر چند که همه یکجا بیشتر نیست.
خانواده من ، اهل پروازند اهل تعلقات نیستند برای همین است که هر وضعیتی را به راحتی می‌پذیرند، چون جز رضایت او را مد نظر ندارند و رضایت او در میان ماست و چیزی دور از دسترس نیست.

ما خانواده هر چند کوچک به نظر می‌رسیم اما چون با "بزرگی" گره خورده‌ایم پس در همه جا هستیم و همه چیز در دسترس مان است. ما خانواده هر جا رویم خانه‌مان همان جاست چون ما بیوت خود را در سینه‌هایمان حمل می‌کنیم.

ما خانواده ، هم هستیم هم نیستیم ، زیرا چون ماه‌ایم. گاه ماه کامل ، گاه چون برگ خشکیده نخل و گاهی نیز در آسمان نیستیم. اما همواره حاضریم.

دزدان و نامحرمان به خانه ما وارد نمی‌شوند چون آنها اصلاً چنین خانه‌ای را نمی‌بینند پس خانواده من همواره در امنیت‌اند.

با این وصف آیا کسی هست که بخواهد به خانه و خانواده ما داخل شود؟

شبیه‌سازی یا مثل‌سازی

ابتدا باید دید که **مِثْل** و **مَثَل** به چه معانی آمده است آن چنانکه بیان شده **مِثْل** به معنای شبیه، نظیر و مانند آمده است **مَثَل** نیز همه این معانی را داراست مضافاً اینکه در معانی چون دلیل و برهان و عبرت نیز آمده است که البته اینها نیز از معنای اصلی دور نیستند و آثار آنند. اتفاقاً کلمه امثال نیز برای جمع هر دو به کار می‌رود پس اصل معنا همان شبیه و مانند و نظیر است اگر معانی دیگری را قائل شده‌اند به سبب نوع بیان یا ترکیب با حروف و کلمات دیگر است که البته چون غور شود همه ریشه در همان معنای اصلی دارند.

حال ببینیم خداوند شبیه و مانند چه چیز یا چه کسی را ضرب می‌کند و به تعبیری امروزه فهم این شبیه‌سازی در چه مواردی و در کجا به کار رفته است. " **يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ** ". (خدا، آن امثال را برای مردم ضرب می‌کند امید آنکه به یاد آورند)

قبل از هر چیز باید بدانیم که ضرب **مَثَل** یا مثل زدن با تصویر و ظهور و شهود، ارتباط نزدیک و تنگناگ دارد زیرا **مَثَل** همواره باید روشن‌تر، واضح‌تر و بسیط‌تر و قابل درک‌تر از چیزی باشد که برایش **مَثَل** زده می‌شود. آیا می‌شود مطلب بغرنجی را با مثلی بغرنج‌تر توضیح داد؟!

پس وضوح **مَثَل** امری بدیهی است جز این باشد **مَثَل** زدن، بی‌فایده و خالی از کارایی خواهد بود. حال این وضوح و ظهور یا درون مخاطب شکل می‌گیرد یا در برون مظهری می‌یابد و یا هر دو! به هر حال این تصویرسازی و ظهور در فرایند **مَثَل** وجود دارد و جزء لا ینفک آن است!

اکنون به این آیات توجه کنید.

"قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ يُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ يُنْشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ"

ما قادریم تا امثال تان را تبدیل کنیم و شما را در جایی زندگی دهیم که نمی دانید!

خوب دقت کنید در ابتدای آیه ، حرف از شما نیست بلکه حرف از مَثَل شماست!

"تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ"

این امثال را برای مردم ضرب می کنیم حال آنکه کسی آن را در نمی یابد جز اهل دانش !

در این آیه نیز دقت کنید که نکته‌ای مهم بیان شده است و آن اینکه چرا این گونه

مثل زدن را مردم نمی فهمند در حالی که برای آنها زده شده است؟! این چگونه ضرب مثلی

است که برای مردم است اما فقط اهل دانش آن را درک می کنند؟!

"وَ إِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا"

و اگر بخواهیم قدرتمندانه امثال آنها را تبدیل می کنیم

"وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَّمٌ أَمْثَالُكُمْ"

هیچ جنبیده‌ای در زمین نیست و هیچ پرنده‌ای با دو بالش در هوا پرواز نمی کند مگر

اینکه آنها امتهای امثال شمایند!

اما اینکه این مثل سازی یا به تعبیر امروزه فهم شبیه سازی چگونه است بحثی مجزا و

مربوط به روحهای بزرگ است!

اگر در این عالم ، این کار با سلولهای بنیادی و طبق قواعدی به انجام می رسد مسلماً

آن شبیه سازی بسیار پیشرفته تر و به تعبیری مافوق تصور است. آنچه اواخر سوره مبارک

"یس" بدان اشاره دارد این است که این گونه مثل سازی در عالمی به نام ملکوت انجام

می پذیرد و ملکوت هر شیء حقیقت آن شیء است یعنی ریشه و اصل هر وجود و ملکوت

بدست اوست.

"أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَ هُوَ

الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ. إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ

مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ"

آیا کسی که آسمانها و زمین را خلق کرده قادر نیست که مثل آنها را خلق کند؟! آری او خلّاقی علیم است. وقتی امر او چیزی را اراده کند و به آن بگوید باش پس خواهد بود و منزه است کسی که حقیقت هر چیزی به دست اوست بدانید همه شما به سوی او باز خواهید گشت. و این چنین است که هر کسی امثالی شبیه به عاقبت خود دارد حتی کافران!

"وَلِلْكَافِرِينَ أَمَثَالُهُمْ!"

داستان پسر مریم (علیهما السلام) نیز با قاعده ای بنام قاعده‌ی تمثّل آغاز شده است!
"فَارْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا". ما روح مان را به سوی مریم ارسال کردیم و آن روح برای مریم چون بشری کامل نمایان گشت!
 پس چون آغاز کار آن بزرگوار (ع) با تمثّل شد، باید از خود او نیز مَثَلّ جعل شود که اتفاقاً هم می‌شود و **"وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ"** ما از او مَثَلّی برای بنی اسرائیل جعل کردیم. پس بی‌شک او یک الگوست!

این‌گونه مَثَلّ که با ظهور، پیوندی حیاتی دارد به معنای گواه و الگوست پس او یک شهید است نه قتیل! **"بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ"**. زیرا شهید همان گواه و الگوست! پس مسیح (ع) اسم معنایی است پر از روح القدس که نه کشتنی است و نه صلیب کشیدنی! زیرا مگر می‌شود روح الهی را کشت یا به صلیب کشید؟! هر چند برای عیسی (ع) این امکان وجود دارد اگر چه موقت و سه روزه باشد!

اما کالبد مقدس او نیز پذیرای مرگ نمی‌شود و همچنانکه انجیل می‌فرماید در روز سوم هیچ کس در قبر نیست! و عروج او را به آسمان همچنانکه قرآن می‌فرماید تائید می‌کند.

اینجاست که کالبد و روح الهی به وحدت تام رسیده‌اند و یکدیگر را پذیرفته‌اند پس عیسی مسیح (ع) هیچ قبری ندارد! و شاید آن جمله‌ای را که فرمودند: این معبد را خراب کنید، من آن را سه روزه خواهم ساخت، مربوط به کالبد مقدس خویش است! زیرا به کسی که اذن مرده زنده کردن را داده‌اند اینکار سهل و آسان است!

یکی بود بنام "هیچ مرد"

آنگاه که هیچ را دید "هیچ مرد" نامیدندش، او قدرتمندی بود بر فراز دستان. حتی از اساطیر باستان نیز قدرتمندتر. همه آرزو داشتند یک بار هم که شده او را ببینند زیرا بر این اعتقاد بودند که هر که او را ببیند روئین تن می شود و جاودانه.

اما او "جیزی" نبود قابل دیدن. و چون آنها به دنبال "چیز" بودند هیچگاه نمی دیدنش! "هیچ مرد" هیچ تمنایی نداشت، آرزویی او را به دنبال خود نمی کشید حتی رسیدن به جایی او را در بند نمی کرد. او به هیچ کجا تعلق نداشت حتی قطبی هم نداشت. بی قطب بی قطب! نه مثبت بود نه منفی. خنثی هم نبود. او عاشق هم نمی شد زیرا از مرز عشق نیز گذشته بود برای همین پر از اقتدار بود و مملو از اعتماد. زیرا می دانست که به عاشق هم نمی شود اعتماد داشت. پس او از این نیز گذشت. هیچ کس نمی دانست که او این مقام را از کجا بدست آورده یا چه کرده که به این جایگاه نائل گشته است. پس اینجور شد که پیرامونش قصه ها و افسانه ها ساخته شد ولی او هیچکدام از اینها نبود. "هیچ مرد" از "هیچ چیز" تأثیر نمی گرفت اما تأثیرگذاری شگرف بود. او دلش به حال کسی نمی سوخت اما کمک کننده ای بلامنازع بود. راه نمی رفت بلکه راه ها در او می رفتند. او ظرفیتی عظیم داشت برای همین همه چیزها در او جای می گرفتند. اما حقیقت قصه اش این است که: روزی خدا او را در دستان خود به آسمان لایتناهی برد و در همانجا سینه اش را شکافت. بخاری بیرون زد. آنگاه از خود در او دمید. همین. فقط دمید. و اینگونه بود که "هیچ مرد" که نه پیامبر بود، نه امام، و نه قدیس، پا به عرصه وجود نهاد و اینگونه خدمتگزار خدا شد.

اشک

آیا تاکنون گریه کرده‌ای؟! از آن اشکها نمی‌گویم که بی‌ریشه است، از آن گریه‌ها نمی‌گویم که پُر از حيله و فریب است، از آن گریه‌ها نمی‌گویم که پُر از خواستنی‌هاست، از آن گریه‌ها نمی‌گویم که چون چیزی از دست برفت زاری کنی، از آن گریه‌ها نمی‌گویم که از سر ناچاری است از سر درد است، از آن گریه‌ها نمی‌گویم که در بند داشتنی‌ها گرفتار است، از آن گریه‌ها نمی‌گویم که مملو از آرزوهای طول و دراز است.

از گریه عشق می‌گویم، اشکی که چیزی نمی‌خواهد، اشکی که چیزی نمی‌گوید، اشک مقدسی که قطراتش را به کس و به چیز نمی‌فروشد، از اشکی می‌گویم که تا به حال با تمام اشکهایی که دیده‌ای متفاوت است، از گریه‌ای می‌گویم که دهنده است تا گیرنده! از گریه‌ای می‌گویم که چون باران فرو ریزد و زمین مرده و فسرده را حیات بخشد و نرگس و یاس و شقایق را به رقص وادارد. آیا تاکنون گریه کرده‌ای از آن گریه‌ها که نشان ذوب تو در اسرار است؟! آیا تاکنون گریه کرده‌ای از آن گریه‌ها که خود را نبینی و هیچ منی حس نکنی؟! آیا تاکنون گریه‌ای داشته‌ای که نت‌های قطراتش آواز خوش رفتن داشته باشد؟!!

آیا تاکنون گریه کرده‌ای نه برای خود که برای دیگرانی که از این گریه‌ها غافلند؟! آیا گریه‌ای کرده‌ای که شب را روشنی بخشد و روز را پرده بردارد؟ صبح را انفجار هدیه کند و عصر را حکمت؟ آیا با شب‌بوها گریه کرده‌ای و با آتشفشان‌ها زار زده‌ای؟ آیا تاکنون گریه‌ای

داشته‌ای تا اجازه دهی مرواریدهای حقیقت در رمزی اسرارآلود از چشمانت جاری شوند و این چنین ظهور یابند؟! آیا تاکنون گریه کرده‌ای تا خواستن‌ها دور شوند و داشتن‌ها فرو ریزند و پُرها خالی شوند؟! آیا تاکنون گریه کرده‌ای که من نیستم او هست و من هنوز این ندانسته‌ام؟!

آیا تاکنون گریه کرده‌ای که ای وای بر من که هیچگاه از این اشکها نداشته‌ام؟ وای بر من!

ذکر

ذکر هر چند به معنای یاد ، یادآوری ، پند و ... شده است ، اما در حقیقت رمز عبور است. عبور کردن از آنچه عبور کردنی است چه از مراحل و طبقات هستی باشد چه از موانع و مشکلات، هر چند این دو در خلقتی شگرف با هم عجین گشته‌اند. ذکر، عامل عبور از آسمانی به آسمانی دیگر و از یک لایه آگاهی به لایه‌ای برتر است و این چنین است که تو با ذکر، آرام آرام بزرگ می‌شوی و در فهم هستی عمیق‌تر!

نام‌های مقدس خداوند بسیار قدرتمند است و شما با ذکر آنها می‌توانید خود را به سرعت از وضعیتی به وضعیت دیگر درآورید و حتی موقعیتی را به موقعیت دیگر تبدیل کنید و چون این کار از اعلی درجه‌ی دورن یعنی "عالم امر" برآید بی‌شک ماده یعنی عالم خلق ناچار به اطاعت است. پس تو با ذکر الهی یعنی دمیدن نامهای قدرتمند الهی بر وجود خود و جذب نیروهای لایتناهی ، از آنها بهره‌جسته و هر چه این بهره‌مندی عمیق‌تر شود پدیده‌ها رام و رام‌تر می‌گردند و این چنین است که "سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ" آگاهانه تحقق می‌یابد.

ذکر در حقیقت یک نعمت و برکت تمام است که از سوی ذات حق تعالی به انسان عرضه شده است، یک راه نزدیک و مستقیم آن هم بدون واسطه! هر چند بسیاری از آن غفلت نموده‌اند و یا اصلاً آن را نفهمیده‌اند اما بدون شک چنین افرادی خود را از سفره‌ای الهی که پر از طیبات است محروم کرده‌اند.

قرآن کریم خود ذکر است و مملو از اذکار، حتی ذکر شما نیز در آن است! " فِیهِ ذِکْرُکُمْ ". پس ذکر خود را از این مائده آسمانی بگیرید که کار خود آسان نموده‌اید و فهم و درایت خویش را به کائنات اعلام کرده‌اید.

آنچه که طعام شماسست نیروهای شگرف نهفته در اسماء الهی است " وَ فِی السَّمَاءِ رِزْقُکُمْ " و چون این نکته را به حق دریایی گویی با ذکر فیهمانه، تمام این نیروهای شگرف را در راه رشد و تکامل آزاد نموده‌ای. بدان که غفلت از ذکر بسیار خطرناک و گاه جبران‌ناپذیر است.

از ذکر نمی‌گوییم که صرفاً بر زبان جاری است هر چند این نیز ذکر است، از ذکر نمی‌گوییم که حتی در ذهن جاری است هر چند این نیز ذکر است، از ذکر نمی‌گوییم که حتی در قلب جاری است هر چند این نیز مرتبه‌ای بلند از ذکر است...

بلکه از ذکر می‌گوییم که فقط " مذکور " می‌درخشد و دگر تو حتی وجود خویش را احساس نکنی! از ذکر می‌گوییم که چنان غرق حیرت شوی که حتی به یادت نیاید که چه می‌خواستی! این ذوب در ذکر است و اوج قدرت نمایی ذکر! این مجرای حق شدن است!

وقتی بدینجا رسیدی ذکر خاص تو، از درون یا از بیرون، بر تو القاء می‌گردد و تو هویت الهی خویش را باز می‌یابی و آن حقیقتی را که فراموش کرده‌بودی به یاد می‌آوری. این چنین که شد اکنون صاحب اسمی و این اسم به واقع همان اسم آسمانی توست که بارها بدان اشاره شده‌است، این همان رمز عبوری است که به تو عطا گشته است. اکنون تو، هم خود را می‌شناسی هم کائنات را!

تو اکنون خلیفه‌گشته‌ای. خلیفه‌ای " با نام " زیرا از منیت پوشالی‌ات خالی شده‌ای! تو راه را طی کرده‌ای زیرا به‌واقع راهی نبوده است! تو فقط به وصل خویش آگاه گشته‌ای! بفهم که چه می‌گوییم! معطل نمان، وقت را به بطالت مگذران به سراغ قرآن رو که بی شک ذکرت در آن است و این کاری است که از عهده تو بر می‌آید زیرا برای تو نازل شده

است هُدًى لِّلنَّاسِ تردید مکن! چون بخواهی می شود! چون اراده کنی می رسی! "اَنَا
انزلنا الذكر"

اکنون تو خود ذکر شده ای و نام آسمانی تو رمز عبور گشته است! چه خالق هستی تو را پذیرفته است تو شامل "يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ" نشدی بلکه جزو "يُثَبِّتُ" گشته ای مگر قرآن نخوانده ای "وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ" ابراهیم ، موسی ، هارون ، مریم ، اسمعیل، اسحاق و الیسع و ... اینها ذکر شده اند و فعل امر ذکر به خاطر آنان نازل گشته است.

خدایا کاش می توانستم واضح تر بگویم! ای عزیز وقتی چیزی را ذکر می کنی در حقیقت به او اجازه ورود به وجودت را می دهی و آن ذکر چون بیاید بر تمام ابعاد وجودی ات مسلط می گردد و هنگامی که فراموشش کنی طبیعی است که چه پیش می آید! تا آن ذکر، ذکر که باشد!

بدان که قرآن چون داروخانه ای است که پُر از داروی ذکر است و بیمار باید داروها را درست و به موقع استفاده کند پس به سراغ قرآن رو و با درایت ببین در هر موضوعی کدام ذکر و اسماء الهی بیان شده است و اگر چنین کنی تو داروشناسی قابل گشته ای. پس ذکر بر تو مبارک باد.

فن شنیدن

ای کاش خوب می شنیدیم و این هنر متعالی را برای بقایی عزتمند به کار می گرفتیم. ای کاش سمیع می شدیم و این آیه را تحقق می بخشیدیم "فَجَعَلْنَا سَمِيعًا بَصِيرًا" (ما ایشان را شنوایی با بصیرت قرار دادیم).

ای کاش می فهمیدیم که این شنوایی، فراتر از شنیدن است، یک دریافت حضور است. مقدمه نیست، اصل است. جذب سرو صدا نیست، شکار حقیقت است!

ای کاش شنوا می شدیم تا بشنویم شنیدنی را، برخوردار شویم نجات را و دریابیم سیرووریت را، زیرا شنیدن در اینجا یعنی "نی شدن"!

بفهمیم که گوش شنوا، چون دهانی است که حقیقت را می بلعد و به روح می خوراند. و اینچنین است که دانه های اسما، در وجودت تغذیه شده، سر برآورده و سوی آسمان تو را عروج می بخشند و با بالهایی از کلمات تو را به اوج می رسانند.

پس ما باید شنیدن را بیاموزیم، بفهمیم و آموزش دهیم زیرا آنچه را که از قبل به عنوان شنیدن توهم کرده ایم حقیقت شنیدن نبوده است چه اگر بوده است اکنون همه نجات یافته بودیم!

ما به صداهای غیب، حساس نیستیم و چون این مهم نداریم لاجرم از آسمان محروم مانده ایم. و آنکه از دریافت حقیقت محروم شود در وزوز توهمات خویش خواهد مرد!

پس خوب شنیدن از اهم واجبات است که باید به تحلیل آن نشست و از چگونگی فرایند آن آگاه شد تا بی وقفه آن را به کار بست.

بدان که یک دستگاه شنوایی کامل دارای مراحل درهم تنیده است که اولین آن توانایی جذب اصوات است پس آدمی را گیرنده‌ای باید متناسب با اصوات! همچنان که برای اصوات عالم ظاهر، دستگاهی به نام گوش این نقش را ایفا می‌کند و صداها را با سیستمی پیچیده و ظریف، از مسیرهای مشخص به مغز می‌رساند، در باطن نیز گیرنده‌ای است "قلب" نام!

"نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ". (روح الامین ، قرآن را بر قلب تو نازل کرد تا از هشدار دهندگان باشی).

پس ای دوست همچنانکه به مراقبت و بهداشت گوش توجه می‌کنی ، گیرنده قلب خویش را فراموش نکن و بهداشت آن را که همان تزکیه است عامل باش. دومین مرحله در فرآیند یک دستگاه شنوایی کامل، تشخیص و انفکاک اصوات است. همچنانکه شنوای خوب ، تشخیص می‌دهد که اصوات وارده مربوط به چیست و کیست و صدای انسان را از حیوان ، باد را از شر آب و پتک و سندان را از آواز قناری ، تمییز می‌دهد. در حوزه باطنی نیز انسان الهی باید بتواند وسوسه‌های شیطانی را از الهامات الهی باز شناسد.

"وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ". (مثل کسانی نباشید که گفتند شنیدیم در حالیکه هیچ نمی‌شنوند!)

سومین مرحله ، درک و تفسیر اصوات و کلمات وارده است. این بدان معناست که یک گیرنده خوب، باید پیام اصوات و جملات را به درستی دریابد و در این معنا گیری خطایی مرتکب نشود. پس در حوزه باطنی نیز چنین است "فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى". (پس آنچه را که به تو وحی می‌شود بشنو!)

بدیهی است آنکه نتواند پیام کلامی را دریابد به واقع خود را از نور آن محروم کرده است و آن که از نور کلمه محروم شود چگونه خود و دیگران را از آن بهره‌مند کند؟!

چهارمین مرحله ، یک کار ترکیبی شگفت آور است زیرا در اینجا تو باید اصوات و کلمات وارده را با کمک معلومات و اطلاعات قبلی ات فهم کنی ! این مرحله یک درایت سازنده

است. این چنین کسانی هم آنانی هستند که بی‌درنگ می‌گویند **"سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا"** (شنیدیم و اطاعت کردیم!)

پنجمین مرحله از این فرآیند ظریف، ذخیره‌سازی و حفظ اصوات و کلام است. اگر در عالم ظاهر این حفاظت را بخش‌های حافظه نام‌گرفته مغز به‌عهده دارند در حوزه باطنی این روح توست که حقایق را بر خویش حک می‌کند، با آن یکی می‌شود و تا زمان به کارگیری از آن محافظت می‌نماید. اینان کسانی‌اند که حقایق را به خوبی صیانت می‌کنند!

"وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أَنْزَلَ عَلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا غَرَبُوا مِنَ الْحَقِّ".

(و چون آنچه را که بر پیامبر نازل شده می‌شنوند می‌بینی که از چشمانشان به‌خاطر شناختی که از حق دارند اشک جاریست!)

ششمین مرحله، فراخوانی دریافت شده‌هاست. شما باید بتوانید به‌موقع آنچه را که از اصوات و کلام دریافت کرده‌اید فراخوانی نموده و آن را به‌یاد آورید.

"وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذَا قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا".

(و یاد آورید نعمت الهی را و میثاقی را که با شما محکم گردانیده است زیرا شما گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم!)

هفتمین مرحله آن است که یک شنوای خوب با بصیرت، دارای توان به‌ظهور رساندن و انتقال معانی به دیگران است. پس این مرحله کاربردی است و چنین شخصی باید بتواند از بهره‌مندی‌های خویش، دیگران را نیز بهره‌مند سازد.

البته کسانی بهره‌مند خواهند شد که خود اهل شنوایی باشند! **"إِنْ تُسْمِعِ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا"**. (تو فقط می‌توانی کسانی را که به آیات ما ایمان دارند شنوا کنی!)

و این انتقال معانی و برخوردار کردن دیگران از حقیقت، یا از راه گفتن است یا نوشتن یا نمایش و تصویرسازی در حوزه فعل باطن است!

حال اگر کسی از شنوایی خوبی برخوردار نیست و برای درک حقایق دچار مشکل است باید ببیند که در کدامیک از مراحل مذکور اختلال وجود دارد. یک؟ چند؟ یا همه؟!

چند توصیه برای خوب شنیدن و شنیدن خوب:

- همواره با نام خدا بشنوید. چون شنیدن، خوراکی است که به روح می‌خورانید
"فَكَلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ". (از چیزی بخورید که نام خدا بر آن خوانده شده است)
 - خوش‌بینانه گوش دهید و از بدبینی و قضاوت عجولانه بپرهیزید. **"أَلَا إِذَا سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا"**. (چرا هنگامی که بهتان را شنیدید نگفتید ما به آن دامن نمی‌زنیم!؟)

- همواره با سکوت و آرامش همه جانبه گوش دهید و معنای سکوت فقط بستن زبان و آرام کردن آن نیست بلکه باید ذهن و روحتان نیز آرام باشد. **"وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ انصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ"**. (هنگامی که قرآن خوانده می‌شود به آن گوش بسپارید و ساکت باشید امید آنکه مورد رحمت قرار گیرید.)

- از لغو و شنیدن باطلیل بپرهیزید زیرا قوه شنوایی را مختل می‌کند. **"وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ"**. (چون سخن لغو و بیهوده بشنوند از آن روی برگردانند!)

- از کسانی نباشید که شهوت گفتن دارند! و برای مبارزه با شهوت گفتن، خود را وادار به گوش دادن کنید پس تا می‌توانید شنیدن را تمرین کنید. **"فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمِعُوا"**. (تا می‌توانید حرمت خدا را نگهدارید و به حق گوش دهید). بدانید آن‌که شنیدن نمی‌دانند حرف مفیدی برای گفتن ندارند!

- صادقانه گوش دهید و ادای گوش کردن را درنیاورید. **"وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دَعَا وَ نِدَاءً"**. (مثل کافران مثل حیوانی است که کسی در گوش او آوازی بخواند و آن حیوان جز بانگی و صدای نشنود!)

- هنگامیکه گوش می‌سپارید به محتوای سخن توجه کنید و مقصد و منظور را دریابید و از بهترین آن پیروی کنید. **"الَّذِينَ يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ"**.

- هیچگاه حق را انکار نکنید زیرا بدون شک توانایی شنیدن از انسان گرفته می‌شود!

- **"لَا يَسْمَعُونَ سَمْعًا"**. (کافران توانایی شنیدن ندارند)

- **"لَهُمْ أذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا"**. (آن‌ها گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند!)

- به سرعت اهل حق شوید زیرا اهل حق‌اند که شنوایند. **"إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ"**. (فقط کسانی که گوش شنوا دارند حق را اجابت می‌کنند).

فن دیدن

خوب دیدن نیز چون خوب شنیدن یکی از عوامل اساسی در پیشرفت علوم باطنی است و آنچه در روند یک شنوایی کامل بیان‌گشت در باب دیدن کامل نیز قابل بیان است. اصولاً آن که خوب شنیدن را آموخته است مقدمات واجب برای خوب دیدن را داراست. دیدن را می‌توان در یک تقسیم‌بندی ساده به سه حوزه دید متنوع تقسیم کرد :

۱- گاه دیدن ، بدون قصد قبلی و تفکر است و آن نگاهی است که به آن نظر گویند. هنگامی که در مسیری حرکت می‌کنی منظره‌های مختلفی در حوزه دید تو قرار می‌گیرد بدون آن که در مورد آنان قصد قبلی یا پیش زمینه‌ای داشته باشی.

۲- گاه دیدن ، به قصد و تفکر قبلی انجام می‌گیرد و به تعبیری در آن " رای " است مثل دیده‌های آزمایشگاهی که به دنبال واقعیات است .

۳- گاه دیدن ، به مرحله پیشرفته‌تری نائل می‌گردد و حقیقت شیء یا پدیده‌ای را نشان می‌رود یعنی از ورای مادیت‌اش جریان وجودی‌اش را می‌نگرد که این " بصیرت " است . بدین سان می‌توان گفت سه فعل " نظر " و " رای " و " بصر " با مشتقاتشان ، حوزه‌های متنوعی از دید می‌سازند .

البته این سه دید، از یکدیگر جدا و بی ارتباط نیستند و در آفرینشی خارق‌العاده توانایی آن را دارند که یکدیگر را پوشش دهند و از این روست که گاه می‌بینی یک " نظر " به " رای " و از آن جا به " بصیرت " تحول می‌یابد که در این صورت می‌توان " نظر " را دیدن

ابتدایی یا ابتدای دیدن فرض نمود، "بصیرت" را نقطه عطف برای دیدن حقیقت شیء، اتخاذ کرد و در میان این دو "رای" را حلقه واسط برشمرد.

"وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ". (و می بینی که آنها به تو نظر می افکنند

در حالیکه نگاهشان خالی از بصیرت است).

در این آیه شریفه هر سه فعل در جایگاه دقیق خود نشسته اند و به بیانی توضیحی به تو می فهماند چون خردمندانه آنها را ببینی نگاهشان را خالی از هرگونه بصیرت و حقیقت بینی خواهی یافت.

حال ببینیم "بصیرت" که در این آیه و در آیات بسیاری نسبت به آن تاکید شده است، چگونه حاصل می گردد.

اولین قدم برای بصیرت یافتن، آن است که شما باید اشیاء پیرامون خود را به خوبی ببینید، همین اشیائی که هر روزه می بینید و تصور می کنید که خوب دیده اید و خوب شناخته اید!

کسی که بخواهد ورای طبیعت را ببیند بدون شک باید طبیعت را به خوبی دیده باشد و از اشیاء و پدیده هایش ادراکی صحیح کسب نموده باشد.

حال به این مثال توجه کنیم تا بدانیم ما حتی نسبت به همین اشیاء ساده که هر روزه در حوزه دیدمان قرار می گیرند دید کاملی نداریم. قندی در قندان است آن را ببینید، خب چه می بینید؟ خواهید گفت یک حبه قند سفید و شیرین، این یک تصویر واقعی است که شما از راه دستگاه چشم تان به مرکز ادراک رسانده اید و نسبت به آنچه دیده اید نه تنها شکی ندارید بلکه احساس می کنید یک رؤیت کامل و بی نقص صورت پذیرفته است.

حال اگر به طور مثال شما به قدر یک مولکول قند کوچک شوید و وارد این حبه قند گردید و آن گاه از شما بپرسند چه می بینید، آن وقت چه می گوئید؟ فضای پیرامون تان را چگونه توصیف می کنید؟!

اگر به عنوان یک الکترون وارد حبه قند شوید چه خواهید دید؟! چه کهکشان عظیم

در حرکتی را گزارش خواهید نمود؟! حبه قند برای شما چه تصویری می یابد؟!

مسئلاً سه تعریف متنوع خواهید داشت تفاوت‌هایی که فرق آن از زمین تا آسمان است! آیا می‌توان گفت هر سه گزارش شما غیر واقعی است؟! یا یکی واقعی است و آن دو دیگر توهمی است؟!!

حال خود بگویید کدامیک از تعریف‌هایتان واقعی است؟! آنگاه که حبه قند را در دست داشتید یا آنگاه که چون یک مولکول یا یک الکترون وارد حبه قند شدید؟! بله، هر سه مورد را درست گزارش کرده‌اید و خارج از واقعیاتی که دیده‌اید تعریف نکرده‌اید! حال بگویید یک درخت چه طور؟! یک برگ یا یک سنگ چه؟! اکنون تصور کنید از کهکشان خارج گشته و از فاصله ای دور همین زمین را که بارها روی آن راه رفته‌اید را می‌بینید. چه خواهید دید؟! چه خواهید گفت؟! می‌بینید که ما در مورد همین اشیاء مادی که همواره در دسترس مان است دید کاملی نداریم!

درحالی‌که دستگاه بینایی سالم است اشیاء حضور دارند و نوری که تصویر آنها را به چشم انتقال می‌دهد متناسب است! پس اشکال کجاست؟! این همان نکته‌ای است که در بصیرت قابل بیان است.

باید دانست که برای "دیدن" لااقل چهار رکن اساسی مورد نیاز است:

۱. وجود آنچه باید دیده شود .
۲. نور متناسبی که تصویر آن را به شما برساند
۳. گیرنده ای که توانایی جذب تصویر را داشته باشد .
۴. قوه ادراکی که بتواند تصویر اخذ شده را ادراک نماید .

حال اگر آنچه که باید دیده شود از جنس ماوراء ماده باشد بدیهی است تمام ارکان دیگر را تحت تأثیر قرار خواهد داد! یعنی دگر نوری که باید تصویر آن را به شما برساند از جنس فیزیکی نباشد، بلکه متناسب با سوژه باشد . وجود دستگاه گیرنده نیز از همین قانون تناسب تبعیت خواهد داشت و ادراک نیز نوعی برتر جلوه خواهد نمود .

در رؤیت اشیاء این روند دیدن است و در حوزه باطنی نیز همین قوانین منتها به صورت بسیار پیشرفته‌تر حاکم است .

پس کسی که در رؤیت اشیاء پیرامونش ، دچار اختلال است چگونه انتظار دارد نیروهای ماورائی و غیبی را نظاره‌گر باشد؟! آنکه روند دیدن را نمی‌داند و از گیرنده مناسبی برخوردار نشده است کور باطنی نام دارد هرچند چشم ظاهر به خوبی کار کند .

پس دیدن هر شیء در هر عالم، دارای فرآیندی متناسب با همان عالم است زیرا قوانین هر عالم نسبت به عالم دیگر متفاوت است همچنانکه زبان و منطق و حیاتشان متنوع است. در عالم مادی این چشم و گوش است که می‌بیند و می‌شنود ، در عالم برزخ ، چشم و گوش برزخی و در عالم ارواح بلند ، چشم و گوش روحانی و ... پس هر عالمی قوای مدرکه متناسب با قوانین خود را طالب است و تو نمی‌توانی با چشم و گوش خام و بی‌برنامه به سراغ فرکانس‌ها و وضعیت‌های کیفی اعلی بروی ، زیرا مقدمات واجب را اخذ ننموده‌ای!. به این آیه کریمه توجه کنید که می‌فرماید " **يَوْمَ يَرُونَ الْمَلَائِكَةَ** ". (روزی که فرشتگان را می‌بینند)

پس فرشتگان قابل رؤیت‌اند و این شمائید که باید با نور آنان هم‌فاز شوید و چون این شود رؤیت نیز میسر می‌گردد. البته گاه دیده شده است نیروهای ماورائی خود را با دید شخص هماهنگ می‌کنند چون آن زمان که روح الهی بر مریم (ع) مثل انسان کاملی پدیدار گشت!

حال دقت کنید چنانچه بزرگان گفته‌اند اگر برای روح هفت ناحیه دانایی متصور شویم چون "سع سموات" بدیهی است که شنوایی و بینایی در هر کدام از این نواحی دارای کیفیت خاص خود خواهند بود (چیزی شبیه هفت نت موسیقی که هر کدام صدای ویژه خود را دارا می‌باشند). پس آن کس که به اعماق روح می‌رسد به واقع از تمامی نواحی آن گذر کرده و هر هفت زبان را به خوبی دانسته است چنین شخصی می‌داند هر ناحیه دارای چه کیفیتی است و چگونه می‌توان حتی از ترکیب ادراکات آن، دست به خلاقیت زد به اذن الله.

گفته شده یکی از نواحی روح ، دانایی بر اساس "کلمات" است . واصل به چنین ناحیه‌ای ، دانایی خود را از کلمات می‌آموزد به واقع کلمات ، آگاهی او را تشکیل می‌دهد .

واصلین به چنین طبقه‌ای همان متفکرانند که آموخته‌های خویش را که از کلمات به دست آمده از سمع و بصر خویش می‌گذرانند! از وجهی می‌توان گفت هنگامیکه قرآن دعوت به تفکر می‌نماید مثل " **أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ** " به نوعی اشاره به این ناحیه نموده و به دقت در "کلمات" ترغیب می‌نماید. لذا دیدن این عده دیدنی از جنس تفکر است!

ادراک قلبی، یکی دیگر از نواحی روحی است که حائز اهمیت است این طبقه نیز شنوایی و بینایی خاص خود را داراست. قرآن می‌فرماید " **فَأَنبَأَهَا لَا تَعْمَى الْإِبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ** " (با آنکه چشم‌ها کور نیستند لکن قلبهایی که در سینه‌هاست کورند). پس کسی که قلبش کور است و از گیرنده متناسب با این طبقه برخوردار نیست بدیهی است که ادراکی نیز از این ناحیه ندارد.

رؤیا بینی نیز یکی دیگر از این نواحی هفت گانه است این بدان معناست که آدمی بخشی از ادراک خود را از طریق رؤیا به دست می‌آورد تقریباً می‌توان گفت هر کس ولو یکبار هم که شده، رؤیا دیده است. رؤیا وقتی حاصل می‌شود که ادراکات حسی تا حدودی خود را عقب کشیده‌اند. حال اگر از کسی که رویا دیده است پرسیده شود آنچه را که دیده‌ای با کدام گیرنده دیده‌ای؟! چه جواب خواهد داد؟! آیا او این تصویرهای واضح و آن ماجراهای عجیب را به واسطه چشم و گوش طبیعی خود دیده است؟! پس حتی رؤیا نیز عالمی است که دستگاه شنوایی و بینایی خود را طالب است! چنین شخصی نمی‌تواند بگوید هیچ ندیده‌ام! و نمی‌تواند بگوید آنچه که دیده‌ام با همین دو چشم طبیعی‌ام بوده است! البته فصل رؤیا خود بسیار متنوع است و دارای اقسام و مراحل است. خوب است بدانیم که یوسف (ع)، بسیاری از ادراکات خود را از این ناحیه اخذ می‌نموده و یا به تعبیری استاد مسلم این ناحیه است، همچنانکه خداوند به او آموخته است.

و اما عمیق‌ترین و شریف‌ترین ناحیه فرضی روح، یگانه‌بینی، یک‌بینی یا حقیقت‌بینی است. این اعلی‌درجه دیدن است و به تعبیری اوج توحید! چنین شخصی که به این عمق از دانایی روحی می‌رسد همه چیز را در یک چیز می‌بیند و می‌داند! او اکنون بر هر شش طبقه دیگر روح مسلط است. چون از دانایی آنها گذشته و زبان همه را می‌داند. چنین نوادری باذن الله وقتی کار می‌کنند کارستان است همان چیزی است که به آن کرامات

بزرگ گفته می‌شود. " لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى " . (آیات بزرگ پروردگارش را دید).

پس فرآیندی به نام "دیدن" در هر طبقه معنا و مفهوم ویژه‌ای دارد و باید دقت نمود هنگامی که قرآن سخن از "دیدن" دارد کدام دیدن را اشاره می‌کند. دانایی براساس کلمات و تفکر، براساس رؤیا، براساس مشاهده، براساس پیوستن به اسرار و خاموشی، براساس قلب، یا براساس یگانه‌بینی....

حال این قدرت ادراک و برخورداری از بصیرت چگونه به دست آمده یا به تعبیری صحیح‌تر چگونه تفویض می‌گردد.

دو راه برای نیل به شنوایی و بینایی حقیقی آن هم در تمامی طبقات می‌توان متصور شد یکی از بالا به پایین و دیگری از پایین به بالا!

از بالا به پایین آن است که مبدأ هستی، خدای متعال، این قدرت را به خاصان و منتخبان خود هدیه می‌نماید چون پیامبران (ص) و اولیاءش (ع) تا آنها بتوانند به عنوان راهنمایان الهی، دیگر بندگان خدا را هدایت نموده و بصیرت بخشند، لذا از این روست که گفته می‌شود اینان راههای آسمان را به خوبی می‌شناسند پس این برخورداری، اکتسابی نیست حضوری است. نیاز به درس و بحث ندارد، درون جوش است و افاضه الهی. این روند چون نزول باران است که از بالا بر منتخب جاری می‌گردد.

اما برای دیگران، روند از پایین به بالا حاکم است. اینان باید خود همراه با معلمی الهی، دست به تلاش و کوشش زده و در مسیر سلوک باطنی قرار گیرند بدیهی است این عده که اکثریت را تشکیل می‌دهند نسبت به استعداد و سعی و تلاش خود از مواهب متنوع دانایی برخوردار خواهند شد.

نکته مهم دیگر این است که هر چند "بصیرت"، دارای اهمیت است اما باید دانست که برخورداری از "بصیرت" در هر سطحش که باشد به تنهایی باعث نجات و رستگاری نمی‌گردد. بسیاری از اقوام بودند که بصیرت داشتند اما چون تسلیم نشدند به ورطه هلاکت گرفتار آمدند " فَصَدَّوْهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ " . (و شیطان آنها را از راه خدا بازداشت در حالیکه قومی با بصیرت بودند!)

و یا ببینید سامری که گوساله زرین را می‌سازد در جواب موسی (ع) چه می‌گوید "بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ". (من به چیزی بصیرت‌یافتم که آنها نسبت به آن بصیرت نداشتند!) پس بصیرت تا به تسلیم در برابر پروردگار عالمیان نینجامد به تنهایی باعث نجات و هدایت نخواهد بود. به بیانی ساده‌تر بصیرت یک مقدمه لازم و ضروری است اما اگر به ایمان و تسلیم منجر نشود هلاکت‌آور خواهد شد.

چند توصیه برای خوب دیدن و دیدن خوب:

- تا می‌توانید به آیات خداوند بنگرید و با دقت بخوانید. این کلمات، کلمات انتخاب‌شده خداوندند پس بسیار کاربردی‌اند. از آیات، و حتی حروف آن تصویر بگیرید بگذارید این کلمات مقدسه از راه مردمک چشمانتان به وجودتان سرازیر گردد. این کلمات زنده‌اند و دارای توانایی‌های بسیار. آیات خداوند چون داروخانه‌ای بزرگ است که هرکدام برای جمعی از بیماریها و اختلالات، درمان قطعی به شمار می‌روند. یکی از این بیماریها کور بودن نسبت به حقایق است. تلاش کنید آیات خداوند را ادراک کنید، زیرا تصویری که از آنها گرفته‌اید پس از ادراک نیرویی مضاعف می‌یابند.

- به آیات طبیعت توجه کنید اینها نیز آیات خداوندند گاه در محیط‌های باز بی‌آنکه به چیزی زل بزنید در یک نمای لانگ شات، خود را در معرض تمامی اصوات و تصاویر قرار دهید و آنها را چه دور و چه نزدیک، چه کوچک و چه بزرگ را ادراک کنید.

- تمرین کنید تا صداها و تصویرهای پشت سرتان را ادراک کنید این کار را توسعه داده تا حدی که هیچ درجه از ۳۶۰ درجه پیرامونتان از دست نرود. برای شروع می‌توانید در یک محیط مناسب، چیزی را پرتاب کنید آن گاه به دور شدن شیء بنگرید هم زمان خود را در جایی که شیء فرود می‌آید تصور کنید و لحظه به لحظه نزدیک شدنش را تجربه کنید. گاه خود را سوار بر شیء فرض نموده از آنجا تصویر بگیرید.

- همواره از شتاب و عجله پرهیز کنید زیرا همانگونه که عجله در فن بیان تاثیر سوء می‌گذارد در فرآیند خوب دیدن و خوب شنیدن نیز عاملی بازدارنده است.

- به اشیاء زل نزنید گاه آنها را از "طَرَفَةُ الْعَيْنِ" بنگرید یعنی بدون آن که چشمانتان در حدقه بگردد. از گوشه چشم آنها را زیر نظر داشته باشید بسیاری از انرژی‌ها و

موجودات هم فاز با نوری است که از گوشه چشم تو وارد می‌شوند! که البته چون بخواهید مستقیم آنها را ببینید ناپدید خواهند شد!

- گاه هنگامی که راه می‌روید و از نقطه‌ای دور می‌شوید بی‌آن‌که برگردید خود مثالی‌تان را به آن نقطه نزدیک کنید، در این تمرین شما یاد می‌گیرید که چگونه در دو جهت خلاف هم حرکت کنید.

- به حقیقت اشیاء توجه کنید و حقیقت اشیاء چیزی است که در ورای واقعیت ساده‌شان جریان دارد برای روان‌تر شدن می‌توانید به فلسفه وجودی آن‌ها و تأثیر و تأثراتی که بر دیگر پدیده‌ها دارند توجه کرده و ذهن خود را متمرکز سازید.

- یادتان باشد هیچ کاری را بدون نام خدا شروع نکنید و آنچه را که طالبید به نیت قرب الهی به انجام برسانید.

* آیاتی در باب انواع دیدن:

"أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ". (آیا این سحر است یا شما چشم بصیرت را

ندارید)

"وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ". (چرا در خودتان بصیرت به خرج نمی‌دهید)

"فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ". (چنین نیست! قسم به آنچه که می‌بینید

و آنچه را که نمی‌بینید)

"إِذَا زَاوَا آيَةً يَسْتَخِرُونَ". (هنگامی که آیه‌ای را می‌بینند مسخره می‌کنند)

"مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى". (آنچه را که دل دید، دروغش ندانست)

"وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى" (قطعاً او را یکبار دیگر دیده است)

"وَلَقَدْ رَءَاهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ" (قطعاً او را در افق مبین دیده است)

"يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ" (روزی که زنان و

مردان اهل ایمان، نورشان را می‌بینند که در جلوییشان در حرکت است!)

"كَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ". (این چنین ما به ابراهیم حقایق

آسمانها و زمین را نشان دادیم).

"أَرْنَا الَّذِينَ ضَلَّوْنَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ". (به ما نشان ده آن کسانی از جن و انس را که باعث گمراهی مان شدند!)

"قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَ لَكِن أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ". (گفت: پروردگارا نشانم ده تا به تو نظر بیافکنم گفت: هرگز مرا نبینی و لکن به آن کوه نظر کن!)
 "سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ" (بزودی آیات مان را چه در عالم ظاهر و چه در عالم باطن به آنها نشان خواهیم داد)

"إِذَا يُرِيكُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا" (خداوند آنها را در رویای تو، اندک نشان داد)
 "وَ إِذَا يُرِيكُمُوهُمْ إِذَا التَّقِيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا". (پس خدا، آنگاه که به آنان برخوردید آنها را در چشمان شما، اندک نشان داد)
 "لِيُرُوا أَعْمَالَهُمْ" (تا ببینند اعمالشان را)

"أَرْنَا مَنَاسِكَنَا" (راههای بندگی مان را نشانمان ده)
 "يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ" (روزی که شخص می بیند آنچه را که از پیش فرستاده است)

"يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ"
 (پدرم! در رویا یازده ستاره و خورشید و ماه دیدم که مرا سجده می کنند).

الحمد

اسم با برکت " حمد " آنچنان که باید دانسته نشد. هر چند جستجوگران، جستجو کردند اما معلوم نگردید که حمد از کدامین آسمان اعلی نازل گشته است و ریشه در کدامین لامکان دارد!

برخی گفتند ستایش است . گفتیم این ، آن هست ولی آن ، این نیست چه ستایش خود کلمه دارد و آن ثنا است . " لا أَحْصِي ثَنَاءَ عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَي نَفْسِكَ " . من یارای ستایش تو را ندارم تو خود آنچنان که سزاوار است ثناگوی خودی.

برخی گفتند مدح است گفتیم این ، آن هست اما آن ، این نیست چه مدح خود فعل دارد چون ثنا . پس مدح هر چند در حروف و عدد مشترک می نماید ولی مدح ، حمد نیست و مادح لزوماً حامد نباشد! چه اسم حمد خاص خدای تبارک و تعالی است! پس فتح قرآن کریم با اسم با برکت الحمد آغاز می شود چه فاتحه الکتاب است و سوره حمد!

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ"

"الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ"

بفهم که الحمد مرفوع است به ضم (و) و تمام اسماء تا آخر "مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ" مجرودند به کسر. و این جرّ به سبب لامی است که در اول لله آمده است! پس تنها اسم مرفوع الحمد شد!

و تقدیر معنا این است: اسم الحمد از آن خدایی است که پروردگار عالمین است همان که "رَحْمَنٌ وَرَحِيمٌ" است و "مَالِكَ يَوْمِ الدِّينِ" چه بی شک عوالمی است "مِنَ اللَّهِ إِلَی اللَّهِ" که همه تحت سیطره "رَبِّ الْعَالَمِينَ" است و اسم الحمد اسم خاص اوست! پس آغازگر سوره، الحمد است و هیچکس را شراکتی در این اسم نیست که شراکت، شرک است و شرک، ظلم عظیم!

و چون خالق هستی در هر جا و هر لا مکانی حاضر است اسم با برکت الحمد نیز حاضر است! چه این اسم از مسمی جدا نیست و اسم خاص است! پس الحمد در همه طبقات آفرینش از زیرین گرفته تا زبرین حتی اعلی تر، چه آنچه را که دیده ایم و آنچه که ندیده ایم و آنچه که دانسته ایم و ندانسته ایم حضور دارد! بی شک الحمد را اسمی بدان از کبار! و چون به قدر استعدادات شناختی اما معنای تام آن ندانستی، آن را همان گونه کلمه ساز که در وحی آمده است، "الْحَمْدُ لِلَّهِ".

سوال: آیا الحمد رویت شدنی است؟

جواب: چون خدای تبارک و تعالی بخواهد این اسم بزرگ خویش را بر کسی متجلی کند قادر است چه ان الله علی کل شیء قدیر - خدا بر هر کاری تواناست. اگر بخواهد آنطور که بخواهد.

سوال: الحمد در چه کار است؟

جواب: کار با کل وجود، چه اسم خاص الله رب العالمین است و رب العالمین با تمامی وجود و هستی سر و کار دارد آن هم در تمامی طبقات! خوب است بدانید آنچنان که در نقل آمده، اولین سخن در هستی آدمی الحمد بود آنگاه که در آدم(ع) روح الهی دمیده شد عطسه ای کرد و گفت: "الحمد لله!" قرآن نیز با الحمد آغاز شده است آخر کار نیز با الحمد تمام می شود آنجا که قرآن می فرماید: "أَخْرَجُوهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ!" پس قدر این ذکر قدرتمند را بدان که ذکر اولین و آخرین است! و این چنین حضرت رسول (ص) فرمود: "مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْحَمْدِ" (هیچ چیزی نزد خدا، از حمد دوست داشتنی تر نیست!).

البته این نکته ناگفته نماند که نام خاتم پیامبران (ص) نیز محمد و احمد است که ریشه در همین حمد دارد و منتسب به اوست!

سوال: الله خود اسم است و الحمد اسم اسم؟!

جواب: الله جل جلاله اسم ذات است و الحمد اسم الله رب العالمین

سوال: ذات چیست؟

جواب: ذات را ذات می‌شناسد و بس. بکار خویش مشغول باش! الله جل جلاله اسم همان ذات است که کس نشناخت جز خودش! اسم او نیز چون ذات، سر نامکشوف است! بدان وقتی از چیستی و چگونگی اش داد سخن گفתי وارد خط قرمز شده‌ای!

سوال: مگر فرق است بین اسم الله و اسم رب العالمین؟

جواب: خیر. فرق و دوگانه بینی از عقول ناقصه بشری است. دریایی که به اقیانوس بیکران وصل است خود اقیانوس است هر چند نام، متنوع باشد!

سوال: با اسماء دیگر نیز همینطور است؟

جواب: با اسماء دیگر هم همینطور. یگانه بین باش هر اسم و جریان در این اقیانوس بیکران، مشغول کار خویش است و خود اقیانوس است! هر چند بسیار جلوه کنند! "لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ"

سوال: آیا اسماء الله دیدنی است؟

جواب: اسماء الله آری. برای هر آنکه بخواهد. هر طور که بخواهد.

سوال: چگونه؟

جواب: مگر نشنیدی که امام صادق (ع) آل محمد (ص) گفت: نحن اسماء الله. او صادق است!

سوال: الحمد را چگونه بشناسیم؟

جواب: از آیاتش

سوال: آیاتش کدام است؟

جواب: "وَقُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَبِّحْكُمْ ءَايَتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا". و بگو الحمد لله بزودی آیاتش را به شما نشان خواهد داد تا بدانها معرفت یابید!

"فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَعْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا" پس به حمد پروردگارت تسبیح گوی و آموزش از او طلب کن چه او بسیار توبه پذیر است. ما تسبیح را جز برای خداوند و حمدش، در جای دیگری ندیدیم! و این نکته بسیار قابل تعمق است! "وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ" هیچ چیز وجود ندارد مگر آنکه بحمدش تسبیح گوشت.

"وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ". بگو الحمد لله و سلام بر بندگان بر گزیده‌اش.

حتی رعد به حمدش تسبیح می‌گوید. "يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ".

- "وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَآخِيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ". چنانچه از آنها بپرسی چه کسی از آسمان آبی نازل کرد تا به واسطه آن زمین مرده را زنده گرداند قطعاً خواهند گفت: الله، بگو الحمد لله هر چند اکثر آنها تعقل نمی‌کنند!

- "الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَكِئَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مِثْنَىٰ وَثَلَاثَ وَرُبَاعٍ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ".

الحمد لله، آفریننده آسمانها و زمین، آنکه فرشتگان را رسولانی گردانید دارای بالهای دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه. در آفرینش آنچه بخواهد می‌افزاید زیرا خدا بر هر کاری تواناست.

- "وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَ لَهُ الْجِجْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ".

و او الله است که هیچ معبودی جز او نیست، (اسم) الحمد چه در دنیا و چه در آخرت از آن اوست همچنانکه فرمانروایی از آن اوست و شما به سوی او باز می‌گردید.

سوال: ضالین کیانند؟

جواب: آنها که حقیقت یگانه را گم کرده‌اند و از اسماء او بی‌خبرند. و نکات بسیار دیگر!

سوال: مغضوبین کیانند؟

جواب: آنها که ذات حق تعالی را تشبیه و تجسیم نمودند و به انکار حقیقت لجاجت ورزیدند و نکات بسیار دیگر.

سوال: "أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ" کیانند؟

جواب: آنها که نعمت هدایت شامل حالشان شد و از این ورطه جستند. و نکات بسیار دیگر!

سوال: چرا سوره حمد هفت آیه دارد؟

جواب: چون هفت نشانه دارد که همه اشاره به یکی است. هفت اسم در آن جستجو کن!

سوال: بیشتر بگوئید؟

جواب: تو بیشتر تدبر کن!

سوال: قرآن می گوید: "اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ" (الله خالق همه چیز است) ولی در سوره رحمن، خلق انسان به رحمن منتسب است؟ این چگونه می شود؟

جواب: تفاوت از منظر توست. رحمن همان الله است در تجلی رحمانیت! پادشاه هر لباسی بر تن کند همان پادشاه است.

سوال: چرا در سوره رحمن ابتدا آمده است، قرآن را تعلیم داد بعد می گوید انسان را خلق کرد این چگونه می شود؟!

جواب: قرآن قانون الهی است. طراحی آفرینش است، یک طرح زنده! اگر طراحی، طرحی زنده نداشته باشد چه بسازد؟! مقدم و موخر خود دارای معنایی عمیق است! بفهم که در تو آفرینش بزرگ سرشته اند حتی قبل از آنکه قامتات برافراشته شود!

سوال: در سوره ناس آمده است رب ناس، ملک ناس و اله ناس آیا اینها مختلفند؟

جواب: خیر، همان حقیقت یگانه است در تجلی هایی که خود پسندیده است. بکوش تا تو را هم به عنوان خلیفه بپذیرند!

سوال: چگونه بکوشیم؟

جواب: عاشقانه تسلیم خدا باش و مرگ منیّتات را نظاره کن.

سوال: تا منیّت باشد امکان پذیر نیست؟

جواب: خیر. تا نمیری زنده نمی شوی. آب حیات را به کسی می نوشاند که خداخواه است نه خودخواه!

سوال: كُنْ فَيَكُونُ به چه معناست؟

جواب: به معنای "كُنْ فَيَكُونُ". تا کسی نَفْسِ بالفعل نشود، این فعل ادراک نتواند. این سیری است از اسرار و تا نرسی نفهمی. گفتنی نیست شدنی است!

سوال: نَفْسِ بالفعل چیست؟

جواب: خودیت الهی خویش را پیدا کن نفس بالفعل خود بروز می کند آنگاه می فهمی که چیست! چون بخواهی می شود!

سوال: داستان موسی (ع) و خضر (ع) در همین دنیا بوده است؟

جواب: آن حکایت سیر و سلوک موسی (ع) است و سیر و سلوک گذر از عوالم متنوع است! معرفت از لایه های آگاهی است و عوالم دیده و نادیده را شامل می شود.

سوال: ذوالقرنین کیست؟ آیا یک نبی است؟

جواب: یکی از بندگان برگزیده خدا، مأموری است با قدرت خارق العاده الهی. آری یک نبی است مگر در سوره کهف نخوانده ای که خداوند به او می فرماید: "می خواهی مجازاتشان کن، می خواهی با آنها به نیکی رفتار کن" آنکه خداوند با او سخن بگوید یک نبی است چون خبر می گیرد.

سوال: آن موجودات عجیب که بودند که او با آنان برخورد داشت؟

جواب: درون و بیرون درهم تنیده شده اند و جدا نیستند. عالم اکبر در تو سرشته شده. آن را بیاب، همه چیز را یافته ای و با همه کس ملاقات کرده ای! چرا فکر می کنید موجودات فقط همین هایی هستند که شما می بینید خداوند مخلوقات بسیار دارد او خلاق است هر آن در حال خلق است. "يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ".

سوال: آیا آخرت بعد از این واقع می شود؟

جواب: آخرت هم اکنون هم هست منتها تو هنوز به آن وارد نشده ای و چون وارد نشده ای تصور می کنی هنوز واقع نشده است. همچنانکه بهشت و جهنم نیز هم اکنون حاضرند. "مردم فقط ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت غافلند". (قرآن)

سوال: چگونه می توان آخرت را از همین جا تجربه کرد و به آن وارد شد؟

جواب: دست از سر دنیا بردار.

سوال: خدا از ما چه می خواهد؟

جواب: همان چیزی را که شما از خدا می خواهید! شما می خواهید جاودانه شوید و نیز همین را برای شما می خواهد.

سوال: اگر کسی این را نخواهد؟

جواب: در نخواستنش او را سکنی می دهد چه خدا ارحم الرحمین است!

سوال: یعنی هیچ؟!

جواب: خود جواب خود را گفتی! اما باز از آنچه گفتی عمیق تر است. چه هیچ، یک معنای اعتباری است.

سوال: اگر دنیا پست و مذموم و بد است، چرا آفریده شد؟

جواب: آنچه پست و مذموم و بد است دنیا طلبی است نه آفرینش دنیا، طبیعت دنیا، خود از عجایب شگفت آور آفرینش است مجموعه ای از آیات است که انسان فهیم را بسوی خالق خویش رهنمون می کند.

سوال: چرا خدا همه چیز را به یکباره درست نمی کند او که قادر مطلق است؟

جواب: خدا طبیعت را آفرید تا هر چیز از مجرای طبیعی اش سیر کند این اراده ازلی او بوده است. اگر معجزه ای هم بشود به او ربط دارد. تو مشغول وظایف خود باش، طبیعت نیز با نیروهای مثبت و منفی اش کار خویش را خواهد کرد.

سوال: چرا وقتی قوم موسی (ع) از او آب خواستند او با زدن عصایش به آن سنگ، دوازده چشمه جاری کرد؟

جواب: چون جماعت مختلف بودند و هر جماعتی آب و غذای خویش را طالب است! آب و دان روح اعلی، با روح سفلی مساوی نیست "لَا یَسْتَوُونَ" ! همچنانکه هر ماهی از سال داستان خود را دارد و طبیعت و خلقیات هر کس با دیگری متفاوت می نماید.

سوال: آیا سحر حقیقت دارد؟

جواب: واقعیت دارد. ساحت کبریایی حقیقت از این کلمات منزه است.

سوال: چگونه خود را از سحر و جادو در امان بداریم؟

جواب: با نام خدا، ایمان به خدا، توکل به خدا، تسلیم خواست خدا و اقرار به اینکه هیچ نیرو و توانی جز او نیست. با این ذکر "بِسْمِ اللَّهِ ءَامَنْتُ بِاللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ".

سوال: آیا ما فقط دوازده امام داریم؟

جواب: آنگونه که تو فهمیده ای خیر. ابراهیم (ع) نیز به نص صریح قرآن امام است. پیامبر اکرم (ص) نیز امام است بسیاری دیگر نیز در قرآن به لفظ ائمه از آنها یاد شده است. امامت یک روح متعالی است که خدا بر منتخبین خود اعطا می فرماید. اینکه به دوازده امام (ع) اعتقاد است یک مفهوم معنوی والاست چه روح امامت از ازل وجود داشته است و هر کدام از ائمه (ع) در این طبقات دوازده گانه وظایفی به عهده گرفتند که به نحو احسن به انجام می رسانند. پس مفهوم، رسالتی است که با دوازدهم (ع) به اتمام می رسد و نقشه ازلی الهی تحقق می پذیرد!

سوال: آیا کلمه زوج در قرآن به معنای همسر عادی است؟

جواب: خیر، همسری که مد نظر توست زوجه است نه زوج و جمع آن زوجات است. اما زوج که جمع آن ازواج است چه بسا درون تو باشد از تو باشد. "مِنْ أَنْفُسِكُمْ" و چه بسا اشاره به روح ارزشمندی است که تو هنوز با یگانگی او را تجربه نکرده ای! و با آنکه ازدواج بیرونی ات صورت پذیرفته اما هنوز مجردی! چه بسا قرین و همراه توست که آن را حس می کنی اما هنوز به شهودش نائل نگشته ای! بدان فرد فقط خداست چه او به کس و چیزی نیازمند نیست اما همه به او نیازمندند.

سوال: چکار کنم تا هدایت یابم؟

جواب: تو هم اکنون هدایت یافته ای چون اینجایی و در خدمت قرآن و الّا هزار جای دیگر می توانستی باشی! پس قدر قرآن را بدان و از آن غافل مشو! "إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لَكُم هِيَ أَقْوَمٌ".

سوال: چرا آدمیان با لفظهای گوناگون در قرآن نام برده شده‌اند؟

جواب: چون مختلفند با آنکه ظاهرشان یکی می نماید. "و لا یزالون مختلفین" کلمات آدم، انسان، بشر، ناس، اناس، انس، انام و ... هر کدام بار وجودی خود را دارند و مربوط به طبقه‌ای و لایه‌ای از آگاهی‌اند هر چند تو در عالم امکان همه را به یک شکل ظاهری ببینی! چه بسا کسی یک درصد از روح الهی بهره‌مند گشته است و دیگری مملو از آن و آن انسان کامل است!

سوال: از کجا بفهمیم که هستیم و از کدامیم؟

جواب: در خویش و عملکرد خویش خیره شو! ببین چقدر خدا خواهی یا چقدر خودخواه! آنگاه درصد بهره‌مندی از روح الهی نمایان می‌شود و طائفه‌ات مشخص!

سوال: آیا اولیاء الهی این را می‌بینند؟

جواب: به اذن الله آری. اما آنها سعی می‌کنند جز خدا چیزی را نبینند! تا با همه به عدالت رفتار کنند! پس سکوت می‌کنند مگر آنجا که امر پروردگار فرا برسد!

سوال: آیا اسلام آخرین دین است؟

جواب: تسلیم حق بودن اولین و آخرین دین است. دین یکی بوده و هست. دین دیگری غیر از تسلیم خدا بودن نیامده است همه انبیاء علیهم السلام از آدم (ع) تا خاتم (ص) خود را تسلیم خدا خوانده‌اند.

سوال: پس این تفاوت‌ها از چیست؟

جواب: از شماسه! این شمائید که متفاوتید و هر کدام از منظری به تماشا نشسته‌اید! پس هرکس همان را می‌بیند که در معرض دیدش قرار گرفته است.

سوال: آیا راست است که در قرآن ذکر و یاد همه چیز و همه کس آمده است؟

جواب: بله، "فیه ذکرکم" ذکر و یاد شما در آن است "تبیاناً لكل شیء" همه چیز در آن بیان شده است.

سوال: پس چرا واضح نیامده تا همه براحتی بدانند؟

جواب: انتظار داری که بیاید! آن وقت چه می‌شد! اسرار اهلش را می‌طلبید! خدا غیب آسمانها و زمین را می‌داند پس کلام او نیز که از او جدا نیست هم می‌داند.

سوال: چگونه این ممکن است؟ میلیاردها انسان، بی‌شماری از اطلاعات در یک کتاب محدود؟!

جواب: کلام خدا محدود نیست ریشه در لایتناهی دارد.

چطور است که شما از یک نطفه یا یک وضعیت کروموزومی تا نسلهای آینده بشر و حتی رنگ چشمهایتان را می‌فهمید؟ اما در کتاب خدا شک می‌کنید؟! ذکر و یاد همه آمده است حتی آنها که هنوز به دنیا نیامده‌اند.

سوال: آیا اسم ائمه نیز آمده است؟

جواب: برگشتی به سوال قبلی! ذکر و یاد همه آمده است.

سوال: چرا برخی آیات کلام خدا با نحن و اِنَّا یعنی ما آمده است در حالیکه خدا فرد است؟

جواب: آنها اسماء الله اند و نیز آنها بندگان گرامی خدایند "عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ" گاه فرشتگان بلندمرتبه و گاه خلیفه های الهی، که همه در خدمت همان حقیقت یگانه اند و در سخن گفتن از او پیشی نمی‌گیرند و همواره گوش به فرمان ذات باری تعالی هستند. پس سخن آنان نیز سخن خداست که از زبان آنان جاری می‌شود. آنها از خدا جدا نیستند تجلیات اویند.

سوال: معنای "يُخَيِّبُ وَيُمِيتُ وَيُمِيتُ وَيُخَيِّبُ" چیست؟

جواب: شما بین مرگ و زندگی دست و پا می‌زنید همواره زنده می‌شوید و می‌میرید. منتها این کار با سرعت بسیار انجام می‌گیرد!

سوال: چگونه؟ ما که همواره زنده بودن خود را حس می‌کنیم؟

جواب: روشنایی برق متناوب نیز همواره خود را روشن می‌پندارد! کافی است از هواپیمایی در حال پرواز به روشنایی خانه‌ها و خیابان‌های شهر بنگری خواهی دید که چشمک می‌زنند و خاموش و روشن می‌شوند! این جریان مستقیم است که همواره زنده می‌نمایاند!

سوال: آیا ابلیس همان شیطان است؟

جواب: ابلیس نام شخصی از جنیان است که ریاست پلیدان آنها را عهده دار است همان که آدم را سجده نکرد و نافرمانی خداوند را مرتکب شد و با این کار مطرود گشت. پس در

مفهوم، با شیطان منطبق گشته است. چه کارشان اغوا کردن آدمیان است چنانچه خودش گفت: **"لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ الْمُخْلَصِينَ"** و شیاطین، ایادی این اغواگر قدیمی هستند.

سوال: بارزترین ویژگی شیاطین چه می‌تواند باشد؟

جواب: شاید بارزترین این باشد که آنها سیستم شنوایی برای فهم را ندارند. **"أَنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَزُولُونَ"** برای همین است که آنها برای انتقال پیام‌ها و وسوسه‌هایشان از سیستم نوعی القا و حتی نوعی وحی، **"يُوحُونَ"** استفاده می‌کنند.

سوال: از کجا بفهمیم آنچه بر ما وارد می‌شود الهامات و القاءات الهی است یا شیطانی؟

جواب: الهامات الهی همواره بسوی پاکی‌ها، خدمتگزاری‌ها، فداکاری، رشد و تکامل و لطافت روح و ... دعوت می‌کند. در حالیکه القاءات شیاطین در راه تخریب، حب نفس، منیت، لذت‌های ابلهانه بیشتر، غرور و تکبر و ... است. البته نشانه مهم دیگری نیز وجود دارد و آن اینست که شیاطین بر افراد دروغگو و گناهکار نازل می‌شوند. یعنی اگر دروغگوی گناهکاری را دیدید که داد الهامات سر می‌دهد بدانید این الهامات او قطعاً از سوی شیاطین است نه نیروهای الهی. چنانچه قرآن می‌فرماید: **"تَنْزَلَ عَلَيَّ كُلِّ أُنَاقٍ أَثِيمٍ."**

سوال: اصلاً چرا خدا شیطان را آفرید؟

جواب: تو در کشاکش فرآیند خیر و شر به تکامل می‌رسی! همین شر فرصتی شد برای جستن تو بسوی خیر و خوبی. در این کش و قوس است که مرد خدا نمایان می‌شود و تولدی جاودانه می‌یابد. تضاد در لایه‌های پائینی لازمه ادامه حیات بود!

سوال: آیا درست است که عالم براساس اعداد بنا شده اند؟

جواب: اعداد خود عالمی دارند بزرگ، آنچنانکه حروف دارای عالمی بزرگ اند. اما آنچه مهم است این است که باید آگاهانه از همه این عوالم گذشت و به منطقه عشق و تسلیم رسید در آنجا از هر مقوله‌ی پیچیده‌ای راحتی! در امانی! و این رسیدن جز به لطف و توکل بر او میسر نیست و گرنه اقیانوس هر عالمی تو را در خود فرو می‌برد. **"إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ"** پس سیر در عوالم مختلف بدون وجود معلمی الهی کاری بس خطرناک است.

سوال: کتاب مسطور چیست؟

جواب: کتابی است که سطر به سطر نوشته شده است . به تقدیرات راضی باش!

سوال: اهل کتاب کیستند؟

جواب: آنها که کتاب آسمانی به آنان اعطا شد. کثیری از آن بهره نگرفتند و زبان کار شدند و قلیلی بهره مند گشتند و رستگار آمدند که در هر دوره مصادیق خود را داراست.

سوال: آیا بدون کتاب الهی رستگاری ممکن است؟

جواب: آیا بدون نظم و قانون و فهم و تدبر می توان یک شهر یا حتی یک روستا را اداره کرد ؟ اگر شد تو نیز بدون کتاب الهی سیر خویش را به انتها می رسانی!

سوال: معنای بطن در بطن بودن قرآن چیست؟

جواب: قرآن از اعلی درجه عالم بالا نزول کرده است پس از تمامی عوالم گذر کرده تا بدین عالم رسیده است. پس با تمام عوالم بالا آشناست. حال که هنگام عروج است چه کسی بهتر از قرآن سخن هر بطنی را می شناسد و با هر عالمی آشناست ؟ بدان هر عالمی زبان و منطق خاص خود را داراست. پس در هر لایه ای از آگاهی و در هر طبقه ای از طبقات آسمانی در سیر خود باشی کلام قرآن تازه و کاربردی است . ذو وجوه بودن قرآن بدین معناست که در هر عالمی که باشی نیازمند کلام حق هستی و در هر پروازی این قرآن است که برایت سخنی نو و اعجاب آور دارد سخنی که خاص همان طبقه است!

سوال: آیا در همین عالم می توان از معانی عوالم دیگرش اطلاع یافت ؟

جواب: اگر در سیر باشی به اذن الله آری . و الا بیان معنای بطون دیگر برای کسی که به دنیا چسبیده است مانند تحلیل دقیق و علمی فیزیک کوانتوم و یا نظریه تار است برای خردسالی که هنوز کلاس اول را به پایان نرسانده است! غیر از دیوانه کردن بچه ، چیز دیگری عایدتان نمی شود!

سوال: به دیگران چگونه بنگریم؟

جواب: به رحمت به لطف و خدمت ، به عشق!

سوال: اما اگر بر ما ستم رفت چه ؟

جواب: به عدالت . اما اگر بگذرید برایتان بهتر است و "إِنْ تَصَفَّحُوا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ" .

سوال: آیا قرآن صرفاً یک کتاب الهی است؟

جواب: القرآن نَفَسٌ حَى قَیُومٍ است پس القرآن زنده است و زنده قائم است و آگاه! زنده سخن می گوید و حیات دارد قرآن حیات طیبه است. روز قیامت خواهید دید که موجودی زنده است! یک زنده زیبا و آگاه که در کنار خداوند جای دارد! او امام مبین است و نمادش این سطور است که بر صفحه سفید نگاشته شده است.

سوال: چرا امام علی(ع) گفت من قرآن ناطقم؟

جواب: چون امام مبین در قلبش شکوفا گشته بود.

سوال: آیا " اُمُّ الْکِتَابِ " غیر از قرآن است؟

جواب: القرآن الکریم حد اعلی اش همان ام الکتاب است. این دو از هم جدا نیستند. نمی توانند جدا باشند. کلام خدا یکی است و تغییر ناپذیر. قرآن هم فهم عادی دارد برای عوام و هم فهم اعلی که جز خدا تاویل اش را کس نداند. و اما بین این دو، بطون دیگری نیز هست که هر کدام ویژه طبقه یا لایه آگاهی خاصی است با آنکه ظاهر جملات یکسان نمایان است. القرآن و ام الکتاب در تار و پود اعماق معنایی دور از دسترس، در هم تنیده اند و خدا می داند.

سوال: چرا تقدیرات ما متفاوت است؟ آیا این تبعیض نیست؟

جواب: چون متفاوتید. اگر غیر از این بود تبعیض بود!

سوال: آیا می توان با تقدیر مبارزه کرد؟

جواب: آیا می توان با شمشیر جلوی وزش باد را گرفت؟ هر چه شمشیر را در هوا بچرخانی خود را خسته کرده ای! باد کار خودش را می کند!

سوال: پس چگونه سرنوشت مان را تغییر دهیم؟

جواب: خودیت تصنعی خود را تغییر بده. " حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ " وقتی این کار را کردی جریان هایی که به سوی تو می آیند نیز تغییر یافته می آیند!

سوال: دعا چیست؟

جواب: دعا ، دعوت است . خانه ات را تمیز کن آنگاه او را دعوت کن اما براستی دعوت کن! خواهی دید که اجابت می کند! وقتی او بیاید همه چیز سرو سامان می گیرد. اما لزوماً نه آنطور که تو می خواهی ، بلکه آنطور که او می خواهد!

سوال: چرا ما باید بمیریم؟!

جواب: چون باید زنده شویم ، زنده ای که دیگر نمیرد! در حقیقت مرگی را که از آن نام می‌بری دروازه ورود به زندگی برتر است اگر الهی باشید ! مرگ یعنی تغییر آدرس از عالمی به عالم دیگر ! مگر تا بحال اسباب کشی نکرده اید؟!

سوال: شیطان کیست ؟

جواب: نفس اماره تو که همواره به بدی امر می کند. حیطة کاری اش توهم است . هم در دورن تو حضور دارد و هم در بیرون! دارای ایادی و جنود است. مراقب باش که اگر فرصت به چنگ آورد از هر سو حمله‌ور می‌شود!

سوال: چگونه با او مقابله کنیم؟

جواب: بنده ی مخلص خدا باشید زیرا او هیچ سلطه‌ای بر بندگان مخلص خدا ندارد و دستش کوتاه است.

سوال: منظور از معلم الهی چیست ؟

جواب: انبیاء و اولیاء الهی ، کتاب خدا و روح الهی، منتخبین و انسان کامل همه از این مصادیق اند که در حقیقت و نفس الامر دارای یک وحدت اند هر چند در جلوه های متنوعی ظهور یابند و هر قوم و جماعتی آنها را به نامی بخوانند! اما نفس عمل یکی است پیر ، مرشد ، انسان کامل ، خدامرد، استاد حق و ...

سوال: پس معلم الهی در هر دوره یک انسان زنده است ؟

جواب: بله ، زنده ، زنده می‌خواهد . در هر دوره ای معلم الهی خود را بیاید و چون بخواهید ، خواهید یافت !

سوال: آیا این معلم الهی که از آن نام می‌برید ، همان عالم رسمی است؟

جواب: خیر ، لزوماً اینگونه نیست. در این وادی از صورت بگذرید تا به سیرت برسید. شاید معلم الهی شما یک چوپان یا یک کفاش پینه دوز باشد. تاریخ عرفای راستین را بخوانید تا سخن را بهتر ادراک کنید. دانشمندان واژه ای ، علم اکتسابی دارند که در جای خود مقبول است اما من از علم حضوری و الهی سخن می‌گویم از منتخبینی که شما را در سیرتان حمایت می‌کنند! از نزول روح می‌گویم!

سوال: اگر چنین کسی را نیافتیم چه؟!

جواب: معلوم است که نخواستہ اید. چون خدا به نیاز بشر پاسخ می‌دهد!

سوال: آیا الهه‌ها و رب‌النوع‌هایی که در برخی مکاتب آمده است واقعیت دارند؟

جواب: بسیاری از آنها اسماء الهی هستند و چون برخی از مردمان آنها را مجزا و مستقل از حقیقت یگانه پنداشتند به شرک وارد آمدند اما قلبی حقیقت یگانه را باور داشتند و آنان را تجلی‌های همان حقیقت یافتند پس اینان رستند.

" يا صَاحِبِ السَّجْنِ اَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ اَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ " ای دوستان زندانی من ، آیا رب‌های پراکنده بهتر است یا خدای واحدی که بر همه چیز مسلط است؟!

سوال: آیا شیطان نیز از تجلیات است؟

جواب: او سایه‌ای از تجلی مخرب است که نقش منفی این سناریو را عهده‌دار است . حیطة فعالیتش توهم است و ظلمت. از او برحذرباشید و به جریان مثبت پیوند خورید. مفهوم عاقبت‌بخیری همین است. بالاخره مضل هم از اسماء الهی است!

در هستی چیزی و کسی جز خدا حقیقت ندارد. آنچه که شما به ظاهر می‌بینید سایه‌هایی است که برایتان در دنیا باور کردنی نمایان کرده است. از ظلمت خارج شوید تا به نور برسید. رویت این حقیقت به این خروج بستگی دارد . اینجا عجب تاریک است!

سوال: با پادشاهان و رؤسای دنیا چه باید کرد بسیاری ستمکارند؟

جواب: آنها کار خود را می‌کنند. تو نیز کار خود را کن . خداوند نتیجه‌ای را که می‌خواهد به نقطه دلخواه می‌رساند. انذارها کار خودش را خواهد کرد! نقشه خدا کاملاً حساب شده است! "ان کیدی متین"

سوال: قدرتمندتر از همه کیست؟

جواب: آنکه مملو از روح الهی است چه روح خدا از خدا جدا نیست و اینچنین کسی در جَنبِ الله قرار گرفته است! مراقب باشید در جنب الله دست به ظلم نزنید که بسیار زشت است! تا "یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله" نگوئید!

سوال: چرا با آنکه انسان از همه موجودات طبقات بالا ضعیفتر بنظر می رسد کانون توجه شده است؟

جواب: شما چیزی دارید که بسیاری از آنان، از آن بی بهره اند خداوند در شما روح الهی خویش را دمیده است. و روح از امر قدرتمندی است. آنها می دانند که این دانه ارزشمند در وجود شما کاشته شده است بنابراین پلیدان، حسادت و مقابله با شما را در رأس برنامه خود قرار داده اند چرا که خوب می دانند که با تمام قدرت شان نه توانایی تولید روح را دارند و نه توانایی از بین بردن آن را! چه روح الهی نه تولید شدنی است و نه از بین رفتنی! پس قدر خود را بدانید که در وجود شما گوهری نایاب و ارزشمند قرار گرفته است. پس فقط بنده خدا باشید و من دون الله را کنار بزنید. این پیام همه انبیاء و اولیاء و معلمین الهی است.

سوال: آنچه در مورد "الحمد لله" گفتید آیا در ذکر "استغفرالله" و معانی خاص آن نیز قابل بیان است؟

جواب: تمامی اذکار خدا، زنده اند. ما ذکر مرده نداریم! پس "استغفرالله" نیز یک ذکر زنده است و مظهري دارد در زمین بنام سید الاستغفار. بدون این ذکر زنده و اخذ مجوز آمرزش از او، ورود به قلمروهای اعلی امکان پذیر نیست.

"أَسْتَغْفِرُ اللهَ" چون یک صافی عمل می کند و اجازه نمی دهد تا ناخالصی ها و ویروس ها به عوالم پاک بالا راه یابند، تا سالکی وارد چشمه "استغفرالله" نشود هر ارزش پاک و مطهری بر او حرام است و هیچ سرّی از اسرار در او جریان نمی یابد! و چون جریان اسرار پاک است پس فقط در مجرای پاک جاری می شوند. "هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ".

سوال: آیا شما این تجلیات ارزشمند را دیده‌اید؟

جواب: دیدن من چه بکار شما می‌آید؟ به فرض حتی اگر بگویم آری باز به دردتان نمی‌خورد! شما خود باید با آنان روبرو شوید تا در وجودتان جریان یابد.

سوال: چگونه با آنان روبرو شویم؟

جواب: آنقدر از سر اخلاص ندای شان کنید تا بیایند. و می‌آیند ولو در رویایتان! زیرا آن مظاهر برای همین در زمین‌اند. آنها مظهر نجات‌اند.

سوال: آیا امام زمان (عج) یک امام خشن، انتقام‌جو و خونریز است؟

جواب: حضرت ولی‌عصر (عج) یک حکیم مهربان و دلسوز است. رسالتش نجات مردم است و برپا نمودن اوامر الهی. خونریزی وحشیانه کار بشر است که هر روزه در سراسر جهان اینکار را می‌کنند. جنگ او یک جنگ حکیمانه است برای نجات مستضعفان. اگر خونی ریخته شود باعث اش جهالت و نادانی خود بشر است. امام علی (ع) در مورد آن بزرگوار می‌فرماید: "قَدْ لَيْسَ لِلْحِكْمَةِ جُنَّتُهَا" سپهر حکمت را بر خویش پوشیده است. پس او حکیمی است که با حکمت الهی، امر خدا را به پیش می‌برد.

سوال: آیا زمان ظهور مشخص است؟

جواب: مشخص است اما کسی جز خدا از آن آگاه نیست هر چند روح‌های بزرگ و مقربین، آن را نزدیک می‌دانند. بسیار نزدیک! "و تَرَاهُ قَرِيبًا".

سوال: آیا مسیح (ع) و یا پیامبران بزرگ دیگر زنده می‌شوند و می‌آیند؟

جواب: آنها هم اکنون هم هستند! چرا فکر می‌کنی که انبیاء و اولیاء عظام زنده نیستند؟! آن کسی که این معنا را نمی‌فهمد زنده نیست نه آنان! آن بزرگواران هم اکنون نیز دست‌اندر کار وظایف الهی خویش‌اند. مگر می‌شود دوستان خدا مرده باشند و شما زنده! این تصور را از ذهن خود پاک کنید آنان زنده‌اند و دست‌اندرکار. آنان زنده به حیات طیبه‌اند. "فَلَنُحْيِيَنَّهَا حَيَاةً طَيِّبَةً".

سوال: حیات طیبه کدام است؟

جواب: وقتی کسی را پذیرفتند و پرده بر افتاد عالم حیات طیبه را خواهد دید جایی که هیچ مرگی در آن راه ندارد! پس تلاش کنید و حیات طیبه را نشانه روید که این چنین انسانی هوشیار و الهی است غیر از این باشد یک بازنده است .

سوال: فرق روح با نفس چیست؟

جواب: کدام روح و کدام نفس؟ اگر منظورت آنچه در انسان به وقوع می پیوندد ، باشد باید بدانی هنگامی که روح الهی در تماس با قالب تو قرار می گیرد در کشاکش آندو در روند طبیعت ، خودیت تو که همان نفس است شکل گرفته ، ساخته می شود . برای همین است که می گویند نفس، جسمانی الحدوث اما روحانی البقاء است و چون روح جاودانه است پس تو نیز جاودانه ای! نگران جاودانگی ات نباش ، بلکه نگران این باش که کجا جاودانه می گردی!

سوال: مگر چند روح است که گفتید کدام روح؟

جواب: مگر قرآن نخوانده ای!

کلمات روحی ، روحنا ، الروح ، روحا ، روح القدس ، روح الامین و هر کدام بار معنوی خود را دارند و اشاره به نکته و نکاتی .

سوال: آیا خداوند را می توان دید؟!

جواب: دیدار و لقاء خداوند از ضروریات است انکار آن کفر است و آیات بسیاری در قرآن بدان اشاره کرده است اما باید بدانی ذات باری تعالی نادیدنی است و جمله "لن ترانی" اشاره به ذات می نماید. اما اسماء الله به اذن الله بله ، برای هر که بخواهد آنطور که بخواهد. مظهر الله جل جلاله که جامع جمیع اسماء است نیز چنین می نماید. ان شاء الله. معانی لقاء الله چنین نمایان آمده البته معانی بلند دیگری نیز بر آن مترتب است . به نظر می رسد که میزان قرب انسان منتخب نیز در کیفیت آن موثر است. البته "ان کثیراً من الناس یلقاء ربهم لکافرون" بسیاری از مردم به دیدار پروردگارشان کافرند!

"فَتَذَرِ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا".

کسانی که به دیدار ما امید و اعتقادی ندارند و به زندگی دنیا دلخوش گشتند و به آن اعتماد کردند و کسانی که از آیات ما غافل شدند همه آنها جایگاهشان آتش است آن هم بخاطر دستاوردشان!

"مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ".

آنکه به دیدار خداوند امید و اعتقاد دارد بدانند که دیدار خداوند آمدنی است.

سوال: این نفسی که بسیار مهم و اساسی است پس چرا الهیون مبارزه با آن را ترغیب می‌کنند؟

جواب: آن نفسی که تو را به مبارزه با آن دعوت می‌کنند نفس اماره است نه خودیت تو! این نفس که در تماس با روح الهی ساخته و پرداخته می‌گردد هویت تو، شخصیت و خودیت توست و بسیار مهم است! برخی آن را روح انسانی نامیده اند. وقتی روح الهی به سوی معشوق خویش پرواز کند و کالبد خاکی تو نیز به خاک رود، آنچه از تو، به خودیت شناخته می‌گردد همان نفس توست پس بکوش تا نفس خود را نفس مطمئنه سازی.

سوال: آیا خداوند نفس هم دارد؟

جواب: بله، مگر در قرآن ندیده‌ای آنجا که می‌فرماید: "يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ" خداوند شما را از نفس‌اش برحذر می‌دارد و نمی‌گوید از روحش، همچنین آنجا می‌فرماید: "كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ" بر نفس خویش رحمت را واجب فرمود - البته کیفیت و چگونگی این نفس مقدس را، خود عالم است چه او کامل مطلق است و از هر ضعف و نقصی منزّه و میرا است. "سبحان الله".

سوال: این گنج چیست که همه از قدیم الایام تا کنون بدنبال آنند؟

جواب: گنج واقعی خود انسان^۱ است. خودتان را از زیر آوارها بدر آورید.

۱- دقت کنید، گفته شد خود انسان نه انسان! این خودیت با منیت متفاوت است. خودیت حقیقی همان نفس مطمئنه است.

سوال: ترجمه قرآن شما بسیار روان و دلچسب است اما داستان ربوبیت غامض و پیچیده است . چرا آنرا هم روان ننوشتید؟!

جواب: داستان ربوبیت برای خواص است آنها که مایه‌های قلبی دارند و دغدغه‌های الهی هیچگاه رهاشان نمی‌کند. بهر حال همان را نیز به فردیت خود منتسب نمی‌کنم خواست خدا اینگونه بوده است.

سوال: نفس مطمئنه چگونه بدست می‌آید؟

جواب: وارد اقلیم بی‌نهایت عشق و تسلیم شو .

سوال: اقلیم عشق و تسلیم کجاست ؟

جواب: منطقه امنیت . همانجایی که " **لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** " (هیچ خوف و اندوهی بر آنها نیست) . همانجایی که امام علی (ع) فرمودند: هر که همسایه خدا شد در امنیت قرار گرفت. **مَنْ جَارَ اللَّهَ ءَامِنٌ** اگر همسایه شدید ان شاء الله ، حق همسایگی را به جا آورید، چه این شمائید که از او بهره می‌برید و او بی نیاز و غنی است !

سوال: آیا صلوة همین است که ما به عنوان نماز می خوانیم ؟

جواب: این نمازی که می خوانیم نمادی از صلوة است . صلوة خود از تجلی‌ها و اسماء الهی و زنده است همچون سلام. هم عدد سلام هم هست ! چه کسی می‌تواند ادعا کن که من کما هو حقه **صلوة** خدا را بجا آورده‌ام غیر از خودش ! می‌فهمید که چه می‌گوییم؟ پس تا می‌توانید از آن غافل نشوید!

سوال: آیا شما جریان هدایت الهی را خوانده‌اید؟

جواب: بله آن را هم خوانده‌ام هم دیده‌ام . در آن نکته‌ای که خلاف وحی و قرآن باشد یافت نشد خدای عزوجل ان شاء الله به گوینده بزرگوار آن خیر جزیل عنایت فرماید. هر چند با ایشان در این عالم ظاهر گفتگویی نداشته‌ام اما ایشان را آسمانی ، بزرگ و محترم می‌شمارم.

شنیدن آن گفته‌ها توحید انسان را قوی می‌کند. بسیاری از گفته‌ها و تمثیل‌ها گویی گفته‌ها و تمثیل‌های خود من بوده است!

سوال: آیا کتاب خاصی را توصیه می‌کنید؟

جواب: من فقط القرآن الکریم را توصیه می‌کنم. هر بار که آنرا بخوانید با نکات تازه‌تر و عمیق‌تری روبرو خواهید شد البته آنچه که در خدمت وحی است نیز خواندنی است چون جدا از آن نمی‌باشد! پس وحی خدا را از آدم تا خاتم صلوات الله علیهم رها نکنید که هلاک می‌شوید. و به آنچه قبل از او نازل شده است ایمان بیاورید و به آخرت یقین داشته باشید. "الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ" و کلام خدا را گوش کنید "وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِي الدِّينِ" در دین فرقه فرقه نشوید که دین خدا یکی است.

"إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ".

"در حقیقت این دین شما، یک دین واحد است و من پروردگار شمایم پس از من پروا داشته باشید."

سوال: من در رویای خود، شما را با دو بال دیدم که فرود آمدید وقتی پرسیدم کجا بودید، گفتید ماموریت داشتیم، مگر شما مامور به امرید؟

جواب: همه به نوعی مأمور به انجام وظایفی هستیم که برای آن آمده‌ایم. "أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا" "آیا پنداشته‌اید شما را بیهوده آفریده‌ایم" اگر کسی در انجام وظایفش قصور و تقصیر نماید حق تعالی را به جا نیاورده است. ما هیچ کار خیری را به خود نسبت نمی‌دهیم. همه کاره خداوند تبارک و تعالی است. ما بندگان هستیم که محتاج رحمت پروردگار عالمیان هستیم. البته این را بدانید که رویاهایتان برای خودتان است!

سوال: آیا شما گناه کرده اید؟

جواب: فراوان، اما آنکه گناه می‌کرد با استغفار مُرد. و با استمرار استغفار، هر روز چیز دیگریست. اما این را بگویم که هیچ‌گاه از گناه کسی نپرسید که این خود گناهی بزرگتر است! پس بروید با استغفار چیز دیگری بشوید. "إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا" چه خدا تمامی گناهان را می‌آمرزد.

سوال: من احساس می‌کنم خداوند در وجودم آشیانه دارد آیا این احساس درستی است؟
جواب: احساس غلط نیست اما کامل هم نیست. خدا در همه جا حضور دارد و بر هر چیزی محیط است. ناگفته نماند که انسان کامل، بزرگ تجلی خداوند بر زمین است.

سوال: آیا چنین انسانی هم اکنون هم هست؟

جواب: بله، بدون شک، اگر نباشد زمین اهلش را فرو خواهد برد. به احترام و عظمت اوست که شما به راحتی در زمین نفس می‌کشید و راه می‌روید. از غفلت بیرون بیایید و هوشیار شوید.

سوال: چه کار کنم تا دنیایم از نظر مادی و موقعیت خوبتر شود؟

جواب: آدرس را اشتباه آمده‌اید! شما باید بروید به کلاس‌های کسانی که مدعی اند کلیدهای موفقیت دنیا و دنیا طلبی را در دست دارند! همانهایی که پول هنگفتی به جیب زده‌اند و استفراغ چند تئوریسن خارجی را آن هم بصورت نپخته به خورد خلق الله می‌دهند! همانهایی که تلاش می‌کنند تا معنویت را به پای خواسته های مادی ذبح کنند! هم آنهایی که رمال‌های مدرن‌اند!

اینجا فقط حرف از خدا و کلام خداست سخن از بشریتی است که در منجلا ب دنیا طلبی دست و پا می‌زند هر چند چیزی هم نداشته باشد! به سراغ من اگر می‌آیید آرزوهای طول و دراز بیهوده و دنیا طلبی را زیر پا بگذارید و بعد بیائید و الا هیچ چیز نصیب‌تان نمی‌شود حتی یک آرامش نسبی! تازه شاید چیزهایی را هم که به آن چسبیده‌اید از دست بدهید! ما می‌گوئیم پرواز کن، تو از لجن‌های مرداب می‌گویی و می‌خواهی...!

البته این بدان معنا نیست که کسی چیزی برای خوردن و نوشیدن و سکنی گزیدن نداشته باشد بلکه باید بفهمی تو از این چیزها و از سیر و عدس فراتری، این آنها هستند که باید در خدمت تو باشند نه تو در خدمت آنها! خداوند رزق همه موجودات را بر عهده گرفته است. "مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا" تو به اندازه وسع خود تلاش کن و بقدر رفع نیاز بهره‌مند شو! کار اصلی تو عروج است، چه زمان، زمان عروج است! کاش می‌دانستی که چقدر وقت تنگ است! کاش می‌دانستی چه چیزهای ارزشمندی برای تو گذاشته‌اند!

سوال: وقتی شما در جلسات غرق در عالم دیگری می شوید ما را هم با خود می برید بی آنکه بدانیم. گویی کس دیگری سخن می گوید در این هنگام شما که هستید؟!

جواب: خود تو هستم . ولی تو نیستی . من خود هستم . تو هم خود باش تا وحدت را تجربه کنی و از کثرت رهایی یابی ! پس به خود آی ! **و قُوا أَنْفُسَكُمْ** خودیتان را حفاظت کنید.

سوال: چرا زمان جلسات اختصاصی یا حتی عمومی تان مشخص نیست مثلاً هفتگی یا ماهانه در روزها و ساعات مشخص ؟

جواب: چون من مشخص کننده جلسات نیستم. هیچ چیز آن در دست من نیست. همه چیز در یدالله است. من هم چون شما تابع ام! چه صبح باشد چه عصر و چه نیمه شب ، چه در شهر باشد چه در بیابان ! چه یکی دو ساعت باشد چه دوازده ساعت! شما که تجربه کرده اید !

سوال: کتابهای عرفانی زیادی خوانده ام . چه خارجی چه داخلی . اما چراگاهی حرفهای اهل حقیقت متناقض است؟! در حالیکه طبق گفته شما حقیقت یکی بیش نیست ؟

جواب: تناقضی در کار نیست. باید ببینی که آنها از کدام یک از طبقات آسمانی و لایه های آگاهی سخن می گویند. مثلاً آنکه به حقیقت می گوید "**لَيْسَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ**" در وجود جز الله نیست، در اعلی درجه قرب قرار گرفته است پس این سخن برای کسی که در لایه های ابتدایی آگاهی قرار گرفته باور کردنی نمی نماید. زیرا چنین شخصی در و دیوار و درخت و حیوان و می بیند ! طبقات را سیر کنید تا تناقض نبینید. زیرا هر لایه ای از آگاهی زبان و منطق خاص خویش را داراست . بدانید که عرفان نظری نجات بخش نیست فقط ذهن شما را پر از واژه و اصطلاح می کند آنچه نجات بخش است عرفان عملی و سیر و سلوک خود

شماست البته با معلمی الهی ! تا کی می خواهید از دیده های دیگران سخن بگوئید؟! خود راه بیافتید تا ببینید! تا کی می خواهید فقط داستان پرواز عقابها را در گوش یکدیگر زمزمه کنید خود به پرواز در آید! شاید برای شما تصویرهای جدیدی گذاشته اند که حتی دیگران هم ندیده باشند!

سوال: آیا مؤمنان، عصیان و نافرمانی می‌کنند؟

جواب: بله در بسیاری از جاها این دیده شده است. حتی قرآن به پیامبر می‌فرماید: اگر آنها نافرمانی کردند بگو من از عملکرد شما بیزارم! "وَأِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ" و این آیه در شأن همین مؤمنین محترم است نه کفار! بروید در سوره شعرا به آیات قبل آن دقت کنید! ... در تاریخ هم نمونه‌هایی وجود دارد مثلاً در جنگ احد، آیا مراقبت از دره را مؤمنین رها کردند یا کفار؟!

سوال: شما در داستان ربوبیت گفته‌اید که هر کس جریان ربوبی خاصی دارد آیا این نکته به طبقات آسمانی مرتبط است؟

جواب: بله، هر کس از هر جا و هر اسمی که آمده به همانجا بر می‌گردد... ما که می‌گوئیم "إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ" شما را نمی‌دانم که چه می‌گوئید؟!

سوال: من نیز همین را می‌گویم که شما گفتید، خوب است؟!

جواب: اگر حقیقتاً بگویی پس خوشا به‌حالت نسبت به آنچه که گفته‌ای!

سوال: یک نکته از "إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ" بگوئید که تاکنون نشنیده باشیم؟!

جواب: همین که گفتی "إِنَّا لِلَّهِ" به جاودانه بودن خود اقرار کرده‌ای چه خدا جاودانه است! و چون گفتی "إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ"، مرگ را زیر پا گذاشتی چون در خدا مرگ وجود ندارد و همه حیات است! البته این آیه به قوس نزول و صعود نیز اشاره دارد و ما بین آن طبقات بسیار است.

سوال: از وقتی ترجمه قرآن شما را خوانده‌ام نتوانستم ترجمه ای دیگر را بخوانم با آنکه از قدیم با قرآن مانوس بوده‌ام این از کیست؟

جواب: از لطف خدای لطیف است ارتباطی به فردیت من ندارد! البته من خطاهای احتمالی در ترجمه را می‌پذیرم و از خدا طلب آمرزش می‌کنم. این شاء الله در چاپ‌های بعد هر بار روان‌تر و دقیق‌تر خواهد شد.

سوال: معلم یا معلمین الهی که از آن سخن گفتید چه نشانه‌هایی دارند؟

جواب: خداوند برای هر قومی در هر دوره‌ای معلمینی قرار داده که با زبان همان قوم سخن می‌گویند و در میان همان قوم زندگی می‌کنند. از جمله ویژگی‌هایشان این است که

آنها باذن الله راهنمایی کنندگانی هستند که برای بیان راه خدا و کلام خدا و پیامبرانش **صلوات الله عليهم** هیچ دستمزد و پاداشی طلب نمی کنند و حتی انتظار تشکری ندارند. و ارتزاقشان از دسترنج خودشان است. آنها به لطف خدا هوشیار و بصیرند و اطلاعات مورد نیازشان را بخاطر اتصال آگاهانه‌ای که با روح الهی دارند از آن دریافت می کنند. آنها هیچ کار خیر و خارق‌العاده‌ای را به فردیت خود نسبت نمی دهند و همه را منتسب به خدای تبارک و تعالی می دانند، آنها شرح صدر دارند پس هر مشتاق لایقی را در این راه با مهربانی پذیرایند و به گناهانشان نمی نگرند بلکه مشتاق هدایتشان‌اند. آنها عاشق پروردگار خویش‌اند و نشانه این عشق آن است که به مخلوقات او خدمت می کنند. خودخواه نیستند خدا خواهند و دغدغه آنها قرب هر چه بیشتر به ذات باری تعالی است. آنها لجاج و یکدنده نیستند و دعوت به حق و عدالت را به راحتی می پذیرند. آنها کلامشان نافذ است چون خداوند از زبانشان سخن می گوید. آنها تواضع و فروتنی دارند و آنکه نزد ایشان بیاید احساس آرامش و امنیت می کند مگر شیطان صفت باشد! معلمین الهی هیچگاه به فردیت خود دعوت نمی کنند و همواره دعوتشان به سوی پروردگار متعال است. آنها اهل عمل‌اند و این عمل از جانب خداست که از طریق ایشان اعمال می شود و برای همین است که کلامشان در روح‌ها تأثیرگذار است و چشم‌ها را گریان می کند. آموزش‌های آنان چون ریشه در حقیقت دارد چنان قوی است که هر کس آن را دریافت کند حتی در زمان تنهایی‌اش از آن فرار نتواند! آنها همواره در راه خدای حی و قیوم آماده‌اند. آنها شجاع‌اند چه هنگامی که در کار باشند و چه هنگامی که به سکوت نشسته باشند! و جز از خدای خالق ترس ندارند! آنها خریدنی نیستند چون قبلاً خود را به خداوند فروخته‌اند و خدا صاحب آنهاست! آنها به لطف پروردگارشان راه‌های آسمان را می شناسند برای همین است کاروانی را در اختیارشان گذارده‌اند تا به مقصد برسند! آنها دسیسه‌های شیاطین را می شناسند و از آنجا که بندگان گرامی و مخلص خداوندند، شیطان هیچ سلطه‌ای بر آنان ندارد! خشنودی پروردگار سرلوحه‌ی کارشان است و دوری از او را عذابی الیم می دانند. آنها چون با خدا هستند لذا از همین جا در بهشت‌اند و همواره در منطقه امنیت ایستاده‌اند! آنها برای دیگران قابل شناسایی نیستند و فقط برای آن دسته که برایشان ماموریت دارند قابل شناسایی‌اند! آنها

هیچ کس را مجبور به پذیرش ایمان نمی‌کنند چون می‌دانند مسیر الهی با عشق طی‌شدنی است! پس آنهایی که نسبت به معلمین الهی در شک و تردید به سر می‌برند در حقیقت خود را از سلوک بی‌بهره کرده‌اند و چون از دایره نجات خارج شوند خود را نادانسته به ولایت شیطان سپرده‌اند زیرا عهد عملی خود را شکسته‌اند! البته آنها که مدتی آموزش الهی گرفته‌اند ولی بعد راه معلمین الهی را رها نمودند، وضع‌شان به مراتب خطرناک‌تر از آنهایی است که هیچ‌گاه این آموزش‌ها را دریافت نکرده‌اند! چون حق معلم الهی را ادا نکرده‌اند! آموزش گرفته‌اند و پشت‌سر انداخته‌اند و آنکه حق معلم الهی‌اش بجا نیاورده بی‌شک حق پروردگار را هم بجا نخواهد آورد! اینچنین اشخاصی چون راهزنانی مانند که در حقیقت به عاقبت خود دستبرد زده‌اند! و همان آموزش‌ها بجای نجاتشان مایه عذابشان خواهد شد!

معلمین الهی سخت‌گیر نیستند آنها حمایت‌کننده‌اند و همواره در تقویت روح طالبین می‌کوشند. آنها در هر زمان مناسب حتی اگر ظاهراً از طالبین دور باشند آنان را از طریق روح الهی خویش تقویت می‌کنند. ولو در رویاهایشان! تا در راه خدا از لغزش‌های احتمالی مصون بمانند.

معلمین الهی حتی اگر باذن الله دست به امتحان یا تنبیه طالبی بزنند در حقیقت رشد بیش از پیش او را مدنظر دارند. و این کار از سر کینه و بغض نیست! چه آنها در راه خداوند از این صفات رذیله به لطف الهی خالی گشته‌اند.

معلمین الهی هیچ‌گاه از کلام خدا عدول نمی‌کنند و بدعت‌گذار نیستند و تمام تعالیم‌شان در خدمت "لا اله الا الله" است و به تمامی پیامبران خدا به دیده احترام می‌نگرند.

آنها آنچه را که برای قرب الهی باید، همان را می‌گویند. معلمین الهی به تشویش‌ها و تردیدهای طالبین دامن نمی‌زنند بلکه همواره آنها را به یگانه بینی و توحید فرا می‌خوانند مگر آن کسانی که شک و تردید را پیشه‌ی خود سازند که در این صورت به شک و تردیدشان دامن زده می‌شود! چون این آتش را خود در خرمن خود انداخته‌اند! غالباً این دسته نتوانسته‌اند خود را از غرور و تکبر رهایی بخشند زیرا خود را هدایت یافته پنداشته‌اند و از دیگران برتر می‌شمارند!

معلمین الهی هیچگاه کسی را به بیگاری نمی‌کشند و دعوت نمی‌کنند که در خدمتشان باشند! البته به شدت دقت می‌کنند تا همه‌ی طالبین تعالیم الهی را جدی بگیرند و به آن عمل کنند.

معلمین الهی نه کاهن‌اند نه مجنون و نه رمال! با آنکه باذن الله دانشی ارزشمند دارند اجازه نمی‌دهند کسی از آنها سوء استفاده کند و تعالیم مقدس‌شان را در خدمت دنیا طلبی بگیرد!

آنها شاگردان توحیداند، شاگردان خدایند که مورد تأیید قرار گرفته‌اند پس همواره عشق و تسلیم را برابر خداوند بزرگ، تبلیغ و ترویج می‌کنند.

معلمین الهی به جنگ و ستیزهای فرقه‌ای دامن نمی‌زنند اصلاً به چنین مباحث غیر توحیدی وارد نمی‌شوند! زیرا وحدت بین‌اند و می‌دانند که دین خدا یکی بیش نیست. آنها همواره عاشقانه در برابر حق تعالی تسلیم‌اند.

هدایت‌گر معلمین الهی، خودباری تعالی و روح الهی اوست. **"وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ"**.

معلمین الهی همواره در استغفار و ترویج آن می‌باشند چه بدون آن، ورود به عالم پاکی‌ها محال است. معلمین الهی به ذکر و یاد خدا و مراقبت از آن بسیار اهمیت می‌دهند و تلاششان این است که اذکار الهی از زبان گذشته، در اعماق وجود جریان یابد. معلمین الهی در دوره‌های دنیا طلبی فزاینده، مخالفان بسیار دارند چه این مخالفان، مرگ خود را در تعالیم آنها می‌دانند. معلمین الهی یاران اندکی دارند. اما همان اندک چون براده‌های آهن به دورشان حلقه‌زده و از مغناطیس الهی ارزشمندشان بهره‌مندند و هیچگاه آنها را رها نمی‌کنند حتی در خواب و رویاهایشان! معلمین الهی نیز درجات دارند و هر کس موظف است به جلوی خویش بنگرد! **"لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ"**. (برای هر قومی یک هادی است.) آنها نسبت به هم حسادت ندارند چون خود را در وحدتی می‌یابند که در خدمت رب‌العالمین قرار گرفته‌اند پس خرسند و شادمان‌اند!

معلمین الهی از مقام‌های دنیوی دوری می‌گزینند مگر آنکه امر پروردگار متعال آنها را به کاری وادارد و الا در گمنامی کارکردن برایشان نعمتی بزرگ است.

معلیم الهی از تعریف و تمجید دیگران نسبت به خود بیزارند اما از تمجید و ستایش خدای سبحان سراپا پر از شوق می‌شوند.

معلیم الهی از شرک و انواع آن بیزارند همچنانکه خدای تبارک و تعالی بیزار است.

معلیم الهی از مرگ نمی‌هراسند زیرا آنها قبلاً مرده‌اند!

معلیم الهی لزوماً ریخت و شکل و هیئت رسمی ندارند آنها بسیار ساده‌اند و ساده زندگی می‌کنند و در عین حال بسیار پیچیده و غیرقابل پیش‌بینی‌اند!

معلیم الهی با کلام وحی مأنوسند و همواره از آن لذت می‌برند کلام وحی را با جان و دل می‌شنوند و تدبیری حضوری دارند. و چنانچه امام علی (ع) می‌فرماید:

"و هذا القرآن إنما هو خط مسطور بين الدفتين ، لا ينطق بلسان ، ولا بُد له من ترجمان و إنما ينطق عنه الرجال". "و این قرآن فقط خط‌های سطر به سطر نوشته شده‌ای است که بین دو جلد قرار گرفته و به زبان سخن نمی‌گوید! پس ناچار آن را مترجمی باید بدانید که رجال از آن سخن می‌گویند!"

سوال: چرا شما هیچگاه از سیاست سخن نمی‌گویید؟! نکند معتقدید که سیاست از دین جداست؟!

جواب: شما هر جا که می‌روید شیطنت تان را با خود می‌برید! اتفاقاً حرفهای من سیاسی است منتها نه از جنس سیاست مدارانی که تو می‌شناسی!

سوال: چرا ما باید کار خوب بکنیم؟ آن هم در دنیایی که همه دستشان در جیب یکدیگر است! و برادر به برادر رحم نمی‌کند؟!

جواب: اجباری در کار نیست می‌توانید کار بد کنید! مگر تا بحال نکرده‌اید؟! اگر کرده‌اید، سزایش را هم یا دیده‌اید یا می‌بینید.

همچنان که اگر کار خوب کنید پاداش آن را نیز دریافت خواهید کرد البته چندین برابر! حال خود انتخاب‌کن با سیستم هستی همراه می‌شوی یا خلاف جهت رودخانه حرکت خواهی کرد؟!

سوال: اما رودخانه‌ای که من می‌بینم همواره به سوی بدی و ستم در حرکت است!
جواب: تو با سیلاب دنیا و دنیا طلبی هم آواز شده‌ای نه با جریان پاک حقیقت! این سکه دو رو دارد از "نشأه اولی" در آ و به "نشأه اخری" وارد شو! عکسی که در شبکیه چشم تو می‌افتد حقیقت‌اش برعکس است این حقیقتی که گفتم جدا از واقعیت عکاسی است! جور دیگر هم می‌توان دید! رودخانه بزرگ را بیابید و خود را از مرداب به آن بیاندازید.... چرا همیشه زوم می‌کنی، لانگ‌شات بگیر، کسی که کلوزآپ‌اش، لانگ‌شات است و یا لانگ‌شاتش یک کلوزآپ است در حقیقت همو فیلمبردار تمام عیار است!

سوال: عرش کجاست؟

جواب: اگر حقیقتاً ایمان بیاوری، قلب توست! "قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ".

سوال: کرسی کجاست؟

جواب: شاید قالب مطهر المومن است که روح الهی بر آن مسلط است! البته عرش و کرسی فقط در عالم اصغر نیست که در عالم اکبر است. تصویر آن در عالم اصغر افتاده است! پس اگر حلقه مفقوده را بیابی عالم اصغر و اکبر را در وحدت خواهی دید!

سوال: حلقه مفقوده کدام است؟

جواب: اینکه بفهمی که حقیقت به اوست و خودیت تو به اوست که ارزش پیدا می‌کند! این معنای دیگری از "وَجْهَ اللَّهِ" است.

سوال: پس وجه الله، یک آدم است؟!

جواب: بله، ولی نه هر آدمی! ... پس پنداشته‌ای یک بخار موهوم در هواس! مسلم است که وجه‌الله انسان کامل است! این نکته را امام سجاد (ع) در حدیثی تصریح فرموده‌اند:
"نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ".

سوال: اولیاء الهی چگونه از کاذبین متمایز می‌شوند؟

جواب: در موعد خاصی، به آنها گفته می‌شود آرزوی مرگ کنید اگر راست می‌گویید!
"فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ" وقتی حقیقتاً دست‌ها را به آسمان بلند کردند و یا ممیت گفتند از این ورطه جهش می‌کنند! و داستان محیی شروع می‌شود! اما اگر این مهم نتوانستند باید برگردند به آخر صف! و اینان کاذبین‌اند!

سوال: آیا یوسف (ع) در چاه افتاد؟

جواب: قرآن می‌فرماید "غَيَابَتِ الْجُبِّ". یک سیاه‌چاله! تازه بعد از آن اسارت است! و بعد از آن سجن! و در آخر است که می‌گوید: "انِي حَفِيظٌ عَلِيمٌ"! این یک برنده واقعی است چون صبر جمیل کرده است "وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَ لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ".

سوال: این چه پیراهنی بود که یوسف برای پدر فرستاد و چشمان او شفا یافت؟

جواب: تو چه فکر می‌کنی؟

سوال: فکر می‌کنم همان پیراهن خونین بود، نبود؟

جواب: خیر، آن پیراهن که به خون دروغین آغشته بود در همان اول کار توسط برادران یوسف (ع) به حضرت یعقوب (ع) داده شد!! اتفاقاً همان پیراهن باعث کوری‌اش شد نه شفا! ... پس بدنبال پیراهن دوم بگردید! پیراهن شفا! پیراهن آبرو و طهارت و پاکی، هر چند که پاره شده باشد! پیراهن معصومیت و بازگشت به سوی خداوند حی و حاضر! همان که برهانش را دید! بروید دوباره بگردید تا آن پیراهن را بیابید تا چشمانتان شفا یابد و ببیند آنچه را که باید ببینید! خوشا به حال کسی که او را با خلعت توبه و پاکی و طهارت به حضور پروردگار بیاورند! خوشا به حال او!

سوال: تا به حال چهار پنج وجه از قصه یوسف (ع) را به ما گفته‌اید آیا وجوه دیگری باز هست؟

جواب: چرا نباشد؟ بارها گفته‌ام که کلام خدا محدود نیست ریشه در لایتنهای دارد! کلامش را "كَمَا هُوَ حَقُّهُ" خودش می‌داند!

سوال: آیه "أَنْبِيَّيْنَا أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ" در مورد قصه موسی (ع) بسیار تأکیدی است! گویی عظمتی روبروی اوست!

جواب: باید باشد! چون خداوند بی‌واسطه با او سخن می‌گوید! این از نظر شما عجیب است؟!

سوال: خیلی عجیب است!؟

جواب: برای چون موسی که کلیم الله است همانطور باید باشد! مگر موسی (ع) را دست کم گرفته‌اید؟! خداوند در قرآن درباره او می‌فرماید: "إِصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي": "تو را برای خودم ساختم" پس او خاص است و آیاتش نیز این چنین خاص بنظر می‌رسد!

سوال: چرا در سوره شعرا پیامبران یکی یکی می‌آیند و می‌گویند "فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا" حرمت خداوند را نگهدارید و از من اطاعت کنید چرا نمی‌گویند از خدا اطاعت کنید؟! **جواب:** این، آن من است! این من نیست! این أنا کجا و آن أنا کجا!

بارها گفته‌ام زنده، زنده می‌خواهد تا از او تبعیت کند! حتی فقها هم می‌گویند تقلید از میت جایز نیست! همواره باید هوشیار بود که خداوند در کجا حضور می‌یابد! و تجلی می‌گیرد! قرآن در مورد رسول الله (ص) می‌فرماید: هر کس با تو دست بیعت دهد با الله دست بیعت داده است. همچنین می‌فرماید: تو تیر نیانداختی بلکه الله انداخت! "أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ" القرآن!؟

سوال: آیا تجسم اعمال حقیقت دارد؟

جواب: بله، هر عملی که انجام دهید صورتی دارد که تجسم خواهد یافت. "فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ" و "مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ".

هر کس به اندازه ذره‌ای خوبی کند آنرا خواهد دید! و هر کس به اندازه ذره‌ای بدی کند آنرا خواهد دید! حتی سعی و تلاش شما نیز دیدنی است "وَأَنْ سَعَيْهِ سَوْفَ يُرَى" پس مراقب اعمال خود باشید تا وقتی تجسم می‌یابند از آنها وحشت نکنید! اعمال صالح شما یاران

خوب و با وفای شمایند! که دیدنی هستند! آنها موجودند و شما در دارالعمل به آنها وجود بخشیده‌اید! پس با موجوداتی که ساخته‌اید سر کنید! "فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ".

سوال: خدایی که ارحم الرحمین است چرا خود را ذوانتقام و شدید العقاب معرفی می‌کند؟

جواب: این بستگی به تو دارد که با کدام بخواهی روبرو شوی! سیستم هستی یک سیستم هوشمند و متعالی است. وقتی سیئه مرتکب شوی تمام جریان‌هایی که به سوی

تو شکل می‌گیرند ذوانتقام و یا شدیدالعقاب جلوه می‌کنند و به آن منجر می‌شوند و هنگامی که با ایمان و عمل صالح، حسنه انجام می‌دهی تمام جریانها، چون رحمت، تو را در آغوش خواهند گرفت. و با ارحم الراحمین روبرو خواهی شد!

این جهان کوه است و فعل ما ندا / سوی ما آید نداها را صدا

پس این تویی که در حقیقت با نوع ایمان و عملکردت انتخاب کرده ای که با کدامین تجلی الهی روبرو خواهی شد!

سوال: آیا بهشت صرفاً جایی آسمانی است؟!

جواب: اگر منظورت از آسمانی، یک آسمان بدون زمین است، خیر! چه کسی گفته است که بهشت زمین ندارد؟ پس بهشتیان کجا راه می‌روند؟! این انهار در کجا جاری می‌شوند؟! قصرها بر چه ساخته می‌شوند؟! و آن اشجار در کجا ریشه می‌گیرند؟! مگر جمله‌ی بهشتیان را در قرآن نخوانده‌ای: **"وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَ أَوْرَثْنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مَنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَالَمِينَ"** و گفتند: سپاس خدای را که به ما را وعده راست داد و زمین را میراث ما قرار داد و در بهشت هر جا که بخواهیم می‌رویم! پس این پاداش خوبی است برای اهل عمل. البته ارض بهشت، غیر از این ارضی است که می‌بینی. آن ارضی حقیقی است. **"يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ"** روزی که زمین به چیزی غیر از این زمین تبدیل می‌شود!

سوال: چرا جمعه مقدس است؟

جواب: جمعه، جمع کردن است. زمان و مکان جمع نمودن. یک میقات است! همه ما را یکبار جمع کرده‌اند و آن جمعه بود! **"وَأَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ"** گفته‌اند منتها فراموش کرده‌ایم! آنچنان که در نقل آمده، حضرت ولی عصر (عج) نیز در جمعه که یوم الجمع است ظهور می‌یابند! پس مراقب باشید در آن جمعه‌ای که شما را برای صلوة ندا دهند تجارت و بازیچه‌ها شما را سرگرم نکند!

سوال: در قرآن آیا شماره آیات و سوره‌ها نیز حاوی اطلاعات‌اند؟!

جواب: در قرآن حتی اعراب کلمات نیز حاوی اطلاعات است. در قرآن هیچ چیز عبث، هزل و کزی راه ندارد. همه چیز آن ارزشمند است و قابل تدبر.

سوال: آیا این قرآن همان است که بر محمد (ص) نازل گشت؟

جواب: بدون شک . در القرآن الکریم هیچ تحریفی نیست چه خداوند فرموده است " **إِنَّا لَهُ نَحَافِظُونَ** " .

اگر غیر از این بود چگونه می توانست کتاب هدایت باشد و به آن استناد نمود؟!

سوال: پس آن قرآنی که امام علی (ع) پس از رحلت حضرت رسول (ص) آوردند چه بود که جماعت آن را نپذیرفتند؟!

جواب: آنچنان که مشهور است آن قرآن براساس شأن نزول تنظیم شده و در حواشی آن حقایق تفسیری ارزشمند بود نه اینکه آیاتش با این قرآن متفاوت باشد! و چون آن را قبول نکردند در حقیقت سلوک خود را صعب نمودند!

سوال: آیا شما هیچ نمی خواهید؟!

جواب: دگر هیچ نمی خواهم چرا که هیچ دارم و کسی که هیچ دارد همه چیز برای اوست و اینجاست که هیچ همه چیز است و همه چیز هیچ! در همه بازیهای دنیا پوچ می سوزد اما در اینجا هیچ برگ برنده است! من هیچ نمی خواهم چون خواست او جاری است. ما، با سبحان، حمد را نشانه رفته ایم! ما از سبحان یاد گرفته ایم که هیچ تصویری از ذات باری تعالی نداشته باشیم. خلص، رها و بیرنگ.

سوال: آیا ختم نبوت با بعثت رسول الله (ص) اعلام گشته است؟

جواب: بله ، ختم نبوت با بعثت حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله (ص) اعلام گشته است درحقیقت حرف آخر زده شده است پس باب وحی بسته شد! اما باب الهام همچنان باز است و خداوند همواره نیاز بشر به هدایت را پاسخ می دهد. تمام معلمین الهی که در هر دوره ای ظهور می کنند در واقع شاگردان مکتب وحی و زیر مجموعه های وفادار حضرت ختمی مرتبت (ص) می باشند و بدعت گذار نیستند.

این معنای شجره طیبه است! القرآن الکریم حرف اول و آخر است و همه چیز در آن برای تمامی دوره ها و طبقات بیان شده است. کاش کلامی یافت می شد تا عظمت قرآن مبین می گشت. او " **مَلِیکٌ رَافِعٌ وَ دَوْدٌ** " است . پادشاه بالا برنده با محبت، قرآن بخوان و بالا رو " **اقراء و اصعدا!** "

سوال: چرا انبیاء و اولیاء الهی برای تعالیمشان مزدی طلب نمی‌کنند؟

جواب: این امر خداست. دستور قرآن است. آنکه مزد می‌ستاند مزدور است. البته انبیاء و اولیاء (ع) نیز پاداش می‌ستانند اما فقط از خدا. پس فقط به او چشم دوخته‌اند. مزد و پاداش نخواستن از مردم وجوهی دارد که برخی از آنها بیان کردنی است:

۱- آنها مزدی نمی‌خواهند چون تعالیمشان برای رهایی مردم از زندان دنیا و دنیاطلبی است. آخر مگر می‌شود کسی دیگران را از بند تعلقات و وابستگی‌های خفقان‌آور دنیوی رهایی دهد، آنگاه بگوید آنچه را که از شما نهبی کرده‌ام به من دهید تا من برخوردار شوم! آیا مردم به چنین کسی ایمان می‌آورند؟ آیا چنین کسی را صادق می‌پندارند؟ آیا اصلاً تعالیم چنین شخصی گوش کردنی است؟!

۲- تعالیم آنها، الهی است، مقدس است، مملو از حیات است و نجات‌بخش. پر از جاودانگی است. چه کسی می‌تواند بر چنین تعالیمی قیمت گذارد؟ اصلاً کدامیک از ارزش‌های دنیوی می‌تواند قیمت حتی حرفی از این تعالیم مقدس را پرداخت کند؟!

۳- آنها از اعلی درجه وجود، پایین آمده‌اند تا دیگران را بالا برند. مگر می‌شود خود در این پایین رسوب شوند؟ این خلاف "انا لله و انا الیه راجعون" است.

۴- کسانی که آیه‌فروشی می‌کنند، حدیث‌فروشی می‌کنند، به نص صریح قرآن مورد مذمت قرار گرفته‌اند. این کسان علم اکتسابی دارند و از همین اندک علم اکتسابی‌شان، ارتزاق می‌کنند. از خدا و پیامبر می‌گویند و نقداً و فی‌المجلس پولشان را از مردم می‌گیرند. زیرا قیمت گفته‌ها و نوشته‌هایشان را خودشان تعیین کرده‌اند! پس حتی اگر بخشی و وجهی از حقیقت را به ظاهر هم بگویند مزدشان را همین جا و در همین دنیا ستانده‌اند و بعید است در پیشگاه الهی، صاحب حقی دیگر باشند.

اولیاء الهی (ع) نه آیه‌فروشد نه حدیث‌فروش. آنها، حقیقت را حاضر نیستند با هیچ چیزی معامله کنند حتی اگر در امتحان سخت گرسنگی و دربدری گرفتار آیند.

سوال: آیا الیاس (ع) همان ایلیا (ع) است؟

جواب: اینطور به نظر می‌رسد. این نکته از دقت در آیات قرآن و آیات کتاب مقدس مشهود است.

می‌دانید که ایلایای نبی (ع) با کالبدش عروج کرد چون مسیح (ع). این در کتاب مقدس نیز آمده است. ایلایا که در قرآن با نام الیاس از آن یاد شده رسولی بزرگ و محترم است که دارای قدرتی کوبنده و خارق‌العاده می‌باشد.

تخصص او کوبیدن "بت بعل" است و بت بعل یک بت دینی است که با بت‌های جاهلی متفاوت است. این بت، انبیایی نیز دارد که مدعی ارتباط با او هستند. چنین بتی نه در میان کفار بلکه در میان قوم بنی‌اسرائیل ظهور یافت قومی که موسی (ع) و انبیا بزرگ دیگر برای موحد کردنشان زحمات بسیار کشیده‌اند. از این جهت است که من آن را بت دینی می‌نامم چون در میان قوم با ایمان آن زمان قد برافراشت. پس اگر الیاس (ع) متخصص کوبیدن بت دینی بعل است که هست پس هرگاه این بت به نوعی ظهور یابد حضور الیاس (ع) نیز ضروری می‌نماید همچنانکه در زمان مسیح (ع) نیز به آمدن ایلایا (ع) بعنوان پیش شرط ضروری در اناجیل اشاره شده که به قول مسیح (ع) همان یحیی (ع) بوده است! اگر خوب دقت کنید مسیح (ع) نیز با بزرگان دینی آن زمان درگیر است گویی دین حقیقی را از مسیرش منحرف کرده‌اند. و دین منحرف شده دین خدا نیست، بلکه یک بت است. پیروان ایلایای نبی یا الیاس (ع) را قرآن ال یاسین می‌نامد که آنها نیز برخوردار از نیروی الهی‌اند زیرا بنظر می‌رسد آنها از روح واحدی که در الیاس (ع) جریان دارد بهره‌مندند. و این نیروهای مقدس را قرآن بر آنها سلام می‌فرستد. "سلام علی ال یاسین" و آنها را "محسنین" می‌نامد.

این روح واحد قدرتمند در هر جا و هر زمان که خدا بخواهد فعال است، در روایات داریم که ائمه علیهم‌السلام نیز از این روح قدرتمند و عظیم برخوردارند.

سوال: حضرت مسیح (ع) با کلمه‌ای مرده را زنده می‌کرد اما چرا ایلایای نبی (ع) طبق گفته کتاب مقدس برای زنده کردن آن جوان مرده، وجود خود را سه بار روی او خواباند؟!
جواب: شاید چاکراهای خویش را بر چاکراهای مسدود شده شخص مرده، منطبق نمود و انرژی حیات را به وجودش دمید! زنده کردن مردگان طرق مختلفی دارد اما همه به اذن الله است. سوره حمد نیز توانایی زنده کردن مرده را دارد... ایلایا (ع) هم‌اکنون نیز زنده است

و تعلیم می‌دهد اگر خواستید بیشتر بدانید بروید از خود او بپرسید. او زنده به "حیاء طیبه" است.

سوال: چرا قرآن می‌گوید: **"الشعراء يتبعهم الغاؤون"** یعنی (شعرا را گمراهان تبعیت می‌کنند؟)

جواب: شعر و شاعری ریشه در احساسات دارد و احساس نوعی از ادراک است که البته در مرتبه پائینی قرار دارد. ما ادراکات تعقلی، شهودی، عروجی ... نیز داریم. این پر واضح است که انسان برای "تبعیت" نباید به سراغ رتبه‌های پائین دریافت برود و به آن اطمینان یقینی داشته باشد زیرا احتمال خطا و اشتباه در آن وجود دارد که البته میزان آن هم کم نیست. پس در مسئله تبعیت که تمام وجود تو را با خود میکشد و می‌برد باید همواره متوجه بالاترین نوع ادراک بود باید بدانیم که با حدس و تخمین و ظن و گمان، امر، یقینی نمی‌شود.

نکته دیگری که در آیه به چشم می‌خورد "الغاؤون" است که از ماده غوی و به معنای "اغوا" شدگان است. خوب دقت کنید آیه می‌فرماید: اغوا شدگان از آنها تبعیت می‌کنند. پس باید این دسته اغوا شده باشند تا از شعرا تبعیت کنند! البته این نکته، تحریم شعر و شاعری و اینگونه احساسات نیست و این نیست که شعر را نباید خواند یا به آن توجه نکرد. چه بسیار اشعاری هستند که مطالب حکیمانه، تعقلی و علمی در آنها بیان شده است به بیانی دیگر از زبان شعر چون محملی برای اشاعه معانی بلند و ادراکات شریف، استفاده شده است. اما بهر حال اگر شعر و شاعری را در همان معنای مشهور و اولین آن یعنی بیان احساسات صرف بگیرید، بله این قطعاً قابل تبعیت و تمسک نیست. چون حال شاعر یک روز خوش است و یک روز ناخوش، یک شب وصال است یک شب فراق، یک دم لذت است و یک دم دیگر ذلت ... حال تو می‌خواهی درست دنبال چنین کسی راه بیافتی و قال به قال تبعیت کنی؟! مگر احساس تو با احساس او یکی است؟ مگر زمان و مکان و دریافت و وظیفه و وجودتان یکی است؟ در ثانی از کجا می‌دانی که او نجات یافته است که تو می‌خواهی به تبعیت او درآیی؟! آیا قلب سلیم براحتی وجودش را در اختیار هر ظن و گمانی قرار می‌دهد؟! شعر را بخوانید و بهره‌مند شوید اما تبعیت نکنید. نوعی از تبعیت همین فال گرفتن‌هاست

که امروزه در جامعه شیوع یافته است. طرف به بیٹی زنش را طلاق می‌دهد و یا به بیٹی کسی را که همگونی نیست و کفوش نمی‌باشد به همسری می‌گیرد و اسم این کار را هم آسمانی و حرکت عرفانی می‌گذارد بعد هم سرخوردگی! شما موظفاید از آیات خدا تبعیت کنید. آیات خدا شعر نیستند. به پیامبر (ص) هم شعر تعلیم نداده‌اند. "ما عَلَّمْنَا الشَّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ".

سوال: چرا در قرآن آمده است که زشت‌ترین صداها صدای خران است؟! مگر شما همواره نمی‌گویید خداوند به مخلوقاتش عشق می‌ورزد؟! این چه تعبیری است؟!

جواب: کلمه "زشت‌ترین" برای این آیه ترجمه غلطی است. چه کسی گفته که معنای "انکر" در آیه به معنای زشت‌ترین است پس معنای "أقبح" چیست؟! اگر خود من هم گفته باشم اشتباه کرده‌ام.

"انکر" از ماده "نکر" است و "نکره" یعنی ناشناخته و "معرفه" یعنی شناخته شده. پس ترجمه صحیح آیه این است: (ناشناخته‌ترین صداها صدای خران است).

در علوم باطنی بسیاری از اساتید، صداها حیوانات و گیاهان و جمادات را می‌شنوند و می‌فهمند که چه می‌گویند. با این وجود یکی از ناشناخته‌ترین صداها هنوز صدای خران است. صدایی عجیب با فرکانس‌های متناوب، طول موج‌های مختلف حقیقتاً که می‌داند که آنها با تولید این صدا چه تأثیر و تأثراتی بر خویش و محیط خویش و در نهایت جریان هستی می‌گذارند؟!

برخی از دانشمندان صدای "وال" ها را تا حدی تشخیص داده‌اند اما تا امروز ندیده‌ام کسی در مورد صدای این چهارپایان که بسیار خدوم‌اند، تحلیلی ارائه داده باشد. این مطلب را ساده نگیرید مطمئن باشید نکته‌ای که در آیات قرآن بطور مشخص آمده دارای بار علمی فراوان است و آلا بصورت مشخص در قرآن به آن تأکید نمی‌شد. این نکته را نیز بشنوید، شاید "حمیر" وسیله‌ای باشد برای سیر در برخی از عوالم که صدای خاصی نیز دارد! اگر یادتان باشد مسیح (ع) نیز بر روی الاغی نشست و رسالتش آغاز نمود!

زندگی‌های دوباره و چندباره

سوال: برخی از روانکاوان مشهور جهان با هیپنوتیزم کردن برخی از مدیوم‌ها به این نکته پی برده‌اند که انسان در طول تاریخ، زندگی‌های متعددی داشته است. آیا این معنا مورد تأیید قرآن است؟!

جواب: این کشف جدیدی نیست که روانکاوان و یا هیپنوتیزورها بخواهند به خود نسبت دهند این معنا یک واقعیتی است که قرآن کریم در آیات بسیاری چه مستقیم و چه غیر مستقیم بدان اشاره داشته است.

حیات همواره وجود داشته و دارد منتها سبک‌ها و قالب‌های آن تغییر و تبدیل پیدا می‌کند پس حقیقت زندگی ثابت است چون خدا حی است ولی مظاهر حیات در کوران دگرگونی‌اند و در هر مرحله از حیات، تغییر و تحول و تطوّر می‌یابند، این روند رو به رشد و تکامل را شما حتی در طبیعت نیز مشاهده می‌کنید.

سوال: می‌شود برخی از این آیات را بیان کنید؟

جواب: قرآن می‌فرماید: **"كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ"**. (چگونه به خدا کافر می‌شوید در حالیکه شما مرده بودید پس زنده‌تان کرد سپس شما را می‌میراند آنگاه زنده‌تان می‌کند سپس به سویش بازگردانده می‌شوید).

دقت کنید و ببینید چندبار مرده‌گی و زندگی در آیات فوق آن هم به صورت پی‌درپی اشاره شده است.

البته این یکی از حقایق مهمی است که مردمان باور نمی‌کردند و پیامبران را به استهزاء و مسخره‌گی می‌گرفتند و آنها را دیوانه و مجنون می‌نامیدند.

به این آیه توجه کنید: **"وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدَّبُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مَرَّكُمْ كُلُّ مُمْزَقٍ أَنْكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ"** (اهل کفر گفتند: آیا می‌خواهید مردی را به شما نشان دهیم که می‌گوید وقتی اجسادتان متلاشی شد شما دوباره در خلقتی جدید در خواهید آمد؟! این مرد به خدا دروغ می‌بندد و شاید هم جن زده باشد!) به کلمه خلق در آیه توجه کنید می‌فرماید خلق نه امر و عالم خلق معلوم است که کجاست! یعنی همین جهان آفرینش!

و یا این آیه را: **"اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ"** (الله خلقت را آغاز می‌کند سپس به سویش برگردانده خواهد شد). به معنای "یعیده" دقت کنید "مُعید" یکی از اسماء الهی است و به معنای برگرداننده است و برگرداندن هنگامی معنا می‌دهد که شیء به نقطه اول بازگردانده شود! البته در ادامه نیز می‌فرماید: (این وعده الهی است و خداوند هیچگاه از وعده‌اش تخلف نمی‌کند هر چند اکثر مردم درک نمی‌کنند). و یا این آیه را: **"وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ"** (شما زندگی اول را درک کردید پس چرا به یاد نمی‌آوردید). و یا این آیه: **"وَإِنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ"** (زندگی بخشیدن دوباره به عهده اوست).

و یا این آیه که از زبان کسانی است که به زندگی دوباره مشکوک هستند: **"وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَوَلَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا"** (و گفتند: آیا وقتی مشتی خاک و استخوان شدیم دوباره در آفرینشی جدید برانگیخته می‌شویم؟!)

یا این آیه شریفه: **"رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ"**

"پروردگارا، دوبار ما را میراندی و دوبار زنده کردی اکنون به گناهانمان اعتراف می‌کنیم آیا راه خروجی از این وضعیت وجود دارد؟"

البته آیات بسیار دیگری نیز بدین حقیقت اشاره دارد که فعلاً از آن صرف نظر می‌کنیم.

سوال: تا به حال به ما گفته بودند که این گونه آیات در مورد قیامت است؟!

جواب: دروغ نگفتند. اما تمام حقیقت را هم بیان نکرده‌اند. شاید هم خود نمی‌دانستند! بدانید که قیامت انواع دارد یکی از آنها قیامت کبری است که مشهور بین مردم است! مرگ شما خود قیامت است. "إِذَا مَاتَ رَجُلٌ قَامَتْ قِيَامَتُهُ".

اصلاً در همین زندگی نیز پر از قیامت است! فکر می‌کنید هنگامی که کفر در شما بمیرد و ایمان زنده شود آن نوعی قیامت نیست؟! فکر می‌کنید دم و بازدم شما نوعی قیامت نیست؟ فکر می‌کنید مرگ لحظه‌ها نوعی قیامت نیست؟!

فکر می‌کنید وقتی به دستاوردها می‌رسید چه خوب و چه بد، آن قیامت نیست؟! در این مورد در قرآن، کلمات متفاوتی بیان شده است. "الساعة" و "معاد" و "یوم القیامه" و "یوم الازفه" و "میعاد" و "حشر" و اینها هر کدام کلماتی هستند که بار معنایی خاص دارند. البته ما همه را در وجه اول به روز قیامت ترجمه می‌کنیم! اما آیا حقیقه و در بطن ماجرا نیز همینطور است و تفاوتی ندارد؟! مثلاً به کلمه یوم الساعه توجه کنید آن با یوم العذاب متفاوت است آنجا که می‌فرماید: "إِنَّمَا الْعَذَابُ إِنَّمَا السَّاعَةُ" (یا عذاب و یا ساعه را) البته "السَّاعَةُ أَدَهِي وَأَمْرٌ" (ساعه، سخر و تلختر است!!).

و یا در مورد حشر در سوره حشر می‌فرماید: "لَأَوَّلُ الْحَشْرِ" اگر حشر اول بوده است معلوم است که حشرهای دیگری نیز در کار است! پس از این کلمات به سادگی نگذرید. حتی خود کلمه معاد را که به معنای بازگشت و زمان و مکان بازگشت ترجمه شده است دقت کنید و بفهمید که چطور این کلمه از روی عظمت و بزرگی و اهمیت جزو اصول دین شده است!!

سوال: آیا این بازگشت‌های دوباره به زندگی تناسخ نیست؟

جواب: خیر. تناسخ چیز دیگری است. این رجعت است. تناسخ به معنای آن است که نفس شخص وارد کالبدی شود که خود آن کالبد دارای نفس است و این از نظر عقلی محال است، علاوه بر آنکه نقض غرض هم پیش می‌آید و هنگام محاکمه معلوم نیست چه کسی محاکمه می‌شود!! اما در رجعت هر نفس، کالبد و قالب مناسب خود را می‌گیرد و نه مال دیگری را!

بدانید و قطعی هم بدانید که رجعت از اصول مسلمه قرآنی است. احادیث زیادی نیز در این باب وارد شد است که من از آنها صرفنظر می‌کنم زیرا قرآن کریم به صورت محکم سخنش را بیان کرده است.

خوب است بدانید عیسی(ع) از بازگشت دوباره خود به وضوح سخن می‌گوید. در احادیث نیز در باب رجعت پیامبر(ص) و ائمه(ع) مطالب بسیار است. این رجعت، رجعت خوبان است که زمین را به ارث برده‌اند.

سوال: بازگشت دوباره به زندگی چه حکمتی دارد و چرا این کار صورت می‌پذیرد؟

جواب: یکی شاید این باشد که شما باید کاری را به انجام برسانید که برای آن مأموریت یافته‌اید پس تا دانه‌ای را که در وجودتان کاشته‌اند شکوفا نکنید، رهایتان نمی‌کنند! این روند رشد و تکامل است، پس مراقبت کنید و در یک سیر، آن چه را که باید، به انجام برسانید. "أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا". (آیا پنداشته‌اید شما را بی‌هوده خلق کرده‌ایم؟) هر کدام از شما وظیفه‌ای دارد که باید به انجام برساند هر کدام از شما باید بر حسب استعدادش مظهر حق شود و حق را آشکارا فریاد کند. آنچه باقی می‌ماند حق است نه باطل! پس به سرعت به حق پیوندید و کار امروز را به فرداها نیافکنید و سیر خود را دشوار نکنید.

حق در همه اشیاء باید تجلی یابد حتی در این دنیا، و شما از این قاعده مستثنی نیستید مگر آنکه مرگ را بپذیرید! "كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ" (هر چیزی نابود شدنی است مگر آنچه سمت و سوی او دارد و وجه او شده است)

گردو باید درخت گردو شود، دانه سیب باید سیب بدهد! هم چنین است نخیل و اعناب و رمان و تین و زیتون!

سوال: آیا این برگشت و فرصت‌های دوباره برای همه است؟

جواب: خیر. برخی می‌گویند: "رَبِّ ارْجِعُونِ" (پروردگارا مرا بازگردان) و جواب می‌آید: "كَلَّا" (هرگز) البته این جواب مختص کسانی است که کارشان تمام است و همانی

شده‌اند

که باید می‌شدند! پس بیش از این نخواهند شد! یعنی به حد مقدرشان رسیده و خالد شده‌اند! البته اگر به آیات ماقبل این آیه نگاه کنید خواهید دانست که جوابی به شیاطین است.

هفت آسمان هفت طریق

سوال: در قرآن از هفت آسمان سخن گفته شده اما من بالای سرم یک آسمان بیشتر نمی بینم!؟

جواب: شما خیلی چیزهای دیگر را هم نمی بینید این که دلیل انکار نمی شود! قطعاً بدانید عوالمی در هم تنیده شده، در کار است تا پروسه هستی آنچنان که طراح ازل خواسته است به پیش برود. این هفت عالم، هفت طریق، هفت آسمان و یا هفت لایه آگاهی که از آن سخن رفته است در انسان، نمود و ظهور دارند و از اینجا می‌توانید به امهات عوالم، پی برده و ایمان راسخ بیابید.

قرآن می‌فرماید "وخلقنا فوقکم سبعَ طرائق". (بر فراز شما هفت راه خلق کرده ایم). این هاله‌های نورانی که بر فراز هر انسانی نمود دارند و اکنون نیز برای روانکاوان و فرا روانکاوان بزرگ جهان به قطعیت رسیده است هر کدام نشان از عالمی دارند که دارای ویژگی‌های خاص خویش است. این هاله‌ها، نموده‌های همان نیروی حیات اند که هر قومی آن را به نامی خوانده است پرانا، چی، کاه، نور، مانا، برکت، انرژی مجهول و ... و البته شاید "حمد" این هاله‌ها، در مکاتب شرقی از قدیم الایام به چاکراه‌های هفت گانه انرژی منتسب شده اند که از آنها در کتاب‌های مختلف سخن رانده‌اند.

این هاله‌ها یا کالبدهای لطیف هر کدام نماینده‌ی عالمی است با ویژگی‌های صوتی و نوری خاص خویش. "وفیک انطوی العالم الاکبر" (در تو عالم بزرگتر را تنیده‌اند). البته این‌ها نمایندگان عوالم اصلی اند و ما بین شان، عوالم بسیار است. بزرگان باطنی از همین طرائق است که دست به شفای بیماران می‌زنند. از این طرائق است که شخص را حتی اگر

سکوت کند می‌شناسند و از نیت‌اش مطلع می‌گردند. از این کالبدها و هاله‌های نورانی، بسیاری از اطلاعات برای اولیاء خدا، کشف شدنی است. بیماری‌های جسمی و روحی، عیان می‌شوند. طبع هر فرد، معلوم می‌گردد. حتی مکان و مکانت شخص هویدا می‌شود و ... البته این مهمات فقط به اذن خدا و برای اولیاء اش امکانپذیر است. هر چند دیده شده که برخی از طریق تعلیم و تعلم و ریاضت و ممارست به بخش‌های اندکی از این عوالم ره یافته اند اما قطعاً نه به تمام آن. البته اگر این عده، خیرخواه باشند و شیطنت نکنند اجازه عمل بر اساس شفا و اصلاح را می‌گیرند اما در غیر اینصورت نیروی فراروانی خود را از دست داده و یا حتی به ضد خودشان قد علم خواهد کرد. این را از عاقبت برخی از ایشان و یا حتی مرگ زود به هنگام شان (اجل معلق) می‌توان فهمید.

اکنون مهم این است که شما بی‌آنکه هیچ کدام از عوالم خویش را با انکار ناپدید کنید، از آنها بگذرید تا به " نه چیز " برسید اینگونه همه چیزها را فرو دست خود می‌یابید زیرا خدا "چیز" نیست بلکه همه چیزها برای اوست " **و له ما فی السموات و الارض و ما بینهما** ". هر کدام از این عوالم ذکر می‌دارد که رمز عبور است. رمز عبور هر کس ویژه‌ی اوست. پس این کار تقلیدی نیست، تجربی است. حرکت عروجی بدون استاد الهی، امکان پذیر به نظر نمی‌رسد.

جن

سوال: آیا جن یک مفهوم استعاره‌ای است یا چون انسان دارای وجود است؟

جواب: دارای وجودند. آخر کدام معنای استعاره‌ایست که ریشه در مرتبه‌ای از وجود نداشته باشد. آنها نیز دارای حیات‌اند و چون شما از جان برخوردارند هر چند این جان دارای مراتبی است! آنها نیز در تأثیر و تأثرات هستی نقش تعیین کننده دارند چون شما! هر چند این مهم ندانند. بدانید که در نظام آفرینش هیچ چیز عبث آفریده نشده است.

سوال: جنیان دارای چه ویژگی‌هایی هستند؟

جواب: آنها چون شما از عالم خلق اند چون در قرآن می فرماید: "خَلَقْتُ" آنها گوش شنوا دارند چون قرآن می فرماید "اسْتَمِعْ" واحد شمارش آنها چون شما نفر است چون قرآن می فرماید "نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ" آنها سخن می گویند، چون قرآن می فرماید: "قَالُوا" آنها موجوداتی تعجب کننده‌اند چون در قرآن می فرماید: "سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا" آنها مفهوم رشد و هدایت را می فهمند چون در قرآن می فرماید: "يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ" آنها اهل ایمان آوردن هستند چون قرآن می فرماید: "فَأَمَّا بِيهِ".

آنها می توانند تحت هیچ عنوان به ربّشان شرک نورزند چون قرآن می فرماید: "وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا" آنها توانایی شناخت خدای یگانه را دارند چون قرآن می فرماید: "وَإِنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبَّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا".

آنها دارای توانایی‌هایی هستند که می‌توانند انس را بطرف خود جلب کنند چون قرآن می‌فرماید: "كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ أَنَّهُمْ نَزَلُوا مِنْ سَمَاءٍ مِّن دُونِ السَّمَاءِ لِيُحِيزُوا بَيْنَهُمْ وَاللَّيْلُ إِذَا سَمِعُوا رِجَالَهُمْ نَبَّهَتْهُمُ الْغَمَامُ وَالنَّجْمُ أَكْثَرُ النَّبَاهِةِ تَنبَاهِهِمْ وَأَمَّا إِذَا مَا اتَّخَذُوا الرِّجَالَ سَفَرًا لَّا يُخَافُونَ الْعَذَابَ" (سجده: ۱۷-۱۹).
چون قرآن

می‌فرماید: "رِجَالٌ مِّنَ الْجِنِّ" آنها همه چیز را نمی‌دانند چون در قرآن می‌فرماید: "وَإِنَّا لَا نَدْرِي" آنها هم گروه صالح دارند و هم غیر صالح چون قرآن می‌فرماید: "وَإِنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ".

آنها می‌دانند که تحت هیچ عنوان نمی‌توانند از دست خدا بگریزند چون در قرآن می‌فرماید: "لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا". آنها نیز چون شما بدنبال پادشاهانند چون قرآن می‌فرماید: "فَمَنْ يَوْمَئِذٍ يَخَافُ فَمَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا". گروهی از آنان چون شما تسلیم حق‌اند و گروهی نیستند چون قرآن می‌فرماید: "وَإِنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ". آنها نیز مفهوم آزادی را می‌فهمند چون قرآن می‌فرماید: "فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا".

آنها نیز چون شما جهنم دارند چون قرآن می‌فرماید: "فَكَانُوا لِحَبَّتِهِمْ حَطَبًا". برای آنها نوعی آب گوارا از بهترین پادشاهانست چون قرآن می‌فرماید: "لَأَسْقِيَنَّكُمْ مَاءً غَدَقًا". آنها متحرکند. چون قرآن می‌فرماید: "وَإِذَا صَرَفْنَا إِلَيْكَ" از میان آنها منذر و هشداردهنده وجود دارد چون قرآن می‌فرماید: "وَلَوْ أَلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ". آنها هم مفهوم حق را می‌فهمند هم راه راست را چون در قرآن می‌فرماید: "يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ". آنها می‌توانند دعوت‌کننده الهی را اجابت کنند چون در قرآن می‌فرماید: "أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ". آنها چون شما گناه هم می‌کنند و امید بخشش نیز دارند چون قرآن می‌فرماید: "ءَامِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيَجْرُكُم مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ".

آنها نیز چون شما برای خروج از وضعیت موجود یا بهتر بگویم عروج نیاز به سلطان دارند چون قرآن می‌فرماید: "لَا تَنْفَعُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ". آنها نیز دارای اختیارند و می‌توانند چون شما از ذکر رب‌شان اعراض کنند چون قرآن می‌فرماید: "مَنْ يَعْرِضْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِ".

آنها نیز چون شما از نعمات و برکات پروردگار برخوردارند چون قرآن می‌فرماید: "مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ قَانَ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا".

آنها باید دعوت‌کننده الهی را اجابت کنند والا نه از گناهانشان می‌بخشد و نه از عذاب الیم رهایشان می‌سازد و صد البته در گمراهی آشکار خواهند ماند چون قرآن می‌فرماید: "وَمَنْ لَا يُجِبِ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ".

یادتان باشد که شما نیز در شکم مادرتان اجنه بودید چون قرآن می‌فرماید: "وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ".

پس بهتر آنست که انسان دانا از شر شرور آنها چه جن باشد و چه ناس همواره خود را به سپر قدرتمند دو سوره آخر قرآن آراسته کند.

سوال: چرا با آنکه جنس اجنه از آتش است قرآن آنان را به آتش جهنم تهدید می‌کند؟ آتش که با آتش جور است؟!

جواب: مشکل شما اینست که آتش را یکجور می‌دانید. آتشی که از تابش خورشید است با آتشی که از هیزم است با آتشی که حاصل یک فرآیند رادیواکتیوی است با آتشی که سوخت و ساز (متابولیسم) است با آتشی که در دل من و شماست با آتشی که از آه مظلوم است و با آتش عشق و ... متفاوت است هر چند در وجه اول همه را آتش بنامیم. این سوزش کجا و آن کجا؟! آتش خود استحاله‌کننده است بسیاری از آتش‌ها در آتش‌های دیگر حل می‌شوند، وجود خود را از دست می‌دهند و به چیز دیگری تبدیل می‌شوند.

سلام

سوال: سلام یکی از کلماتی است که ما آن را بسیار بکار می‌بریم آیا غیر از معنای عادی‌اش دارای معنای دیگری هست؟

جواب: سلام در وجه اول همان سلامتی و امنیت است که در دین خدا نسبت به آن بسیار سفارش شده است و تقدیم کردن آن به تسلیم شدگان از برکات الهی است. اما تعجب نکنید اگر روزی دریافتید آنها قومی زنده‌اند! و از لشکریان قدرتمند خدا!

کافی است به آیاتی که در مورد مهمانان ابراهیم (ع) نازل گشته کمی دقت و تدبر کنید. هنگامی که آنان برای نابود کردن قوم لوط (ع) می‌آیند و با ابراهیم (ع) گفتگو می‌کنند می‌گویند: **"فَقَالُوا سَلَامًا"** و ابراهیم در جوابشان پاسخ می‌دهد: **"سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ"** (سلام قومی ناشناخته‌اند؟! آیا تا به حال فکر کرده اید که این چه نیروها و موجوداتی هستند که حداقل سه نفرشان برای زیر و رو کردن یک شهر کافست؟!)

این چه نیروهایی هستند که دست به غذا نمی‌برند آنگاه که ابراهیم(ع) براساس سنت پذیرایی **"عِجْل سَمِين"** را برایشان می‌آورد؟! گویا تغذیه آنها از جایی دیگر و از چیز دیگری است!

آنها جماعتی هستند که خود را رسولان خدا معرفی می‌کنند و کارشان ایجاد سلامت و امنیت است **"يَا ذُنَّ اللَّهِ"** ! البته ایجاد سلامت و امنیت با ریشه‌کن کردن فساد و تباهی همراه است!

سوال: چرا گفتید سه نفر؟!

جواب: در افعال عربی ، فعل جمع ، حداقل دارای سه عضو است نه کمتر! قرآن می فرماید: "قالوا!" تورات نیز سه نفر را ذکر کرده است.

سوال: سلام که از اسماء الله است چه ارتباطی با این ماجرا می تواند داشته باشد ؟

جواب: به نظر می آید چنین قومی تحت فرماندهی تجلی سلام اند و نام خود را از این تجلی الهی برگرفته اند! تجلی که مسئول ایجاد سلامت و امنیت است ! چنانکه قرآن می گوید : "هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ" و البته جای دیگر می فرماید "سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ" ! پس سخنان الهی را کلمات زنده بگیرید نه حرفی بی اثر! همچنان که مسیح (ع) نیز کلمه خدا بود "كَلِمَتُهُ" !

سوال: آنها کجا هستند؟!

جواب: چه بسا در میان شما باشند! قرآن می فرماید : "وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ" (ما غایب نبوده ایم!)

سوال: آیا نکته جدید دیگری در مورد سلام وجود دارد ؟

جواب: طبعاً نکات بسیار است اما خدا می داند! ولی آنچه به نظر می رسد آیاتی است که در مورد پیامبر (ص) نازل شده است در آن هنگام که کافران و بی ایمانان ، رسالتش را استهزاء کرده و حقایق را به تمسخر می گرفتند ، قرآن می فرماید "وَقُلْ لَهُمْ سَلَامٌ" (به آنها بگو: سلام) چرا قرآن به ایشان دستور می فرماید که به چنین اشخاص پلیدی بگویند سلام! آیا حقیقتاً منظور همین سلام عادی و روزمره ای است که ما به عنوان عادت به یکدیگر رد و بدل می کنیم؟! یا اینکه حوزه دید ، بسیار وسیع و کاربردی تر از این ساده انگاری هاست ! آیا فکر نمی کنید که با چنین دستوری قرآن می فرماید : این فاسدان و منکران حقایق را به دست نیروهای سلام بسپار؟! آیا فکر نمی کنید با ذکر اسم سلام هر گاه که با آگاهی الهی توأم باشد اتفاقاتی در شرف وقوع خواهد بود؟!

پس به تعبیری می توان بیان کرد سلام چون سکه ای دو رو دارد یک رو که حامل برکت و سلامت و امنیت است که این بخش برای اهل ایمان است "السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ" و روی

دیگرش ، ضربه‌ای است کاری و تمام‌کننده برای اهل فساد ! و این را می‌توان معنای جامعی از ایجاد سلامت و امنیت الهی تلقی کرد ! این نکته را حتی در لغت سلام نیز می‌توانید ردیابی کنید. خود ریشه کلمه : "سلم" به معنای درود ، سلامتی و امنیت است اما وقتی در باب دیگری مجهول شود مثل "أسلم" به گزیده‌شدن و نیش‌خوردن معنا می‌دهد! مهمتر آنکه توجه داشته باشید که اسلام و تسلیم نیز ریشه در سلام دارد! پس نصیحت مرا بشنوید و از سلام غافل نشوید!

سه موضوع واحد

سوال: دین چیست ؟

جواب: دین واقع شدنی است و واقع می شود: "إِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ". پس مراقب اعتقادات خود باشید که روزی با آنها روبرو خواهید شد! اگر دین تو، پر از پریشانی و اضطراب و تفرقه و تشتت است از آن دست بردار زیرا با بد چیزی روبرو خواهی شد! بهترین دین "لا اله الا الله" است. در سراسر جهان ببینید چه کسی این شعور را شعار خویش ساخته، همو صاحب بهترین و سالمترین دین است. ببینید چه کسی به حقیقت یگانه معتقد است و عاشقانه تسلیم اوست. چنین کسی صاحب دین حنیف است و برنده برد بزرگ "فَوْزًا عَظِيمًا". پس اسلام دین یکتاپرستی است و به معنای تسلیم همه جانبه در برابر حق است این دین، جهانی است و ویژه منطقه‌ای خاص نیست. در حقیقت، دین واحد است چون خدای شما واحد است "إِنَّ إِلَهَكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ" پس با توهمات، خروج از "واحد" نکنید که این خروج، خارج شدن از اصل حیات است. به بیانی ساده و در عین حال پیچیده "مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ" همان "لا اله الا الله" است چه همه ادیان در برابر اوست که قرار می گیرند.

سوال: مذهب چیست ؟

جواب: مذهب راهست. راه رسیدن. یک برنامه هوشمند. مجموعه ای از اوامر و نواهی الهی که باعث می شود تو سالم به مقصد برسی و دین خود را به سلامت بری. پس تبعیت از اولیای خدا (ع) نیز اصل کار شد.

مذهب هم "لا اله الا الله" است منتها این "لا اله الا الله" در جزء جزء زندگی تو تجلی می‌یابد و حتی رفتار و سکنات تو را شامل می‌شود. تو با دین می‌گویی که چه می‌اندیشی و به چه اعتقاد داری و با مذهب آن را تشبیت می‌کنی. ایمان و عمل صالح دو بال پروازند. دین ، بستر ایمان است و مذهب آئین نامه عمل صالح . این دو در هم تنیده شده‌اند و با هم به هویت واحد می‌رسند. "إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ" . کلمات پاکیزه بسوی او صعود می‌کند و این عمل صالح است که آنها را بالا می‌برد پس مذهب حقیقی، تحقق "لا اله الا الله" را به ارمغان می‌آورد.

سوال: عمل صالح چیست ؟

جواب: هر کار خیر و خداپسندانه در حوزه عمل صالح است. هر عمل خیری که به نام او برای او و به نیت قرب او انجام پذیرد.

حیطه عمل صالح به پهنای ایمان وسعت دارد یعنی هر چه ایمان عمیق تر باشد عمل صالح نیز متنوع تر خواهد بود پس خود را محدود نکنید! هر چند در حقیقت ، عمل صالح نیز واحد است و آن عمل بر اساس خداخواهی و خدادوستی است و تمامی زیر مجموعه هایش تحت این لوا تجلی می‌یابند! پس عمل صالح ، عمل به "لا اله الا الله" است .

پاسخ به یک شبهه

سوال: شما همواره گفته‌اید که جریان حق، نیازی به باطل ندارد و هیچگاه از طرفندهای باطل و مکرهای شیطانی برای اهداف خود استفاده نمی‌کند! حال که چنین است پس بگویید چرا یوسف(ع) برای آنکه برادر کوچکش را پیش خود نگه دارد جام پادشاه را در کیسه او می‌گذارد و آنها را به دزدی متهم می‌کند؟! در حالیکه ما می‌دانیم آنها چیزی ندزدیده اند!

جواب: معلوم است که شما قصه حضرت یوسف (ع) را به درستی نخوانده‌اید و فهم نکرده‌اید البته این اشکالی ندارد چون بسیاری از پیشینیان نیز آن را فهم نکرده بودند! و بر سر همین نکته‌ای که بیان نمودید شبه وارد می‌کردند و به تبع آن نظریات عجیب و غریب! و اما بدانید: آیهی "إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ" (شما قطعاً دزدید) یک حکم کاملاً درست و قطعی است زیرا آن برادران دزدی کرده‌اند! کافی است فیلم نامه‌ی سوره‌ی حضرت یوسف(ع) را دوباره بررسی کنید! آنها در سکانس‌های ابتدایی فیلم نامه بدترین نوع دزدی را مرتکب شده‌اند که آن، بچه‌دزدی با طرح و نقشه قبلی است! مگر آنها خود یوسف(ع) را ندزدیدند؟! پس آیه "أَذْنُ مُؤَدَّنُ أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ" یک اتهام بی‌اساس نیست بلکه یک حکم قطعی و درست است که با تأکید آمده است و اتفاقاً کاملاً با اساس است زیرا شما در ابتدای قصه این دزدی را دیده‌اید!؟

دلیل دوم: اگر کسی توهم کند که این حکم قطعی در رابطه با جام است بهتر است به آیات بعد رجوع کند تا بفهمد ارتباطی ندارد! در آیات بعد می‌فرماید: هرکس جام پادشاه را

پیدا کند یک بار غله، جایزه خواهد گرفت خب شما فکر نمی کنید اگر کسی حکم قطعی دهد که شما دزدید دیگر جایزه دادن چه محلی از اعراب خواهد داشت؟! مگر کسی به دزدان جایزه می دهد؟! نکته دیگر آنکه اگر ماجرا بر سر دزدی جام باشد می توان پرسید که :

چرا حکم برای جمع است نه فرد؟! ... "إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ" (شما قطعاً دزدید)!

بگذارید ساده تر بگویم : خداوند نقشه ای را به یوسف (ع) یاد می دهد و آن نقشه که هیچ دروغ و باطلی در آن نیست این است :

یوسف (ع) ، برادر کوچکش را کنار خود نشانده است و با او در خفا گفتگو می کند سپس جام را در کیسه اش می گذارد همین و بس ! سپس شخصی که به نام مؤذن از او نام برده شده ، یک "حکم قطعی و درست" را با شجاعت و با صدای رسا بیان می کند یعنی حکم سرقت ! که این حکم به اعتبار "ماکان" است یعنی اتفاقی که قطعاً در گذشته افتاده است و آن دزدیدن یوسف (ع) است.

بدین ترتیب جو امتحان شکل می گیرد و این برادران مجرم کاملاً از این برخوردار ، متوهم شده و ابتکار عمل از دستشان خارج می شود زیرا آنها موضوع را به زمان حال پیوند می دهند و می گویند : مگر چه چیزی را گم کرده اید؟! پاسخ می شنوند : جام پادشاه را گم کرده ایم. خوب دقت کنید در این جا دیگر حرف از سرقت نیست ، بلکه حرف از گم شدن است!

و در این جو امتحان الهی ، آنها خودشان را محکوم کرده حتی نوع کیفر را خودشان وضع می کنند! بدانید نقشه "خیرالماکرین" هیچ دروغ و تزویر و باطلی در آن نیست.

نصیحت مرا گوش کنید و همواره آیات خدا را با تدبّر و تفکّر و تعمق بخوانید و الا از حقیقت دور می افتید و به گمراهی می روید !

البته این نکته، وجوه باطنی دیگری نیز دارد. شاید روزی و درجایی از آن سخن گفته شود ان شاء الله شاید روزی گفته شود که جام چیست ، برادر کیست و پادشاه کدام است!

سوال: موذن چه کسی است ؟

جواب: همو که اذن دارد و می‌تواند اذن دهد! جز این باشد چگونه حکم می‌دهد! به هر که اجازه دادند می‌تواند حکم براند و این اذن با خود اوست و چیزی جدا نمی‌باشد . همچنان که خدا با شما است و از شما جدا نیست "هُوَ مَعَكُمْ" صاحب اجازه کیست ؟ آیا غیر از خداوند است؟! صاحب اذن خداوند است و نیز آنکه از سوی او اجازه دارد ! "اذن الله" نیز چون "امرالله" است. این موذن در سوره اعراف نیز آمده است اتفاقاً در آنجا نیز کلامی قطعی دارد . "أَذِّنْ مَوْذِنًا يُبَيِّنُ لَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ" حتی عیسی (ع) را ببینید تمام معجزاتش به فرموده قرآن "باذنی" بوده است. حال لحظه‌ای تصور کنید اگر این اذن به شما داده شود چه شخصیتی پیدا خواهید کرد؟! البته این اذن به کسی داده می‌شود که مقبول خداوند باشد! و غالباً این گونه اسماء در قرآن که در جاهای خطیر حضور پیدا می‌کند و بصورت نکره نیز می‌آیند تعظیم و تکریم شده‌اند مثلاً به لفظ "رجل" که ما آن را تجسم مردانگی می‌دانیم توجه کنید یک رجل در سوره یاسین داریم که برای دفاع از مرسلین ، خود را از نقطه دور دست شهر شتابان می‌رساند و بی‌آنکه احساس ترس و ذلت کند شجاعانه از حق دفاع می‌کند. آنگاه قرآن می‌فرماید "قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ" (تو وارد بهشت شو). خوب توجه کنید این شخص ظاهراً مجهول بلافاصله پس از انجام مأموریت‌اش بصورت فُرادای وارد بهشت می‌شود در حالیکه مرسلین حضور دارند !

در سوره غافر نیز "رجل" داریم آنگاه که موسی با فرعونیان گرم گفتگو است این رجل که ایمانش را کتمان کرده بود وارد صحنه می‌شود و چه کلامی می‌گوید : "يا قومِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ". (ای قوم من ، از من تبعیت کنید تا شما را به راه رشد و تکامل هدایت کنم!) خوب توجه کنید ، موسی (ع) که پیامبری "اولی العزم" است حضور دارد اما این رجل تجسم حق می‌گوید از من تبعیت کنید تا شما را هدایت کنم. از این نکات بسادگی مگذرید. وقتی این نکات را مذاقه کنید خواهید فهمید که "رجل‌هایی" هستند که به آنها پیامبر و

امام نمی‌گویند بلکه "رجل" می‌گویند آنها در زمانهای خطیر می‌آیند و نقش‌هایی حساس را ایفا می‌کنند . بدانید و بدانید که آنها "رجل" هستند مملو از ایمان و صاحب اذن!

"مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا" از مومنین ، رجالی هستند که بر سر پیمانشان با خدا ماندند عده‌ای از آنها جانشان را بر سر این پیمان دادند و عده دیگر در انتظار بسر می‌برند بدانید آنها عهد خویش را به چیز دیگری تبدیل نمی‌کنند!

چگونه زندگی کنیم؟

سوال: چگونه زندگی کنیم؟ بهترین زندگی کدام است؟

جواب: با خدا زندگی کنید. حقیقت زندگی، این نوع از حیات است. زندگی با خداوند به خلاف تصور برخی که آنرا دشوار می‌دانند بسیار روان و دل‌انگیز است. پر از نشاط و سرور است. زندگی با خدا هیچ خط قرمزی ندارد یک آزادی متعالی است. خط قرمزها مربوط به مادیات است. برای زندگی با خدا، لازم نیست به جایی بروید و یا خدا را از جایی بیاورید. بلکه باید به زندگی با او آگاه شوید. به واقع خداوند با شما زندگی می‌کند و این شمائید که باید به این زندگی آگاه شوید.

خب حالا از شما سوال می‌کنم وقتی کسی با پادشاه آسمانها و زمین زندگی کند آیا دگر غصه نان و جا می‌خورد؟! آیا کسی که در معیت پروردگار جهانیان است دغدغه فردا را دارد؟!

آیا کسی که دست در دست آفریننده هستی دارد دگر از شدن‌ها و تحولات ترسی به دل راه می‌دهد؟!

اگر ما به این درجه از ایمان نائل شویم و بدانیم که خدا با ما و ما با او زندگی می‌کنیم تمام غم و غصه‌ها به چشم‌برهم‌زدنی پا به فرار می‌گذارند و دگر هیچ ترس و حزن و اندوهی در کار نخواهد بود.

شاید سوال کنید چگونه به این زندگی آگاه شویم؟ جواب ساده است او را به یاد آورید و توجه به او داشته باشید. وجه خود را در اختیارش بگذارید تا به واسطه او بشنوید، ببینید و

اداراک کنید. او را بپرستید و جز او را نپرستید. زبان او شوید از او بگوئید و جز بخاطر او نگوئید اینگونه اعمالتان هم متعالی می شوند این زندگی ، زندگی الهی است این حیات ، حیات طیبه است.

البته بدیهی است هرگاه چنین تصمیمی بگیرید شیطان بیکار نمی نشیند و همواره شما را از فقر و باخت و بدبختی ، می ترساند برای همین است که در هر دوره ای فقط عده قلیلی به چنین مقامی نائل می شوند هم آنها که مخلص اند!

ویژگی‌های هدایت‌یافتگان

سوال: هدایت‌یافتگان چه ویژگی‌هایی دارند؟

جواب: هدایت‌یافتگان دارای نشانه‌هایی هستند از جمله اینکه: آنها از شرح صدر و ظرفیت وجودی بالایی برخوردارند چنانکه قرآن می‌فرماید: "فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا". (هر کسی را خدا بخواهد هدایت کند سینه‌اش را بخاطر تسلیم حق شدن، گشاده می‌کند و هر که را بخواهد در گمراهی گذارد سینه‌اش را تنگ و سخت می‌نماید) پس آنهایی که تنگ‌نظرو کوتاه فکر و کم‌تحمّل‌اند از این دایره مقدس بیرون‌اند.

هدایت‌یافتگان، همواره در مسیر رشد گام برمی‌دارند چنانکه قرآن می‌فرماید: "يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ" (بسوی رشد هدایت می‌کند) زیرا هدایت توأم با رشد و تعالی و تکامل است پس هر که از این معانی دور است در مسیر هدایت نیست.

هدایت‌یافتگان روزبه‌روز بر هدایت‌شان افزوده می‌شود زیرا هدایت، عقیم و محدود نیست بلکه پویا، زاینده و نامحدود است. انسان هدایت‌شده روزبه‌روز به او اضافه می‌شود و چشمان بصیرش هر لحظه افق‌های تازه‌ای از حقیقت ادراک می‌کند چنانکه قرآن می‌فرماید: "وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادْهُمْ هُدًى" (کسانی که هدایت یافته‌اند خدا هر لحظه بر هدایتشان می‌افزاید). پس هدایت‌یافتگان روزبه‌روز تر و تازه‌ترند و هیچگاه پژمرده نمی‌گردند.

هدایت یافتگان ، به قرآن بسیار توجه دارند و به آن احترام می گذارند زیرا بخوبی می دانند که این وحی خداست که دست اندرکار هدایت است . چنانکه می فرماید : **"إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لَلَّتِي هِيَ أَحْوَمُ** (این قرآن به بهترین و پایدارترین راهها هدایت می کند). پس کسانی که قرآن را مهجور و متروک نموده و به معانی بلند آن توجه نمی کنند در حقیقت با هدایت و تعالی بیگانه اند.

هدایت یافتگان ظالم نیستند چون قرآن می فرماید : **"لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ"** . (خدا قوم ستم پیشه را هدایت نمی کند).

هدایت یافتگان اهل توبه و استغفارند چون قرآن می فرماید : **"يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيب"** (خدا هر که را توبه کند بسوی خویش هدایت می کند).

هدایت یافتگان، دروغگو نیستند. آنکه دروغگو و ناسپاس است قطعاً از هدایت خالی است. **"ان الله لا يهدي من هو كاذب كفار"**.

چند نکته دیگر

سوال: برای آبادی باطنی و آرامش روحی چه باید کرد؟

جواب: سوال شما یک سوال کلی است که پاسخی خلاصه دارد. برای تغییر روند نابهنجار و خروج از وضعیت نامطلوب روحی، شما باید به دو اقدام اساسی دست بزنید یکی آنکه باورهای خود را تغییر داده و اعتقادات خود را تصفیه کنید دیگر آنکه صبر پیشه کنید زیرا صبر اکسیر عجیب و کارآمدی است.

شما نمی‌توانید باورها و اعتقادات نابهنجار و خرافی و دور از عقل خود را نگاه دارید و از آن طرف، آرامش و وصل به حقیقت یگانه را انتظار داشته باشید. باورها باید براساس حق و جریان حق باشد و حق، روشن و بدیهی است.

وقتی باورها درست و متعالی باشند اعمال نیز خود به خود از آن تبعیت می‌کنند و خواهی دید که درست و متعالی می‌گردند. اصولاً انسان تابع باورها، اعتقادات و احساساتی است که در وجود او ذوب شده و جریان دارد اینها همه ستاد فرماندهی وجود ترا تشکیل می‌دهد پس اختیارت را به دست باورهای به حق و متعالی بسپار.

تمام علم اخلاق نیز یک خالی شدن و یک پر شدن بیش نیست خالی شدن از تمام صفات رذیله و پر گشتن از صفات حمیده!

و اما اقدام دوم، صبر است آن را دست کم نگیرید! هنگامی که تو فهیمانه اقدام به صبر می‌کنی به‌واقع اجازه می‌دهی تمام نیروهای آسمانی و قوای باطنی، دست‌اندرکار تطهیر و تعالی تو گردند. این نیروهای قدرتمند هنگامی که تو به ظاهر با صبر، خاموش گشته‌ای و

به عبارتی دقیق تر تسلیم شده‌ای، دست به کار شده و نسبت به هماهنگی تو با نیروهای کهنکشان اقدام می‌کنند. این همان صبر آگاهانه و جمیل است که تو را به مقصد می‌رساند آن هم بی آنکه دست و پایی عاجزانه زده باشی. این نوع صبر هنگامی که فهیمانه و با توکل انجام بگیرد مثل خوابیدن آدمی بر روی جریان آرام رودخانه است. بی شک این جریان بی آنکه توانت را بگیرد تو را به سوی خانه‌ی حقیقی حمل خواهد نمود. این درحقیقت همان موج سواری روحی است.

سوال: به نظر شما آیا فقر اصالت دارد یا ثروت؟

جواب: هیچ کدام. او اصالت دارد. هر چه را که او اراده کند همان اصیل است گاه فقر را اراده می‌کند و گاه برخورداری از نعمت را. پس فقر و ثروت دو معنای اعتباری هستند. این خواست اوست که اصالت دارد. تسلیم او بشوید از وادی فقر و غنی خواهید گذشت به سرعت هم خواهید گذشت. داشتن‌ها و نداشتن‌ها معنایی ندارند مگر آنکه او آنها را معنا دهد.

سوال: کدامیک راست می‌گویند: جبریون یا اختیارپون؟

جواب: هر دو راست می‌گویند. این که گفتم ترجمه صحیح "بَلْ أَمْرُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ" است منتها هر کدام بخشی از حقیقت را می‌گویند نه تمام آن را.

شما مثل یک کیلو اختیار زیر صد تن جبر قرار گرفته‌اید. عقل سلیم حکم می‌کند که تا خراب نکرده اید همان یک کیلو را دو دستی به صاحبش برگردانید و به او تفویض کنید! "أَفَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ". این گونه است که شما آزاد می‌شوید و از این بازی شیطانی رها می‌گردید. مبحث جبر و اختیار، یکی از القاءات شیطان بود که به واسطه آن بسیاری را بلعید! در حقیقت، قصد شیطان آن بود که القاء کند خداوند عادل نیست و نظام هستی براساس حق و عدل بنا نشده است، گویا در مورد عده‌ای هم موفق بوده است! اما شما هوشیاری کنید و با توکل به خدا از این بازی خطرناک و خورنده خارج شوید. پس به وظایف تان عمل کنید و نتیجه را به آگاه مطلق واگذارید.

سوال: استاد معنای یدُ الله چیست؟

جواب: دست خداوند.

سوال: مگر خدا هم دست دارد؟

جواب: این را بهتر است از خودش پرسید و یا تا آن روز که در مقابلش قرار می‌گیرید صبر کنید آنگاه ببینید دست دارد یا ندارد. **"يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ"**.

سوال: ما می‌گوییم که این یک استعاره است این طور نیست؟

جواب: این خداوند است که بهتر می‌داند دست او دست است یا یک استعاره است! شما هم بهتر است به جای گفتن، بشنوید و ببینید! از قرآن بشنوید و با چشمانی باز ببینید. به هر حال دست، نشانی از کارآیی و قدرت است.

یک شبهه در سنجش زمان

سوال: استاد بفرمائید چگونه است که یک آیه در مورد تفاوت زمان این عالم با عالم دیگر می‌فرماید: روزی که به مقدار پنجاه هزار سال است و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: "إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ" یک روز نزد پروردگارت، چون هزار سال شماسست) بالاخره پنجاه هزار سال را بگیریم یا هزار سال را؟ حل این اختلاف چگونه ممکن است؟! **جواب:** اختلافی در کار نیست بلکه باید بدانی که هر کدام از این آیات به کدامیک از عوالم خمسه اشاره دارد. آنچنانکه گفته اند پنج عالم کلی وجود دارد. البته عوالم بیشتر است که ما بین اینها قرار گرفته‌اند اما براساس همین نظریه:

- ۱- عالم ذات، که به لاهوت یا غیب الغیوب و یا حقیقه الحقایق گفته می‌شود.
 - ۲- عالم صفات که به جبروت یا مجمع البحرین یا قاب قوسین یا واحدیت و عما گفته می‌شود.
 - ۳- عالم ملکوت که به عالم ارواح یا عالم امر یا عالم ربوبیت و باطن گفته می‌شود.
 - ۴- عالم ملک که به عالم شهادت یا ظاهر یا آثار و خلق و محسوسات گفته می‌شود.
 - ۵- عالم ناسوت که به علت غائیه یا کون جامع گفته می‌شود.
- حال آیه‌ای که می‌فرماید: "إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ" (یک روز نزد ربّات چون هزار سال شماسست). اگر به کلمه ربّ توجه کنید خواهید دانست که اشاره به عالم ربوبیت دارد یعنی سومین عالمی که بیان شد.
- اما در آیه "تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ". (فرشتگان و روح بسویش عروج می‌کنند در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است). به

نظر می‌رسد در اینجا به عالم لاهوت اشاره شده است و کلمه الله در آیه اشاره به الوهیت دارد و می‌بینید که عالم غیب الغیوب در اعلی درجه می‌باشد. و چون به تمثیل بخواهید از نظر زمانی سنجش برای آن قائل شوید بدیهی است آن را طولانی‌تر عنوان می‌کنید. پیشنهاد می‌کنم این عوالم را جدا از هم منگرید بلکه آنها را درهم‌تنیده شده و یکجا بنگرید نکته ظریف آن است که همه حقیقت، همیشه و همه جا، یکجا حاضر است، این ما هستیم که با ادراکات ناقص و ناکامل خود، آن را دور می‌انگاریم. "لِكُلِّ مِنْهُمْ دَرَجَاتٍ".

چند سوال دیگر

سوال: سبحان به چه معناست؟

جواب: "نا حبس" ^۱ او محبوس نیست و آلوده به حبس نمی‌باشد زیرا محصور هیچ تعینی نمی‌گردد و در بند هیچ تعلقی نیست. این تعینات‌اند که محصور و آلوده‌اند، چون دربندهند!
اما او اینگونه نیست پس "پاک" است و حبس ناپذیر! و اینگونه از هر وصف و تعلقی منزّه و میراست.

او به چنگ نمی‌آید چون همواره بر چنگ است! او اصل وجود است روح وجود ذی وجودش در همه چیز و هر جا جریان دارد و همه پدیده‌ها را دربر گرفته آن هم بدون آنکه در قید و بند آن باشد یا آلوده به آنها گردد. همه چیز در وجود لایتناهی او شناور است چون "يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ" است.
پس حال که شناورید سعی کنید شناگر قابلی نیز باشید. "سبحان الله".

سوال: کدام ذکر از همه بالاتر است؟

جواب: ذکر الله از همه اذکار بزرگتر است "فَلَذِكْرِ اللَّهِ اَكْبَرُ". تمام اذکاری که کلمه جلاله "الله" در آن است از قدرت ما فوق تصویری برخوردارند مثل "لا اله الا الله - الله اَكْبَرُ -"

۱- این کلمه از آخر خوانده شد! به متن آزادی رجوع شود.

سبحان الله و الحمد لله " چون " الله " جامع جمیع اسماء و صفات است. البته این بدان معنا نیست که از اذکار دیگر و نام های نیک خداوند غفلت کنید . همه نام های خدا از سطح

بالایی از انرژی برخوردارند و چون آنها را ذکر کنید این نیروهای لایتناهی را به درون خود کشیده اید و به تعبیری با آنها همه فاز شده اید و هر چه فهم و ادراک از این اسماء قدرتمند بیشتر شود دریافت انرژی و قرب الهی نیز بیشتر می شود. شما سعی کنید اذکاری که در طول زندگی و در مراحل مختلف به دلتان می افتد و یا از درون و بیرون بر شما القاء می شود به هم آنان مداومت کنید . مهم نیست که حتما این اذکار را به زبان خاصی بگویند حتی اگر این معانی بلند را به زبان خود ذکر کنید کارساز خواهند بود چون مهم جریان یافتن اذکار در وجود شماست . البته اگر طبق وحی بگوئید قدرتش صد چندان خواهد بود .

سوال: آیا خداوند فقط با پیامبران سخن می گوید؟!

جواب: خیر ، چه کسی گفته است که خداوند با دیگران سخن نمی گوید؟!

خداوند حتی با مجرمان نیز سخن می گوید چه رسد به نیکان ! بروید لاقلاً اواخر سوره مؤمنون را بخوانید تا بدانید خداوند حتی با ضالین هم سخن گفته است ! خدا با شیطان هم گفتگو داشته است. پس اینطور نیست که فقط با پیامبران سخن بگوید.

سوال: یک نکته از قرآن بگوئید که در هیچ تفسیری ندیده باشیم تا آخر عمر هر چه در آن تفکر کنیم باز تفکر و تعقل بیشتری بطلبد !

جواب: این که اشراف بیابید یا نیابید به دست خداست اینکه بفهمید یا نفهمید نیز به خواست خداست.

من چهار آیه از چهار جای قرآن کریم را به شما می گویم این آیات معادله و موازنه های فهیمانه دارند. حال که دوست دارید ، بروید تا آخر عمر در رابطه با این موازنه تفکر کنید !

"وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى" (خدا ، خیر و اَبْقَى است)

"وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى" (آنچه نزد خداست ، خیر و اَبْقَى است)

"وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى" (آخرت ، خیر و اَبْقَى است)

"و رِزْقٌ رِبَكِ خَيْرٌ وَأَبْقَى" (رزق پروردگارت، خیر و اَبْقَى است)

سمت چپ موازنه کاملا یکسان است اما سمت راست که مبتدا است متفاوت است فراموش نکنید که خیر و اَبْقَى از بزرگترین اسماء الهی هستند! پس این موازنه را طوری فهم کنید که تحت هیچ عنوان وارد وادی شرک نشوید! یعنی در یک کلام به وحدت رسیده و به جای چندگانه‌بینی، یگانه‌بین شوید! پیشنهاد می‌کنم عجلانه ابراز نظر نکنید تا توهّم را دانایی نگیرید! بلکه برای فهم دقیق‌تر حوصله کنید و بارها کل قرآن را ختم نمایید. حتی پیشنهاد می‌کنم گاه به آن فکر نکنید و به آیات دیگر بپردازید تا اینگونه، جا برای القا حقیقت باز شود!

سوال: چرا خدا هر گناهی را اگر بخواهد می‌بخشد جز شرک به خودش را؟

جواب: این یک طنز تلخ است! خوب، آیا فکر نمی‌کنید که شرک، مضحکانه‌ترین و ابلهانه‌ترین کاری است که بشر مرتکب می‌شود؟! آخر مگر کسی غیر از خداوند وجود دارد که بخواهد شریک‌اش قرار دهد؟! اگر روزی خدا بیاورد که می‌آید و بگوید که می‌گوید: شریکی را که برایم قائل شدید بیاورید! شما چه می‌کنید؟ هر طرف که رو کنید خداست! و غیر از او کس دیگری نیست. پس شرم‌منده خواهید شد آن هم بخاطر توهّمات بی‌اساس‌تان! آنگاه می‌فهمید "لَيْسَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ" البته اکنون نیز می‌توانید این نکته را دریابید، اگر از مظاهر هستی بگذرید هر چند این مظاهر نیز تجلیات متنوع همان حقیقت یگانه است.

سوال: آیا در کهف، فقط اصحاب کهف بودند؟

جواب: خیر. آنها دو گروه بودند چون قرآن می‌فرماید "حَزْبَيْنِ". پس دو گروه رقیب از دو محیط و فضای متفاوت خود را به محل موعود رسانده‌اند غیر از این باشد به آنها حزبین نمی‌گویند گروه اول "اصحاب کهف" و گروه دوم "رَقِیْمِ"! البته جمع سوم دیگری نیز در کار است هم آنها که این عذّه را به خواب کردند "فَضْرَبْنَا عَلٰی اٰذَانِهِمْ". همین جمع سوم نیز بیدارشان کردند "ثُمَّ بَعَثْنَا هُمْ". که این جمع نیروهای الهی‌اند. و چون آندو گروه را بیدار کردند آنها را امتحان نمودند که کدام گروه مدت خوابش را درست تخمین می‌زند. و به تعبیری هوشیارترند!

و چون دو گروه رقیب اعتراف کردند که پروردگارشان همان پروردگار آسمان ها و زمین است. جمع سوم قلبهای آنها را به هم نزدیک نمود و بین شان الفت ایجاد کرد! البته در اینجا یک "کلب" نیز هست که بسیار مهم است گویا نقش مراقب را ایفا می کند! اگر مهم نبود مطمئن باشید نامش به صورت مجزا نقل نمی شد!

بدانید فضای آن کهف، فضای عادی نبوده که بتوان عادی در مورد آن صحبت کرد بلکه یک فضای ماورایی بر آنجا حاکم بوده زیرا قرآن به پیامبر می فرماید: "اگر از وضعیت آنها اطلاع پیدا می کردی سرا پا وحشت زده پا به فرار می گذاشتی".

سوال: بهترین ذریه، کدام ذریه است و مربوط به کدام شخص!؟

جواب: بهترین ذریه، ذریه خداست، آل الله است! چرا بدنبال چیز دیگری می گردید؟ ببینید حضرت زکریا چه ذریه ای از خدا می خواهد "رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً" (پروردگارا، از نزد خودت ذریه ای پاکیزه به من عطا کن). توجه به کلمه "من لدنک" - (از نزد خودت) ضروری است.

سوال: چگونه می توانیم از هیچ چیز جز خدا نترسیم!؟

جواب: وقتی مفهوم این آیه را فهمیدید و در وجودتان جریان پیدا کرد، "وَاللَّهُ مَعَكُمْ" (خدا با شماست). تا وقتی "با شما بودن" را باور نکنید از هر ریسمان سفید و سیاهی خواهید ترسید! اما وقتی او را با خود یافتید، با همه چیز و همه کس در "صلح کل" خواهید بود. زیرا همه چیز از آن اوست و منقاد و مطیع او می باشد. و اینگونه در هر اتفاق و ماجرای برای خود رشدی خواهید یافت.

سوال: آیا خدا هم دین دارد!؟

جواب: چرا نداشته باشد!؟ مگر خدای بی دین هم می شود!؟ دین خدا "دین الله" است. خود خدا دین است! و کلامش قانون! و آخر الامر همه باید به این دین وارد شوند که می شوند "وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ".

سوال: از کجا بفهمیم برای هر کدام از مشکلاتمان چه ذکرى به کار بریم؟

جواب: از قرآن. به آیات قرآن توجه کنید ببینید که هر آیه یا مجموعه‌ای از آیات به کدام موضوع یا مشکل می‌پردازد!

غالباً در هر آیه و یا هر موضوع، ذکرى از اسما الهی یا بیان شده و یا مستتر است! به عنوان مثال به این آیه توجه کنید: " **مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيَصَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ** " (هر کس از ذکر خدای رحمن روی برگرداند شیطانى را به سويش گسيل می‌داریم تا قرین او باشد).

از آیه شریفه کاملاً مشهود است اگر کسی احساس کند با شیطان یا وسوسه‌هایی شیطانى قرین شده و شدیداً تحت بمباران وسوسه‌های مخرب و ویرانگر است برای خروج از این وضعیت ذکر خدای رحمان (یا رحمن) بسیار کاربردی است.

و یا اگر کسی دید که از هر سو و از هر ماجرا بر او مصیبت می‌بارد و چون ایوب (ع) در محاصره بلاها قرار گرفته، همان ذکرى را به کار بندد که حضرت ایوب (ع) در قرآن بیان کرد و بدینسان از همه مصیبت‌ها و بلاها رها گشت! یعنی **أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ** و یا اگر کسی فرزندی و جانشینی خواست ببیند حضرت زکریا (ع) کدام ذکر را به کاربرد تا خداوند یحیی (ع) را به او عطا کرد. "**یا خیر الوارثین**" ... پس تا حدودی متوجه شدید که چگونه اذکار را می‌توانید با توجه به موضوع آیات از قرآن کریم، استخراج کنید. اگر اینگونه عمل کنید حقیقتاً قرآن را داروخانه‌ای خواهید یافت که برای هر درد و مصیبت، دارویی خاص دارد. البته این نکته نیز ناگفته نماند که معنای خود اذکار نیز اشاره به این دارد که در چه موقعیتی مورد استفاده قرار گیرند.

به واقع قرآن کریم یک کلاس آموزشی بسیار روان است که اگر به آن دل دهید، ذکر رفع هر معضل و مصیبتی را به شما تعلیم می‌دهد. پس شاگرد قرآن شوید که قرآن معلم بزرگی است. بدیهی است که هر دارویی فرمولی دارد و اذکار نیز چنین‌اند. پس کار ذکر کاملاً علیمانه و حکیمانه است و چون درست به کار گرفته شوند مطمئن باشید مشکلاتمان را بمباران می‌کنند... و چه الگویی بهتر از قرآن!؟

سوال: چرا در قرآن آمده است برخی از همسران و فرزندان شما دشمن شمايند آیا چنين گفتاری به بنیان خانواده لطمه وارد نمی‌کند و بدبینی را توسعه نمی‌دهد؟!

جواب: اولاً: خطاب آیه به اهل ایمان است و اهل ایمان کسانی هستند که در مسیر خدای تبارک و تعالی قرار دارند و طبیعی است که چنین نیروهای ارزنده الهی باید از انواع خطرات بازدارنده اطلاع یابند و مصون شوند.

ثانیاً: آیه می‌فرماید " **مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ** " و " **مِنْ** " حرف تبعیض است و اشاره به تعدادی از یک مجموعه دارد. یعنی برخی از ازواج و اولاد شما، نه همه آن‌ها و این یک امر واقعی است و شما در برخی از خانواده‌ها مشاهده می‌کنید. دیده شده که بسیاری از این خانواده‌ها با فزون طلبی و فشار بر سرپرست خود، او را به وادی باطل و حرام می‌کشاند.

ثالثاً: در ادامه آیه می‌فرماید: " **وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** " و اگر چنانچه آنها را عفو کنید و از خطاهایشان بگذرید و گناهانشان را ببوشانید خدا نیز نسبت به شما آمرزنده و با گذشت است)

می‌بینید که ختم آیه، اتفاقاً بنیان خانواده را بیش از پیش محکم تر نموده و همبستگی، وحدت و همدلی را بر اساس رحمت و گذشت توسعه می‌دهد.

و اما در خاتمه وجهی خاص را برای خواص، آن‌هم به صورت اشاره بیان می‌کنم. " برخی از ازواج و اولاد شما، دشمن شمايند " شاید اشاره به این دارد که روزی و دوره‌ای، اینان دشمن شما بودند و اکنون آنان را تحت سرپرستی شما گذاشتیم و در خانواده تان کاشته ایم تا ببینیم چگونه به آن‌ها رفتار می‌کنید!

از خدا بخواهید و به اذن الله شهود کنید که این " ازواج " کدامند و این " اولاد " چه‌اند؟! شما با که قرین هستید و دستاوردتان از این قرابت چیست؟ و چه نوع رابطه‌ای باید با آنان ایجاد کنید؟!

سوال: اگر بخواهید خدا را در یک کلمه برایمان شرح دهید آن کلمه چیست؟

جواب: خوب!

خدا خوب است بلکه خوبترین است . خوب کیست؟! خوب کسی است که در هر موقعیت و شرایطی مفید و کارآمد است توانا و قدرتمند است .

خوب کیست؟! آنکه مهربان و دلنشین است دلسوز و یار و غمخوار است .

خوب کیست؟! آنکه عیب ها را می پوشاند و آدمی را رسوا نمی کند و بزرگووارانه می گذرد.

خوب کیست؟! آنکه دعاها و نیازها را مستجاب می کند و دست رد به سینه سائل نمی زند.

خوب کیست؟! آنکه حافظ و مراقب است هادی و نگهبان است و آدمی را در شداید تنها نمی گذارد.

خوب کیست؟! آنکه تنها خور نیست و چون غرق در لذت است دیگران را نیز دعوت می کند تا بیایند و لذت برند!

خوب کیست؟! خوب خداست ، این خداست که خوب است پس دست از سر این خوب بردارید رهایش نکنید تا رهایتان نکند .

سوال: جانشینی خدا به چه معناست؟

جواب: جانشینی در این جا یعنی اینکه تو " جا" شوی و او بیاید " بنشیند " نه اینکه تو جای " او" بنشینی! زیرا چنین نشستی نه معقول است نه امکان پذیر .

جای خدا جائیست که جز خدا ، کس دیگری نمی تواند آن را پر کند . هر چند او به جایی نیاز ندارد زیرا همه چیز از آن اوست . پس به جای " او " فکر نکنید در اندیشه جای خویش باشید . جای خویش را پاکیزه کنید تا پادشاه کرم نماید و فرود آید!

آیا آن حدیث قدسی را نشنیده اید که می فرماید : چون بنده ای را دوست بدارم گوش و چشم و زبان و پایش خواهم شد تا به واسطه من بشنود و ببیند و بگوید و راه برد.

سوال: زمین هایی که خداوند وعده داده است کجاست؟

جواب: ارض هائیکست که در اینجا و با این حال جستجویش نکنید این اشتباه را بسیاری مرتکب شده اند شما مرتکب نشوید . " **يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ** " . وقتی پرده از چشمان کنار رود زمین هایی دیگر آشکار می گردند! حتی آن زمین هایی که تا بحال " **لَمْ تَطْوُهَا** " یعنی به آن پا نگذاشته اید! پس اگر هفت آسمان قائل شده اند هفت زمین هم مثل آن دارد " **و الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ** " اصولاً آسمان بدون زمین که آسمان نمی شود

همچنانکه زمین بدون آسمان معنا ندارد . " سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ " خوشا به حال آن کسی که او را به " الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا " ببرند همان زمینی که با برکتش کرده‌اند. البته یک ارض دیگر هم هست که خدا منتسب به خودش می‌داند و آن "أَرْضِي" است آنجا که می‌فرماید: "إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ". مثل "جنتی" که این بهشت را به خود نسبت می‌کند.

تأکید بر ذکر

سوال: چرا نسبت به " ذکر " بسیار تأکید شده است ؟

جواب: شما هر چیز را که " یاد " کنید به واقع اجازه داده‌اید که آن در وجود شما زندگی کند و شما در وجود آن !

این یک تبادل حیاتی بین ذاکر و مذکور است که به واسطه حلقه ذکر میسر می‌گردد و چون ذکر، جان جانان باشد حیات نیز حیاتی جانانه است ! پس ببینید به یاد چه هستید ، به چه چیز مشغولید، چه چیز لحظه های عمر شما را می‌خورد ، یاد چه کسی شما را در خود فرو برده است پس همان از آن شماسست و شما از آن او !

هوشیاری کنید و خودتان را به چیز کم نفروشید . یادهای سخیف و بی ارزش ، شما را بی ارزش می‌کند و یادهای بزرگ ، شما را عظمت می‌بخشد . یاد " اعلی " و " عظیم " کنید، خالق هستی را به یاد آورید تا تجارته سودمند کرده باشید . بگذارید با یادی خالصانه ، خدا در وجود شما زندگی کند و شما در وجود او !

این همان " وحدتی " است که شما را جاودانگی می‌دهد اصلا معنای " موحد " همین است.

خداوند، حقیقت و حیات مطلق است وقتی او را به یاد آورید به واقع حقیقت حوزه وجودی خود را گسترش داده‌اید و از مراحل عدیده حیات بهره‌مند گشته‌اید. با یاد خداوند ، این حیات شماسست که گسترش می‌یابد ! غیر از این باشد زندگی شما ، تنگ و خفقان‌آور خواهد بود و این چنین شخصی در زندان تنگ و تاریک خود ، هر لحظه مردن و محو شدن را تجربه خواهد نمود .

اگر شما اجازه ندهید تا خداوند به واسطه یادی که از او می‌کنید در شما زندگی کند چه‌طور انتظار دارید که خداوند به شما اجازه دهد تا در بهشت او زندگی کنید؟! پس از یاد خدا غافل نباید شد .

یاد خدا رمز زندگی است و سِرِّ جاودانگی در آن نهفته است .

سوال: ملکوت چیست ؟

جواب: ملکوت هر شیء ، حقیقت آن شیء است و ملکوت همه چیز به دست اوست " **بِیْدِهِ** **مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ** " پس چون به حقیقت خود بازگردید و از سایه‌ها گذر نمودید به ملکوت خویش وارد شده‌اید. خوشا به حال آنکس که به ملکوت الهی وارد شده و از آنجا نظاره‌گر عالم است . آیا چنین کسی فریب بازی سایه‌ها را می‌خورد؟!

آزادی

سوال: هر کس از آزادی تعریفی دارد اما حقیقتاً آزادی چیست؟

جواب: حقیقت آزادی نزد خداست با اوست زیرا این اوست که آزاد است .

- آزادی یک ملکه است ملکه ای با قداست از جنس وجود، پس نیاز به آن نیست که به وجودش آورید بلکه باید از آن برخوردار شوید .
- آزادی چون دانه ای در وجود شما کاشته شده است خودخواهی و خودبینی و منیت را کنار بگذارید خواهید دید چگونه این دانه مقدس رشد کرده و به ظهور می‌رسد .
- آزاد کسی است که در اسارت نیست و زنجیرها او را فرو نگرفته‌اند پس آزاد در بند تعلقات نمی‌باشد و داشتنی‌ها و جمع کردنی‌ها، او را محبوس نساخته‌اند.
- آزاد کسی است که پرداختنی‌ها را به سرعت پرداخت می‌کند و اجازه نمی‌دهد زیر آواری از داشته‌ها مدفون گردد .
- آزاد سبکبار است و به راحتی و در هر حالت، آماده سفر است. آزاد، توشه خویش را در خویشتن دارد و با وجود خویش حمل می‌کند .
- آنکه آزاد است در پرواز است و آسمان پروازش بسیار وسیع است ! لذا اسارت‌پیشه‌گان گاه او را می‌بینند گاه نمی‌بینند پس گاه هست و گاه نیست !
- آزاد آن‌است که آزادی را به دیگران تقدیم می‌کند غیر از این باشد توهم آزادی است زیرا یک آزادمنش به خوبی می‌داند ماندگاری آزادیش به این‌است که دیگران را نیز آزاد سازد .

- آزادی با خودخواهی معارض است برای همین است که گاه آزاد ، خود می‌نشیند تا دیگران بهره‌مند شوند خود سکوت می‌کند تا دیگران سخن بگویند ، خود گرسنه می‌ماند تا دیگران سیر شوند ، خود می‌میرد تا دیگران زنده بمانند . و البته که آزاده نمی‌میرد او همواره زنده است !
- یک آزاده از آزادی خود لذت می‌برد چنان لذتی که اگر سلاطین جور از آن اطلاع یابند برای به دست آوردنش به روی هم شمشیر می‌کشند .
- یک آزاده ، آزاد نیست مگر آنکه تسلیم خدا باشد و این تسلیم حقّ بودن ، شرط لازم و ضروری حرّیت است .

شکار

اما "شکار" صید انرژی است و انواعی دارد که دانایان از آن سخن گفته‌اند پس آنچه را که دیگران گفته‌اند تکرار نمی‌کنم. فقط برای خواص از هوشیاران، شکاری است مرموز که بیان کردنی است.

بدانید بزرگترین صیاد آنست که اجازه می‌دهد تا شکار شود! خود را در معرض خورده‌شدن قرار می‌دهد! حتی گاه فریاد می‌زند "بیائید/از گوشت و خون من بخورید!" مسیح (ع) را ببینید چه می‌گوید!!

اینان صید نیستند همان صیادان بزرگند! اینان آموخته‌اند چگونه از درون تصرف کرده، غلبه نمایند. زیرا دانسته‌اند بزرگترین تصرف، تسلط از درون است. پس گاه چون غزالی زیبا، رخ می‌نمایند و خود را در معرض تیرهای مستقیم قرار می‌دهند!

بیچاره صیاد صوری، بطرف آنان نشانه می‌رود حتی آنها را به خاک و خون می‌کشاند و از گوشت و خون شان می‌خورد! غافل از اینکه نمی‌داند با دست خود چه بر خویش وارد کرده است! پس چون زمانی بگذرد خواهید دید "چه کسی خورنده است و چه کس خورده شده!"

انرژی‌های غلبه، حتی اگر خورده شوند باز غالب‌اند! حکومت بر دلها اینگونه است! و این چنین است که شما در او، و او در شما زندگی می‌کند!

اسماء‌خوب خدا، انرژی‌های بزرگند پس آنها را با "ذکر" شکار کنید! در مورد آنها چه بخورید و چه خورده شوید در هر صورت این شمائید که برنده‌اید!

- مراقب باشید آنگاه که " حُرْم " هستید دست به شکار غیر نزنید که فعلی حرام است! آخر کدام عاقلی در شکارگاه پادشاه جرأت می‌کند دام نهد و دست به شکار زند؟! آنجا حَرَم امن است یک منطقه حفاظت شده!
آنجا همه صیدند و شکارچی فقط " اوست " ! پس " ایست " !

قل هو الله احد

بگو قُل! تا بیرون بریزد آنچه را که تاب نگهداریش نیست. بگو قُل تا هستی‌ات آغاز شود.

بگو قُل! بی پروا بگو، تا آن بزرگی که بین تو و قلبت حائل است فضا را پر کند و ظهور یابد.

بگو قُل! صد بار بگو، سی بار بگو، صد و سی بار بگو، همواره بگو، بگو و کلمات را زندگی بخش، بگو و الفبا را ظهور ده.

بگو قُل! زیرا قاف و لام از تو بزرگتر است و در سینه ات نمی گنجد پس فریادش کن و عاشقانه آن را به دیگران بخش.

بگو قُل! که او همان خدای یکتاست، فراتر از هر فرا، بزرگتر از هر بزرگ.

بگو قُل! قُل بگو، و به قُل تشویق کن که این قُل جوشش است فوران کلمه عشق است آغاز یکتایی و اخلاص است.

بگو قُل! نه با لفظ و نه با حرف، با وجودت بگو، بگذار قُل از چشمانت پتراود، از دستت بریزد و با قلبت به تپد.

بگو قُل! که این قُل تمام زندگی است. اشاره‌ای یگانه است و یگانه‌ای به اشاره. چنان بگو که "وا" ناپیدایش را فریاد کنی.

بگو قُل! قُل بگو، تا إدراک ات را به زیر کشی و تَوْهَم فهم را به سُخریه گیری، و این چنین از حیرتی بسیط لذت ببری.

بگو قُل ! مستانه بگو ، بی هوش بگو و پندارت را پَدَر ، که این گفتن بر قداست و عظمتِ قُل می‌افزاید و تو را در اسرار فرو می‌برد .

بگو قُل ! قُل بگو ، که هستی با قُل آغاز شد . باد با قُل به رقص آمد . آتش با قُل زبانه کشید .

دریا با قُل جوشیدن گرفت و خاک با قُل روح را پذیرا شد .

بگو قُل ! که "كُنْ فَيَكُونُ" بدون قُل هیچ است تا قُل نباشد هیچ "كُنِي" ، "فَيَكُونُ"

نپذیرد

بگو قُل ، قُل شو ، قُل باش ، و به قُل رو .

بگو قُل ! قُل "هُوَ اللهُ أَحَدٌ" که در آن ذات حق تعالی نشانه رفته است.

پندها و حکمت‌ها

- ۱- قرآن پند آموز است **" وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ "** پس پندها و حکمت‌ها موجودند لازم نیست شما آنها را ایجاد کنید بلکه فقط آنها را به یاد آورید و به یاد بیاورید!
- ۲- خداوند منبع حکمت است و شما با ذکر نام‌های او وارد حوزه حکمت می‌شوید. می‌آید آن را فراموش کنی چه اگر این کنی او نیز خوددیت تو را به فراموشی می‌سپارد! **" نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ "** و اوای به حال آنکه خوددیت اش را گم کند! و این خوددیت غیر از منیت است یکی صادق است و دیگری کاذب.
- ۳- همت کنید و همواره از بهترین چیزهایی که خود می‌پسندید را ببخشید و انفاق کنید زیرا هرگز به مقام شامخ **" بر "** و نیکی نمی‌رسید مگر آنچه را که خود دوست دارید انفاق کنید. **" لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ "**. آیا خداوند عزیزترینش، وجودش را به شما نبخشیده است؟! پس چرا هنگام انفاق همواره به سوی چیزهای زیادی و نامطبوعی می‌روید که حتی خودتان حاضر به پذیرش آن نیستید؟! هر چند خدا پائین‌ترین و کمترین را هم اگر خالصانه باشد می‌پذیرد اما شما همواره بهترین و بالاترین را نشانه روید! **" تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ "** خود را به اخلاق الهی آراسته کنید!
- البته در این موارد شیطان بیکار نمی‌نشیند و همواره شما را از فقر و نیازمندی می‌ترساند! حال آنکه کلیدهای خزائن آسمانها و زمین در دست خداوند است.
- ۴- از کثرت به وحدت برسید آنگاه از وحدت بر کثرت بتابید! زیرا این چنین کسی حکمت حیات را دریافته است. **" وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا "** قسم

به خورشید و نور فراگیرش و قسم به ماه که از پی آن درآید و قسم به روز چون جهان را بر افروزد".

۵- کثرت‌ها و تنوع‌های آفرینش شگفت‌انگیز و مسحورکننده‌اند اما آنچه شگفت‌انگیزتر و مسحورکننده‌تر است در پس آنهاست و در پس آنها چیزی نیست جز حقیقتی یگانه و بسیط آن هم با قدرت خلاقه ما فوق تصور! " **أَلَيْهَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ** " (آیا خدایی با الله است؟! چه اندک است پند پذیریتان)!

۶- هیچ‌گاه تا زمانی که فنای کامل حاصل نشده و از منیتات خالی نگشته‌ای کوس انا الحق مزین! و چون حاصل آمد چنان ظریف و حکیمانه بگو که دشمنان ابله خداوند به جای تکفیر حق به تکفیر یکدیگر بپردازند! " **اللَّهُمَّ أَشْغَلِ الظَّالِمِينَ بِالظَّالِمِينَ** " پس " **و لَا تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ** " (و حق را کتمان مکنید در حالیکه به آن آگاهی دارید)!

۷- بی‌حرمتی به " شریعت " خداوند ضلالت و گمراهی است زیرا همان کسی که راه " حقیقت " را بر تو گشوده است همو شارع شریعت است پس همواره به اوامر و نواهی خداوند احترام گذار و عامل باش و بدان که اوامر و نواهی الهی در هر طبقه آسمانی جلوه خاص خود را داراست. چون عامل شدی و به بهشت خدا نائل شدی " **وَ ادْخُلِي جَنَّتِي** " حاصل آمد از هر نهی و امری رها می‌گردد زیرا بهشت خدا جای امر و نهی و تکلیف نیست "

" **وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ** " (و من از متکلفین نیستم)!

۸- دروغ مگو، حق را تکذیب مکن، نه کاذب باش و نه کذاب. زیرا بنیان هستی بر اساس حق و راستی بنا شده است و چون برخلاف هستی گام برداری وصله ناجور می‌نمایی " **إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ** " ای نوح (او عملی غیر صالح است). وصله ناجور، زشت است و زشتی به ملکوت خداوند راه ندارد پس زشتی چون پسر نوح غرق شدنی است. زیرا " **إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ** " (خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد)

۹- زیبایی مطلق است نه نسبی چه زیبا خداست و خدا مطلق است و بس!، آنچه نسبی می‌نماید مظاهری است که به قدر استعدادشان از این زیبایی بهره‌مند گشته‌اند. پس

زیباشناس در حقیقت همان خداشناس است و دوستاران زیبایی دوستداران خدا. "و صَوَّرَكُمْ وَ أَحْسَنَ صَوْرَكُمْ" (و شما را مصور کرد و به بهترین وجه صورتگری نمود).

و این چنین است که زیباشناس هنگامی به لاشه‌ای که همه از آن می‌گریزند برخورد کند دیگران را به دندان سفیدش توجه می‌دهد!

۱۰- زشتی‌ها و شرور نسبی‌اند و "قیامت" برای تمییز و انفکاک خیر از شرّ تو بنا می‌شود. پس تو چون خود قبل از مرگ بدین کار همت گماری به واقع قیامت خود را بر پا نموده‌ای و کار خود آسان کرده‌ای "حَا سِبْوًا قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا" (از خویش حساب کشید قبل از آنکه از شما حساب کشند).

۱۱- هیچ‌گاه خائن مباح و خیانت مکن زیرا "إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ" (خدا خائنین را دوست ندارد) و خائن کسی است که به عهدش وفادار نیست. و بدترین خائن کسی است که همواره برای فرار از تعهدش بدنبال راه توجیهی می‌گردد تا با دستاویز قراردادن آن، خود و کار خود را محقّ جلوه دهد. "إِنَّ الْإِنْسَانَ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَ لَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ" (هر انسانی بر نفس خویش آگاه است اگر چه عذر تراشی کند).

۱۲- شخص دانا آنست که با مردم به "خوبی" سخن بگوید "قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا" زیرا وقتی به خوبی سخن بگوید گویی خدا را تقدیمشان کرده است چه "خوب" خداست بلکه او "خیر" است. نام‌های خوب نیز از آن اوست پس کلمات را خوب انتخاب کن و نثار دیگران نما.

خود نیز سخنان را بشنو و از "خوبترین" شان تبعیت کن "يَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ" ۱۳- انسان دانا خود را آلوده به زنا نمی‌کند "لَا تَزْنُوا" و مخفیانه دوست از جنس مخالف بر نمی‌گزیند. اینها همه بر خلاف حکمت الهی است و منع شده است زیرا راه رشد و تعالی را بر تو سد می‌کند چه این تجزیه و ترکیب‌های نا سالم و نا حق فساد ایجاد می‌کند که ابتدا گریبان خودت را می‌گیرد و آنگاه که قبح‌اش ریخت و در جامعه شیوع یافت کس از آن خلاصی نیابد حتی خانواده خودت! این زشتی باعث می‌شود تا زوج الهی خویش را نیابی و یا آن را از دست بدهی!

انسان دانا یا شرافتمندانه ازدواج می‌کند و یا اگر امکانش را نداشت عفاف پیشه می‌کند
"وَأَيْسَّرْ لِلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ" (آنان که توانایی بر
 ازدواج ندارند باید عفاف پیشه کنند تا خداوند از فضل خویش آنها را برخوردار نماید).

۱۴- انسان دانا نه می‌گسار است و نه استعمال‌کننده‌ی مواد مخدر زیرا این مسیرها به توهم
 می‌رود نه به حقیقت! آنانکه تصور می‌کنند با این سوءاستفاده‌ها تفکر خویش را منظم
 نموده و یا به آرامش دست می‌یابند سخت در اشتباهند و به بیراهه گرفتار آمده‌اند **"وَلَا
 تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ"** (با دست خودتان خودتان را به هلاکت میندازید). آخر مگر
 می‌شود ساقی حکمت الهی شیطان باشد؟! **"إِنَّهُ رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ"** (بدان
 ساقی حقیقی ربّ توسست) **"وَسَفَاهُمْ رُبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا"**.

۱۵- هر گاه به خانه کسی دعوت شدی امین باش و چشمات را از آنچه نباید فروگیر و راز
 آن خانه را بر کسی فاش مکن که خوار و ذلیل می‌گرددی و بی‌اعتمادی بر سراسر عمرت
 سایه می‌افکند! **"لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا"** و شخصی که بی‌اعتمادی
 دیگران را خریدار شود از مسیر طبیعی زندگیش خارج شده و چه بسا دگر آن را باز نیابد.

۱۶- اموال یکدیگر را با دروغ و نیرنگ و کلاهبرداری نخورید و به حاکمان رشوه ندهید تا
 آنها شما را در برابر خوردن اموال مردم حمایت کنند و خود شما خوب می‌دانید که چه
 می‌گوییم **"وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تَدُلُّوْا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ
 أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ"**.

۱۷- همواره طرفدار مظلوم باش و اگر شجاعت اعلام طرفداری از او را نداری لااقل از ظالم
 حمایت مکن زیرا کسی که راضی به ظلم باشد بدون شک در پیشگاه الهی شریک جرم
 ظالم خواهد بود! **"لَا تَظْلَمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ"** (نه ظلم کنید و نه ظلم بپذیرید).

۱۸- **"حاکم عادل"** ولی بی‌دین بهتر از حاکم مسلمان ظالم است و این فتوایی بود که
 علمای مستنصریه بغداد پس از فتح بغداد برای هولاکوخان مغول مهر و امضا کردند و این
 فتوای شجاعانه را عالمی داد سید حلّی نام! چه اگر جز این فتوا می‌داد خاک بغداد را به
 توبره می‌کشیدند نه آنکه مسلمان شوند و بگویند زنده‌باد به دینی که به عدل و عدالت تا
 این حد ارزش قائل است! **"وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ"**.

۱۹- اگر از تو سؤالی پرسیدند و جوابش نمی‌دانستی با صدای بلند و رسا بگو " نمی‌دانم " زیرا اینگونه نمی‌دانم‌ها پر از حکمت است اول برای تو که تکبر نکنی و بعد برای دیگران تا هرز نگویند و یا از گفتن نمی‌دانم خجالت نکشند " **مَا أَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ** " ۲۰- تلاش کنید تا ربّانی شوید " **كُونُوا رَبَّانِيِّينَ** " زیرا عالم ربّانی بر فراز دانشمندان و فقها و متکلمین و عرفا و فلاسفه قرار دارد چه ربّانی کسی است که از جریان ربوبیت بلا واسطه بهره‌مند است چنین کسی متصل به روح الهی و برخوردار از هدایت ربّانی است . تزکیه و تدبّر در قرآن تو را به این مقام نزدیک می‌سازد " **وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ** " .

۲۱- هیچگاه به‌سوی جادوگران و احضارکنندگان ارواح مرو و با آنان منشین هر چند برای حل مشکل باشد چه اگر جز این کنی وجود خویش را به نجاست آلوده‌ای. زیرا ارواح بلند با آنان ارتباط برقرار نمی‌کنند مگر ارواح پایین و خبیث ! بدان که حقیقت فقط بر اهل حق رواست " **فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** " (از اهل ذکر و حقیقت بپرسید اگر نمی‌دانید) .

۲۲- همواره آنچه که می‌خواهید از خدا بخواهید و " **مِنْ دُونِ اللَّهِ** " را کنار بزنید زیرا " **وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ** " (آنچه در آسمانها و زمین است همه از آن اوست). پس سلام و درود و توسل به انبیاء و اولیای الهی (صلوات‌الله‌علیهم) از آن رو جایز است که خدا فرموده است: " **وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ** " اما با این وصف باز هر آنچه می‌خواهید از خدا بخواهید " **بِيَدِهِ الْخَيْرُ** " زیرا حتی شفاعت بی‌اذن او مقبول نیست ! " **لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا بِإِذْنِهِ** " .

۲۳- خدا را برای قدرت‌طلبی خود نخواهید هر چند اگر او را بخواهید قدرتمند خواهید شد. خدا را برای رزق و روزی‌اش نخواهید هر چند اگر او را بخواهید رزق و روزی از سراپایتان خواهد جوشید. خدا را برای بهشتش نخواهید هر چند اگر او را بخواهید بهشتش را نصیبتان خواهد نمود.

خدا را برای جاودانه شدن خود نخواهید هر چند اگر او را بخواهید جاودانه خواهید شد. خدا را برای خدا بخواهید زیرا حقیقتاً خواستنی است و اهل ایمان " **أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ** " هستند پس خدا را بیش از هر چیز دیگر دوست دارند.

۲۴- کسی و چیزی را استهزاء نکنید چه بسا آنها بهتر از شما باشند حتی اگر به ظاهر ضعیف‌ترین موجود جلوه کنند. و از تمسخر حقایق بپرهیزید زیرا روزی آن چیزها که مسخره کرده‌اید شما را به محاصره در خواهند آورد " **وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ** " (و هنگامی که این اتفاق بیفتد خواهی دید که مسخره واقعی کیست و چیست!)

۲۵- در تعجبیم کسی که از اداره خانواده خویش عاجز است چگونه ادعای پادشاهی بر جهان را دارد؟! و کسی که بر نفس خویش مسلط نیست چگونه بر نفوس دیگر تسلط می‌یابد؟! دنیای عجیبی است اما این بازی هر چه باشد خارج از سلطه آن قاهر چیره‌دست نیست " **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ** ".

۲۷- با دشمنان خدا دوستی نکنید زیرا آنها هیچ نفعی به شما نمی‌رسانند " **لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا** " و دشمنان خدا آنانی‌اند که راه خدا را بر بندگانش سد می‌کنند کلام او را تحریف کرده به سود خود تأویل می‌نمایند. دشمنان خدا، خدا شناس نیستند اتفاقاً هم حق را و هم راه خدا را می‌شناسند غیر از این باشد چگونه راه خدا را می‌بندند؟! " **يَصَّدُونَ عَنِ سَبِيلِهِ** " - " **يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ** " (حق را می‌شناسند آنچنان که فرزندانشان را می‌شناسند).

۲۸- چه بخواهی چه نخواهی قیامت هر لحظه نزدیک و نزدیکتر می‌شود پس استغفار را به فردا میافکن زیرا شاید فردا دیر باشد جبران کردن را به وقت دیگر موکول مکن زیرا شاید وقت دیگری در کار نباشد " **أُزِّقَتِ الْأَرْزَقَةُ** ".

۲۹- هر ظلمی که می‌کنی هیزمی بر جهنم‌ات می‌افزایی و چون عمل صالحی مرتکب شوی بهشت‌ات را آباد می‌کنی پس این تویی که با اعمالت یا تنور را داغ‌تر می‌کنی یا بهشت را مطبوع‌تر. پس چیزی را به گردن دیگری میاندا!

۳۰- تا می‌توانید گذشت و رحمت را تمرین کنید زیرا خاتم پیامبران(ص) " **رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ** " است. جز این کنی مسلمانی‌ات ادعایی بیش نیست پس "**فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ**" با گذشتی زیبا بگذر آیا دوست ندارید تا خدا نیز از گناهان شما بگذرد؟!
 ۳۱- به بدهکار فرصت‌ده و اگر می‌توانی بگذر که اگر این کنی برایت بهتر است "**وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ**".

۳۲- تا می‌توانید گره از کار بندگان خدا بکشایید تا خداوند نیز گره‌های کاری شما را بکشاید. برای بندگان خدا جا باز کنید و تمامیت خواه نباشید و به داد دیگران برسید تا شامل بیدادگری نشوید. نه ظلم کنید نه ظلم ببیرید. "**إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ**"

۳۳- نکند ظاهرت با باطن‌ات یکی نباشد، نکند ظاهرت بهتر از باطن‌ات جلوه‌گر شود، نکند چیزی را بگویی که در دلت نیست، نکند ادای اهل ایمان را در بیابوری در حالی که خالی از ایمانی! زیرا چنین کسی را منافق می‌گویند "**وَإِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ**" (و منافقین در پایین‌ترین مرحله دوزخ قرار دارند).

۳۴- کسی که که حق اولیاء‌الهی را بجا نیاورد بی‌شک حق خدا و رسولش را نیز بجا نخواهد آورد، پس چنین حقی چنان سنگین جلوه‌گر می‌شود که کمر چنین نا سپاسی را خواهد شکست "**أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ**" (و حق معلمان الهی آنست که به جریان حق پایبند باشی و همواره در برابر حق متواضع و فروتن).

۳۵- وقتی کار خیری تو را صدا زد به سرعت به آن اقدام کن شاید این آخرین فرصت الهی باشد. "**فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ**". این چنین است که "**السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ**" شکل می‌گیرد.

۳۶- از کسی که به خود احترام نمی‌گذارد انتظار احترام نداشته باش. آنکه خود را دوست ندارد چگونه می‌تواند دیگران را دوست داشته باشد. آنکه سرنوشت خویش را لجن مال کرده است چگونه می‌تواند آینده دیگران را درخشان نماید. آنکه خود را نشناخته است چگونه می‌تواند به دیگران معرفت بخشد "**مَرَوْا كِرَامًا**".

۳۷- لازم نیست به هر سوالی پاسخ دهی و یا جواب آنها را دریابی زیرا سوالات بسیارند و بسیار، زمان بسیار می‌خواهد! پس فقط پاسخ سوالات اساسی و حیاتی را دریاب و اساسی

ترین سوالات اینست " من که ام، کجایم، به کجا می‌روم " بدان که بسیاری از سوالات بی‌اساسند برخی بی‌جوابند و در اسرار پیچیده شده‌اند. بسیاری خود مؤلّد سؤال‌اند و سیری ناپذیر. برخی نیز آزاردهنده‌اند و القاء شیاطین. برخی از سوالات هم پرسیدنی نیست، انتظار کشیدنی است باید منتظر بمانی تا زمان مناسب، جواب آن را بر ملا کند. البته تو همه این سوالات را می‌توانی به خداوند دانا واگذار کنی و او نیز چون بخواهد جواب آنها را از درون و بیرون به تو القاء خواهد نمود و این بهترین راه ارتباطی برای یافتن پاسخ سوالات حیاتی می‌باشد " **سَتُرِيهِمْ أَيْتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ "** .
 ۳۸- آنکه همواره دعوی دین و خدا دارد به سیره و عملکردش بنگر. اگر پوشاننده‌ی حق است اگر حق محققان را ضایع می‌کند اگر مرده و زنده دیگران برایش علی‌السویه است اگر فقط به اطرافیانش می‌پردازد اگر حاضر نیست حتی به حرف مظلومی گوش دهد، اگر عدالت‌گستر نیست، اگر نفع عموم را بر نفع خویش ترجیح نمی‌دهد، اگر به راحتی دروغ می‌گوید، اگر متکبر و جبار است اگر خود را حق می‌داند و غیر از خود، هر آنچه هست را باطل و اگر خود را صاحب همه‌چیز می‌داند و دیگران را طفیل و مفت‌خور، بدان که باطلی است در لباس حق، همان است که پوستین را وارونه پوشیده است.

۳۹- چگونه به قضاوت در مورد دیگران می‌نشینی! مگر از همه چیز اطلاع داری؟! مگر جوانب امر را سنجیده‌ای؟! مگر کسی از تو قضاوت خواسته است؟! مگر قضاوت تو مشکلی را حل می‌کند؟! مگر اصلاً اهل قضاوتی و علم قضاوت داری؟! مگر طرفین دعوی نزد تو نشستند؟! مگر آنها از خود دفاع نموده‌اند؟!... آیا دوست داری در مورد تو نیز اینگونه قضاوت شود؟!

۴۰- برای رفع اختلاف و آرام کردن سر و صدا، فقط کسی را که ناآرام و عصبانی است مقصر ندان بلکه زیرکی کن و سخن چین را بیاب زیرا سخن‌چینان غالباً در چنین محافلی آرام‌اند و یا حتی ادای مصلحان را در می‌آورند!

۴۱- دوستان حقیقی بسیار اندک‌اند شاید یکی در میان هزار! به‌واقع بسیاری از دوستان دوست نیستند آشنا هستند. دوست واقعی آن است که در غیاب تو مدافع حقوق توست و در شدايد و گرفتاری‌ها کنار تو. و با این همه هیچ‌گاه منت‌گذار نیست. چنین دوستی

کیمیا است و از برادر نزدیکتر. پیوند با چنین کسی را " اخوت " می‌نامند " **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ** " .

۴۲- برخی اهل تفکرند. برخی به ندای قلبشان توجه دارند. برخی اهل رؤیایند. برخی به سکوت می‌روند و به اسرار می‌پیوندند. برخی اهل مشاهده‌اند. برخی در ارتباط با روح‌اند. برخی به ناآشناها رفته و در آنجا گم شده‌اند. همه اینها جوابی برای سوالاتشان می‌یابند . اما تو بکوش در همه این شیوه‌ها متبحر گردی. آنگاه خواهی فهمید که قله اوج کجاست **"مَا أَسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ"** .

۴۳- وقتی باغبانی می‌کنی و سالها به تک‌تک درختان باغ رسیدگی می‌کنی و نیرو و توانت را بی‌دریغ نثارشان می‌کنی و... اگر چند درخت بعد از این همه توجه میوه‌ای ندهند و حتی هیچ شکوفه‌ای شکوفا نکنند و خشک و بی‌روح شوند تو چه می‌کنی؟! آیا با تبر به جانشان نمی‌افتی و آنها را از بر نمی‌کنی و هیزم نمی‌سازی؟! حال که خود چنین می‌کنی چگونه به خدا ایراد می‌گیری و جهنم را تخطئه می‌کنی؟! **"وَأْتَقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ"** (بپرهیزید از آتشی که هیزم‌اش از مردم و از سنگ است).

فکر می‌کنی نان بهشتیان با کدام هیزم و در کدام تنور پخته می‌شود؟! ۴۴- شکوفا شدن سخت نیست به شرط آنکه دل بدهی و تسلیم باشی. آن کاری که کار هرکسی نیست " شکوفا کردن " است . شکوفا کردن کار معلمین الهی است **" إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ "** .

۴۵- خداوند در طول زندگی هر کس مسئولیت‌هایی را برعهده‌اش می‌گذارد. مسئولیت خانواده، شغل و کار، مسئولیت دیگران، و از همه مهمتر مسئولیت خودت ، تا اثبات کنی اکنون آماده پذیرش مسئولیت اصلی یعنی خلیفه‌شدن را داری! ابراهیم (ع) کی امام شد؟! آنگاه که امتحانات را پشت سر گذاشت **" إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا "**

۴۶- خداوند بسیار داناست **" إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ "** نه گمراه می‌شود و نه چیزی را فراموش می‌کند **" لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى "** بسیار زیرک و طراح و نقشه‌کش است **" وَهُوَ خَيْرُ**

الْمَاكِرِينَ" از هر کس و هر چیز داناتر است "وَاللَّهُ أَعْلَمُ" و سرنوشت‌ها به او ختم می‌شود "وَالِيهِ الْمَصِيرُ" پس همواره با او روراست باش حقه‌بازی را کنار بگذار توجیه‌گری و بهانه‌تراشی را فراموش کن و در پیشگاهش متواضع و فروتن باش تا خود مقرر و مخرجی برایت فراهم کند. و بگو: "ای ربّ من در هر ماجرای مرا از مجرای صدق و راستی داخل کن و با صدق و راستی نیز خارج نما و از جانب خود یآوری قدرتمند عطایم کن"

۴۷ - فهم حق، باعث "نفوذ" در اشیاء می‌شود و چون اشیاء و پدیده‌ها را فهم کردی از آنها "عبور" خواهی نمود و چون آگاهانه از باطن آنها عبور نمودی به واقع بر آنها "اشراف" یافته‌ای و چون چنین شود بر تصرف و تسخیر آنها توانا گشته‌ای "سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ" پس هر چه بیشتر فهم حقایق کنی تصرف و تسخیر گسترش می‌یابد و اینگونه است که هستی‌ات بزرگ و بزرگتر می‌گردد و به جایی می‌رسی که حتی مفهوم بزرگی را نیز از یاد می‌بری.

چون در حقیقت لایتناهی غرق می‌گرددی و "غرق شده" در حقیقت هستی، خود هستی می‌گردد! و گاه چنان جلوه می‌کند که اشیاء و پدیده‌های بیرون، همان ذره‌های وجود تو بوده که نمود یافته‌اند در این هنگام پذیرایی نه پس زننده! زیرا نه خود را جدا از آنها می‌دانی و نه آنها را از خود.

حاکمیت برتر...

حاکمیتی است براساس راستی و درستی، متبلور از حق. پس دروغ نمی‌گوید و از ترفندهای باطل برای حفظ خود بهره نمی‌گیرد.

حاکمیتی است عدالت گستر. و عدالت امری همه جانبه و فراگیر است و تمامی مردم را آن هم با هر فکر و اندیشه و آئین شامل می‌شود.

حاکمیتی است براساس رحمت و رحمانیت. زیرا خدای او اینگونه معرفی شده است. **بسم- الله الرحمن الرحيم**. و رسالتش نیز **"رحمة للعالمین"** است. چنین حاکمیتی حتی غضب‌اش نیز براساس رحمت است نه از سر کینه و نه بخاطر از میدان بدر کردن دیگران.

حاکمیتی است که اهل آزار و شکنجه و تفتیش عقاید و تجسس در امور خصوصی مردم نیست و دارای یک ظرفیت عظیم الهی است.

حاکمیتی است که اهل فریب و سیاست‌بازی نیست. پس دیپلوماسی جهانی‌اش براساس صداقت و راستی است و این صداقت برای فریبکاران جهانی پیچیده‌ترین نوع دیپلوماسی جلوه می‌کند پس خوفی از ضرر نیست.

حاکمیتی است براساس اراده مردم، پس خواست مردم اصل است. حتی اگر به تاریخ هم نگاه کنید این مردم‌اند که با خواست و پذیرش خویش، یک پیامبر یا امام را که دارای حاکمیت باطنی است، حاکمیت ظاهری می‌بخشند. غیر از این باشد آنها از این نوع حاکمیت جداوند چنانچه در تاریخ مصادیق‌اش را بخوبی می‌یابید. به تعبیری مردم بعنوان

عقل جمعی در پذیرش امر، نمایندگان خداوند محسوب می‌شوند به واقع از این منظر این مردم‌اند که نماینده خدایند.

حاکمیتی است که حاکم‌اش در حد مستضعفین آحاد جامعه و حتی پایین‌تر، زندگی شخصی خود را برنامه‌ریزی می‌کند و اینچنین است که درد آشنای فعال می‌گردد. حاکمیتی است که مسئولیت‌هایش براساس شایستگی و قابلیت‌های انجام کار برای تمامی مردم تقسیم می‌شود و قرابت‌ها و هم‌خانوادگی‌ها و هواداری‌ها ملاک انتخاب نیست. حاکمیتی است که با عمل صالح، مردم را به خدا دعوت می‌کند پس اهل حرف و شعار بی‌ریشه و اهل توهّم و ریا و ظاهرگرایی صرف نیست.

حاکمیتی است که در توزیع ثروت عادلانه رفتار می‌کند پس در چنین حاکمیتی بعید است در کنار خیل مستضعفان، میلیاردهای یک شبه و چند شبه چون قارچ از هر سو رخ بنمایانند.

حاکمیتی است برخوردار از دانشی عظیم، حاکمیتی که با مقتضیات زمان آشنایی کامل دارد و همواره حکیمانه رفتار می‌کند.

حاکمیتی است رشد دهنده و تکامل بخش. پس بستر این رشد و تعالی را برای همه مهیا می‌کند. از آگاهی و دانایی و هوشیاری دیگران استقبال می‌کند نه آنکه از آن خوف داشته باشد.

اینچنین حاکمیتی در هر کجا شکل بگیرد حاکمیتی الهی است چه در خدمت آسمان است. بالابرنده است و عروج بخش.

امام زمان (ع) از دیدگاه امام علی (ع)

یکی از مشخصه‌های شخصیت حضرت ولی عصر(عج) که امام علی(ع) بیان می‌فرماید "حکمت" است. آنجا که می‌فرماید:

۱- "قَدْ لَبِسَ لِلْحِكْمَةِ جَنَّتَهَا" (سپر حکمت را بر خویش پوشیده است) (خطبه ۱۸۱)

حکمت

حکمت، علم به حقایق هستی، اشیاء و پدیده‌های آن است و حکیم کسی است که پلی محکم بین واقعیات و حقایق ناپیدای آن زده و هیچگاه وارد حیطة توهم نمی‌شود. همچنین حکمت می‌تواند همراه با پند و موعظه باشد آنچنان که قرآن می‌فرماید: "أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ" (مردم را با حکمت و پند نیکو به راه پروردگارت دعوت کن).

از آنجا که حکمت، فهم حقایق و ظرایف آن است دارای نیروی نافذ و سترگ است که هیچ قلب سلیمی از آن فرار نتواند جز لجوجان و منکران! حکمت همواره در نقطه اعتدال ایستاده است نه وارد حیطة جریزه که گستاخی در بیان و اشاعه مبانی بی‌پایه و اساس، می‌گردد یعنی افراط! و نه از روی ترس و بُزدلی، از بیان و اشاعه حقایق مسلمة باز می‌ماند یعنی تفریط!

حکمت چنان عزیز و بزرگ و کاری است که قرآن می‌فرماید: "وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا" (به هر کسی که حکمت عطا شد در واقع به او خیر کثیری داده شده است).

در حقیقت حکمت الهی آن است که ریشه در وحی و وحی‌اندیشی داشته باشد و این چنین حکمتی بالاترین و مقدس‌ترین نوع حکمت است چه خداوند " حکیم مطلق " است، و آن که خود را تسلیم جریان الهی نماید خودبه‌خود بنا بر ظرفیت و استعداد خویش دارای مرتبه‌ای از حکمت متعالی می‌گردد.

در این جا چهره آن حضرت به سپر حکمت آراسته شده است و این یک اصل و شیوه تمامی انبیاء و اولیاء الهی است تا بدین وسیله عقول بشری را بارور ساخته و آنها را نه کورکورانه و از روی تقلید بلکه با استدلال، ژرف‌اندیشی و مشاهده متوجه حقایق نمایند تا دارای ایمانی ارزشمند و نجات‌بخش شوند. پس وقتی امام علی(ع) حکمت را برای آن بزرگوار چون سپری انگاشته است به واقع آن جنگی که همواره از آن نام برده شده، ابتدا یک جهاد حکیمانه است نه یک خونریزی وحشیانه! چه دعوت یک دعوت عمومی الهی است و دعوت الهی، مقدس و متعالی است و همواره ستیز و مقاتله فیزیکی آخرین راه است نه اولین.

چنانکه در حدیث آمده است: " **أَخِرُ الدَّوَاءِ أَلْكِيَّ** " (آخرین درمان، داغ گذاشتن است)!

و حضرت ولی عصر (عج) با این سپر و این ارزش متعالی یعنی حکمت است که به جهاد در برابر جهل و ظلمت و دروغ و تزویر و ضد ارزش‌های باطل و غیرالهی می‌پردازد زیرا ستمکاران پایه‌های قدرت پوشالی خود را همواره بر ناهمپی و جهالت و ترس مردم نهاده‌اند.

و این سخن پُر معنا و صفت با ارزش که امام علی(ع) برای حضرت ولی عصر(عج) قائل است در حقیقت جواب محکمی است به آن دسته که همواره چهره‌ای خشن و خونریزی از آن حضرت تبلیغ نموده‌اند. نه، چنین نیست، روش انبیاء و اولیاء الهی همواره بر اساس هدایت، لطف، مرحمت و توأم با استدلال و روشنگری بوده است، حتی در زمان ظهور آن حضرت نیز، کسانی که هنوز در گمراهی و جهل و ضلالت به سر می‌برند ابتدا با حکمت امام و پند و اندرز آن حضرت مواجهند و دست پُر مهر و بخشنده او همواره برای هدایت و نجاتشان به سر منزل هستی ناب، آماده خدمت است.

۲- "وَأَخَذَ بِجَمِيعِ أَدْبِهَا مِنَ الْأَقْبَالِ عَلَيْهَا وَ الْمَعْرِفَةُ بِهَا وَ التَّفَرُّغُ لَهَا" (خطبه ۱۸۱).

"و این حکمت را با تمامی آداب و شرایطش که عبارت است از توجه و شناخت و فارغ ساختن خود از دنیا پرستی فرا گرفته است."

الف) اخلاق الهی

"وَأَخَذَ بِجَمِيعِ أَدْبِهَا"

هیچ عقل سلیمی در این معنا شک ندارد که مهمترین وسیله در راه تبلیغ حقیقت و پیشبرد اهداف الهی و همچنین جذب نیروهای مثمر، برخورداری از اخلاق نیکو، حسن خلق و جاذبه الهی است. طبعاً آن حضرت به عنوان تجلی الهی و الگوی تمام عیار انسانی و تبلور عینی تسلیم در راه حق، منبع غنی و اصیل ادب و اخلاق الهی است.

همچنان که پیامبر اکرم (ص) فرموده است: "إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ" (من برای عینی کردن ارزشهای اخلاق الهی مبعوث شده‌ام).

پس اگر قرار باشد چنین ارزش متعالی در زمان ظهور آن حضرت تجسم یابد جز از راه حق و حقیقت نخواهد بود زیرا آن حضرت بدون شک تجسم عینی اخلاق الهی بر زمین است و هیچ صفتی از اوصاف الهی از حق عدول نمی‌کند.

ب) شناخت

"وَالْمَعْرِفَةُ بِهَا"

این نکته نیز به نوبه خود پُر واضح است که هیچ حرکت اصولی و کاربردی بدون شناخت صحیح از آن حرکت و غایت آن میسر نخواهد بود، مضافاً اینکه حرکتی را که از آن نام می‌بریم یک حرکت و جنبش تمام‌عیار الهی است. و این مهم از ضروریات یک امام نجات‌بخش و یک رهبر الهی جهانی است زیرا چنین وجود مقدسی به عنوان راه شناس، مقصدشناس و مردم‌شناس، طبعاً خود باید منبع شناخت صحیح و دارای ارزشهای الهی والا باشد. و این چنین وجودی است که می‌تواند جوامع خفته در اوهام را از لغزشها برحذر دارد

و کشتی " امت واحده " را سالم به ساحل مقصود هدایت کند و کسی که خالی از این اوصاف است، این مهم نتواند.

ج) ترک علائق دنیوی

" وَالتَّفَرُّغُ لَهَا "

دنیاطلبی آنچنان در تمامی ادیان الهی مورد مذمت قرار گرفته است که نیاز به شرح چندانی برای منتظران ندارد. و همین آیه قرآن کریم در این باب کفایت می کند که "زندگی دنیوی جز بازیچه و سرگرمی نیست" اما همین دنیا که از ماده " دنی " به معنای پست آمده است به عنوان سکوی انسان‌های است که آشیانه در آسمان الهی دارند پس انسان باید فهیمانه بندهای تعلقات را از خود بگسلد و پرواز مقدس را به تجربه بنشیند و از این جهت است که دار ایمان و عمل است زیرا آنچه بسوی خدا بالا می‌رود ایمان و عمل صالح است آنجا که می‌فرماید: "إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ" کلمات پاکیزه بسوی او بالا می‌رود و این عمل صالح و خدمت مفید و سازنده است که آن را عروج می‌بخشد.

مسئلاً ترک علائق دنیوی و رها شدن از تعلقات و وابستگی‌های آن، از مشخصه‌های تمامی معلمین الهی **خاصه** حضرت ولی عصر (عج) می‌باشد چه او معلم عروج است استاد پرواز به ملکوت است و اگر تعلقات دنیوی را ولو با جراحی از آدمیان می‌زداید بدین معنا نیست که خود دنیاطلبی کند و مثل برخی مزوران نیست که به دیگران می‌گویند شما دنیا را ترک کنید و تعلقات را بزدایید تا ما آن را برداریم و متمول‌تر شویم! بلکه این حرکت یک حرکت رو به آسمان و الهی شدن است نه یک تزویر و نیرنگ سیاست بازانه! کس شک ندارد که دنیا جای ماندن نیست و باید همه بروند که می‌روند! اما این بدان معنا نیست که آن حضرت با دنیا کاری ندارد، چه رسالت اساسی او و سر و کارش با مردم همین دنیاست چه اراده الهی او بر این است که آنها را به رستگاری و به قسط و عدل نائل فرماید، چنانکه قرآن می‌فرماید: "وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ".

۳- "ذَلِيلُهَا مَكِيثُ الْكَلَامِ" (با مکث و تأنی و آرامش و طمأنینه سخن می‌گوید" (خطبه ۹۹).

این نیز یکی از مشخصه‌های آن حضرت (عج) است که امام علی (ع) بیان می‌فرماید. اصولاً یکی از نشانه‌های بارز شخصیت‌های الهی در طریق کلامشان نمایان است. و این‌گونه است که پُر از یقین و جاذبه الهی‌اند. این کلام زیبا و سرشار از یقین و آرامش است که قلب‌ها را به سوی خود می‌کشاند، گریان می‌کند، و به حقیقت خویش واصل می‌نماید. پس منتظران خردمند نیز این‌گونه‌اند. در سخن عجول نیستند و سنجیده می‌گویند! این نیز سلاح دیگری است که آن حضرت برای پیشبرد حرکت مقدس الهی بدان آراسته شده است.

"يَعْسُوبُ الدِّينِ"

(حکمت ۱ نهج البلاغه)

يعسوب الدين، خطاب امام علی (ع) به حضرت ولی عصر (عج) است و به معنای بزرگ و زمامدار و حاکم عادل است. به خوبی از این کلام می‌توان دریافت که رسالت آن حضرت یک حاکمیت الهی جهانی است که بر اساس عدل و انصاف پی‌ریزی شده است. "فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ ضَرْبَ يَعْسُوبِ الدِّينِ بِذَنْبِهِ" (چون وقت آن برسد آن زمامدار عادل آشکار مستقر و پابرجا گردد).

بی‌شک بزرگترین رنج مردم جهان از دوگانگی‌ها و چندگانگی‌هاست. حال آنکه حقیقت یگانه است و این رنج درد آور از برداشت‌های سودجویانه از حقیقت یگانه است که بشر را به قهقرا کشانده است و اینجاست که حقیقت یگانه متعال دست به کار شده و با تجلی منجی جهانی خویش، برداشت‌های باطل و مزورانه را به زباله‌دان تاریخ رهسپار می‌کند. اهل ایمان در هر جای جهان که باشد حقیقت عدالت و انصاف را به عیان خواهند دید و حکمت و رستگاری را خواهند نوشید. همچنان که امام علی (ع) می‌فرماید: "لِتَعْطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلَى وُلْدِهَا وَ تَلَاغِقِيبَ ذَلِكَ" (دنیا بر ما حقیقتاً باز خواهد گشت و مهربانی نماید، چون شتر بدخو و گازگیری که به بچه خویش باز می‌گردد).

و همچنان که قرآن می‌فرماید: " وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ " و ما اراده کرده‌ایم کسانی را که در زمین ناتوان کرده‌اند آنها را پیشوایان و وارثین زمین قرار دهیم. و این اراده الهی قطعاً تحقق خواهد یافت چه خدا صادق است و از وعده‌اش تخلف نمی‌کند.

" لِيَتَّعِظَنَ الدُّنْيَا عَلَيْنَا " " دنیا بر ما حقیقاً باز خواهد گشت "

و این بدان مفهوم است که حاکمیت حق که قرن‌ها به دست غاصبان باطل به انحاء مختلف به غضب برده شده است و از وارثان حقیقی آن جدا گشته باز خواهد گشت و این خود یک قانون ازلی، الهی و قرآنی است.

پیشگویی امام علی (ع) در اتفاقاتی که می‌افتد

" حَتَّى تَقُومَ الْحَرْبُ بِكُمْ عَلَى سَاقٍ " ... (خطبه ۱۳۸).

" پیش از ظهور حضرت (عج) ، تباہکاری‌ها خواهد شد تا اینکه جنگ و خونریزی سخت به آیندگان از شما رو آورد به طوری که جنگ چون شیر درنده خشمگین دندانهایش را آشکار گرداند. جنگهایی که واقع می‌شود نابودکننده است و یا چون شتری است که پستانهایش پر از شیر مرگ است! آنها که با حق به معارضه و ستیز می‌پردازند ابتداءً آن شیر را گوارا و شیرین می‌پندارند، اما در آخر کار آن را تلخ و بدمزه خواهند یافت! آگاه باشید آنچه خبر می‌دهم در فردا پس از این واقع خواهد شد و بزودی فردا با چیزی که نمی‌شناسید و از آن خبر ندارید می‌آید! حاکمی از غیر طائفه پادشاهان... پس عدالت و دادگستری در روش مملکت‌داری را به شما می‌نماید و قوانین متروک‌شده را زنده می‌کند!

" فَالزُّمُوا السُّنَنَ الْقَائِمَةَ " ...

" پس اگر بخواهید در هیچ عصری مسئولیت متوجه شما نباشد و از فتنه‌ها رهایی یابید، "سنت‌ها" و "راههای پاینده و برقرار" و "نشانه‌های آشکار" و "پیمان نزدیک" را که اتمام نبوت بر آن استوار است، راهنمای خود گردانید" (خطبه ۱۳۸).

و آنچه‌آن‌که در انجیل لوقا آمده است: "کسی در بیابان صدا می‌زند و می‌گوید که راهی برای حضور الهی بسازید! راهی راست در صحرا برایش آماده کنید! کوهها و تپه‌ها را هموار سازید! دره‌ها را پُر کنید! راه‌های کج را راست و جاده‌های نا هموار را صاف نمایید! آنگاه همه مردم نجات خدا را خواهند دید!"

"أَخْذُوا يَمِينًا وَ شِمَالًا، طَعْنًا فِي سَالِكِ الْغَيِّ وَ تَرَكَاً لِمَذَاهِبِ الرُّشْدِ"...
(خطبه ۱۵۰).

" دنیاپرستان راه‌های گمراهی را از چپ و راست برگزیدند و از راه‌های مستقیم هدایت و رستگاری چشم پوشیدند!" "عجله نکنید! تباہکاری‌هایی که واقع خواهد شد و انتظار پیدایش آنها می‌رود و آنچه فردا می‌آید دیر م‌شمارید چه بسا شتاب‌کننده به چیزی چون آن را دریابد آرزو کند که کاش به آن نرسیده بود! چه بسیار نزدیک است امروز آثار فردا!"

آگاه باشید کسی از ما آن فتنه‌ها را دریابد، در تاریکی آن فسادها، با چراغی روشن سیر می‌کند و بر رویه‌ی نیکان رفتار می‌نماید تا در آن گرفتاری‌ها بندی را بگشاید و اسیری را آزاد کند گمراهان را پراکنده سازد و پراکندگی حق را گرد آورد ... پس گروهی در آن فتنه‌ها صیقلی می‌شوند مانند آهنگری که شمشیری را صیقل می‌دهد. به‌طوری که دیده‌های آنها به نور قرآن جلا داده شده و تفسیر در گوشه‌هایشان جا گرفته شود و در شب، جام حکمت را به آنها بنوشانند بعد از اینکه در بامداد هم آشامیده باشند!"

"بَيْنَ قَتِيلٍ مَطْلُولٍ وَ خَائِفٍ مُسْتَجِيرٍ"... (خطبه ۱۵۱).

" برخی کشته‌شده و خونشان به‌هدر می‌رود و برخی ترسیده و پناه می‌طلبند و سوگندها و فریب‌دادن و به تظاهر ایمان منافقان و دورویان، گول می‌خورند. پس در آن‌روز اگر می‌خواهید خود را حفظ کنید پرچم و نشانه‌های فتنه‌ها و بدعت‌ها نباشید و از آنچه ریسمان جماعت به آن بسته شده و پایه‌های طاعت و بندگی بر آن بناگردیده دست بردارید. و ستم‌دیده بر خدا وارد شوید نه ستمگر! و از راهها و دامها و فریبهای شیطان و مکانهای ظلم و ستم بپرهیزید و لقمه‌های حرام را در شکم‌هایتان داخل نکنید."

(مردم دورو در دریا‌های فتنه فرو رفته‌اند در گمراهی قدم نهاده و به گمراه نمودن دیگران پرداخته و از سنت‌ها چشم پوشیده، بدعت‌ها را گرفته‌اند (به هوای نفس هر حکمی را اجرا

خواهند نمود)، (و بر اثر غلبه باطل بر حق) اهل ایمان کناره‌گیری کرده خاموش نشسته‌اند و دروغگویان گمراه، گویا شده‌اند!"

"دَاعٍ دَعَا وَرَاعٍ رَعَى ، فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي ، وَ اتَّبِعُوا الرَّاعِي ... " (خطبه ۱۵۳).

(دعوت‌کننده است که به توحید دعوت کند و نگاهبان است که حفظ نماید پس دعوت‌کننده را بپذیرد و نگاهبان را پیرو باشید).

"مِنْهُمْ كَرَامِ الْقُرْآنِ ، وَهُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ ... " (ص ۴۷۱ فیض).

(در این میان کسانی هستند که آیات قرآن آنچه در مدح و منقبت علم و هدایت است درباره ایشان نازل شده است آنان گنج‌های خدای رحمان هستند اگر به گفتار لب بگشایند راست می‌گویند و اگر خاموش باشند هیچ‌کس از آنان پیشی نتواند گرفت پس هر رهبری باید به پیروان خود راست بگوید!)

"فَهُوَ مُغْتَرِبٌ إِذَا غَتَرِبَ الْإِسْلَامُ ... " (خطبه ۱۸۱).

(پس آن بزرگوار غایب است و هر گاه اسلام غریب گردد ظهور خواهد نمود) و غربت اسلام چنانکه خود آن بزرگوار می‌فرماید: "مانند شتر، هنگامی که رنج و آزار ببیند دم خود را به حرکت آورده و جلو‌گردنش را به زمین بچسباند که از پا افتاده و از جا برنخیزد!" و یا آنچنان که پیامبر (ص) فرمود: "زمانی برسد که از قرآن جز اثری و از اسلام جز نامی باقی نماند" مسلمان نامیده می‌شوند اما از تمام مردم دیگر، از اسلام دورترند، مساجدشان آباد ولی از هدایت خالی است."

"وَ أَنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَحْفَى مِنَ الْحَقِّ وَ لَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ وَ لَا أَكْثَرَ مِنَ الْكُذْبِ عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ لَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ سَلْعَةٌ أَبْوَرَّ مِنَ الْكِتَابِ إِذْ تُلِيَ حَقٌّ تَلَاوَتِهِ". (بعد از من زمانی بر شما خواهد آمد که در آن چیزی پوشیده‌تر از حق و ظاهرتر از باطل نخواهد بود. زمانی که بر خدا و پیامبرش بسیار دروغ می‌بندند و در میان اهل آن زمان مهجورتر از قرآن متاعی نیست با آنکه بسیار زیبا تلاوتش می‌کنند).

نَاصِرُنَا وَ مُجِبِّنَا يَنْظُرُ الرَّحْمَةُ وَ عَدُونَا وَ مَبْغِضُنَا يَنْظُرُ السَّطَوَه (۳۲۸ فیض).

(باوران و دوستداران ما منتظر رحمت‌اند و دشمنان و بد خواهان ما منتظر خشم و غضب).

حاکمیت حق ، وعده الهی

بالاخره حق به حاکمیت جهانی خواهد رسید چه این وعده الهی است و حضرت ولی عصر(عج) این حاکمیت را به ظهور خواهد رساند " وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ " هر چند مشرکان کراهت داشته باشند.

"يَعْطِفُ الْهَوَى عَلَى الْهَدَى ... " (خطبه ۱۳۸)

" زیرا هوای نفس را به هدایت و رستگاری برمی گرداند و گمراه شدگان را به راه راست می برد آن هم زمانی که مردم قرآن را به رأی و اندیشه خود مبدل کرده باشند "

"حَتَّى يُطْلِعَ اللَّهُ لَكُمْ مَنْ يَجْمَعُكُمْ ... "

(آن زمان که خداوند کسی را آشکار کند که شما را گردآورد و از پراکندگی برهاند).

"وَلَا تَيَأْسُوا مِنْ مُدْبِرٍ ... " (خطبه ۱۳۸)

(و از ولی عصر (عج) که غایب است نا امید نگردید).

زیرا چنانچه در حدیث مشهور آمده است :

" لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَةً وَ صَامَ نَهَارَةً وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَا لَهُ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرَةٍ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلا يَتَنَّهُ وَلى الله فَيُؤَالِيَهُ وَ يَكُونُ جَمِيعَ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى الله جَلٌّ وَ عَزٌّ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ "

(اگر شخصی شبها تا صبح بیدار بماند و تمام عمر روزه بگیرد و تمام اموالش را در راه خدا صدقه دهد و در تمام دوران عمرش به حج رود ، در حالیکه ولایت ولی خدا را نشناخته باشد تا از او پیروی کند و تمام اعمالش با راهنمایی او باشد، این چنین شخصی پاداشی نزد خدای عزوجل ندارد و هر آنچه انجام داده بیهوده، بی ثمر و خنثی است "

"أَلَا إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ (ص) كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ إِذَا حَوَى نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ " (

خطبه ۹۹).

(آگاه باشید مثل آل محمد (ص) مانند ستارگان آسمان است هر زمان ستاره ای ناپدید

شود ستاره ای دیگر آشکار می گردد).

"بَقِيَّةٌ مِّنْ بَقَايَا حُجَّتِهِ وَ خَلِيفَةٌ مِّنْ خَلَائِفِ أَنْبِيَائِهِ" (خطبه ۱۸۱).

(آن حضرت باقی مانده‌ای از باقیمانده‌های حجت خدا و جانشینی از جانشین‌های پیامبران او می‌باشد).

الرَّحِيلُ وَ شَيْكٌ (کوچ کردن نزدیک است) !

کوتاه اما بزرگ

- کسانی که به ظاهر علم دین دارند ظلم ظالم را توجیه نکنند و بترسند از روزی که
"تَأْتِيهِمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً" .
- آنها که به ظاهر علم دین دارند با قارون های هزار چهره ،هم دست و هم داستان نشوند
 و اگر شده اند به سرعت توبه کرده و اموال مردم را به جایگاه حق اش برگردانند .
- آنها که به ظاهر علم دین دارند آیات و روایات ارزشمند را به متاع دنیا و به نیت **"قَرَبَةً
 إِلَى الرُّوسَا"** نفروشدند و بیشتر در پیکره دین فرو نکنند.
- آنها که به ظاهر علم دین دارند با هیچ ترفندی ربا را حلال نکنند و رشوه را هدیه جلوه
 ندهند، چه آنان که حرام خدا را حلال کنند به عذاب الیم دچار خواهند شد.
- آنها که به ظاهر علم دین دارند برای خشنودی مستکبران نقابدار، پا بر جنازه نیمه جان
 مستضعفان مگذارند که به زودی هم اینان امام خواهند شد.
**"و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمُ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ
 الْوَارِثِينَ"** .
- آنها که به ظاهر علم دین دارند یادشان باشد که تمام عزت و عظمت اسلاف بزرگ، به
 خاطر زهد و تقوای شان بوده است ، آنانی که در چهاردیواری کاهگلی با قرصی نان سدّ جوع
 می کردند و با چند سطری شهری را به جنبش و بیداری وا می داشتند.
- پس حق است که به دنبال عظمت گذشته بگردند و عظمت گذشته در خانه های چند
 میلیاردی و در میان سونا و جکوزی و ... یافت نشود .
- آنها که به ظاهر علم دین دارند خوب است به باطن آن نیز وقعی نهند و لو چند لحظه
 ولو آنی!

آیات واحده

مقدمه :

این مجموعه مختصر ، دربردارنده آیاتی از کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) و قرآن کریم است که جز وحدت الهیه ، چیز دیگری را دنبال ننموده است ! وحدتی که همگان می‌توانند زیر چتر ارزشمند توحید، گرد آمده، دست از بحث‌های سخیف و بی‌ارزش که در طول تاریخ ثمری جز جدال و تکفیر و کشتار ببار نیاورده ، برداشته و خدای یگانه را پرستش نموده و به سوی کمال حقیقی و حقیقت کمال رهنمون گردند.

بدینسان تا آنجا که قلب و روح و چشم یاری کرد برخی از آیات واحده از هر کتاب ، عیناً و بصورت مدون جمع‌آوری شد تا تمامی بندگان حق جو ، خود شاهد کلمه واحده خدای واحد باشند. امید آنکه پیروان تمام ادیان آسمانی و حتی آنها که تا امروز در مرز شک و تردید، خودبینی و انحصارطلبی‌اند، باور کنند که اختلافی در " وحی " نیست و یگانه پروردگار آسمانها و زمین ، خالق همه چیز است و جز او هیچ نیرو و قوه‌ای در کار نبوده و نیست. و هموست که پیامبران و رسولان را فرستاد تا مردمان را با کلمه توحید آشنا کنند تا فقط خدا را بنده باشند زیرا راه بهشت موعود همین است و جز این کفر است.

پس محوراصلی و خطنجات این است و اگر احکام هر قوم و آئین را متفاوت می‌یابید ، باکی نیست زیرا احکام هر آئین متناسب با نقش آنها در جریان هستی ، وضع شده‌اند، تناسبی که با شرایط درونی و بیرونی ، استعدادها و مقتضیات زمان و مکان ، هماهنگ است. با این

همه بر صاحبان خرد پوشیده نیست که علت غایی همه احکام نیز فقط و فقط تبعیت از "حق" و وصول به "نجات" است! که این هم باز "توحید" است!

بدون شک عبادات از هر نوع که باشند با نیت "نزدیکی به خدا" اصالت می گیرند پس این توحید و خداخواهی است که به آنها ارزش و قداست می بخشد!

پس ای عزیز خداپرست، از هر آئین که هستی بدان که اصل، دریافت "حقیقت" و عمل بر اساس آن است و "راههایی که بسوی این حقیقت زنده یعنی خدا، منتهی می گردد به عدد نفوس خلایق است". مهم این است که انسان در هر شرایطی "تسلیم" این حقیقت زنده جاوید گردد و از غیر آن بپرهیزد و روح خویش آلوده نسازد. هر چند که تجلیات این حقیقت یگانه، متنوع جلوه نماید!

و این گونه است که یگانه بین یگانه پرست، ریشه و اساس "ادیان ابراهیمی" را با تمامی احکام متعددش، یک آئین بیش ندیده و آن را دارای محوری واحد، شجره ای بی بدیل و طرحی نجات بخش می یابد.

"پس بیائید بسوی کلمه ای که بین ما و شما مشترک است" (قرآن - ۶/۳).

ذوالحجه ۱۴۲۹ هجری قمری

فصل اول : خدای واحد

- هیچ خدایی غیر از او وجود ندارد. (کتاب مقدس - تثنیه / ۵ - ۴۰)
- غیر از من خدایی نیست. من خدای عادل و نجات دهنده هستم و دیگری نیست. (کتاب مقدس - اشعیا / ۴۵-۲۱)
- خدایا کسی مانند تو نیست . (کتاب مقدس - مزامیر / ۱۹-۷۲)
- خدای ما و خدای شما ، همان خدای واحد است . (قرآن / ۴۶/۲۹)
- عیسی مسیح(ع) : در کتاب آسمانی آمده که انسان باید فقط و فقط خدا را بپرستد. (کتاب مقدس - لوقا / ۴-۸)
- این خداست که هیچ معبودی جز او نیست زنده و پاینده است. (قرآن / ۲/۳)
- من خداوند هستم و غیر از من خدایی نیست ... من آفریننده نور و تاریکی هستم ، من پدیدآورنده رویدادهای خوب و بد هستم . من که خداوند هستم همه این چیزها را بوجود می آورم. (کتاب مقدس - اشعیا / ۴۵-۷)
- ای خداوند قادر متعال ، کیست مانند تو ؟ تو در قدرت و امانت بی نظیری ! (کتاب مقدس - مزامیر / ۸۹ - ۸)
- هیچ چیز همانند او نیست. (قرآن / ۱۱/۴۲)
- بگو : او خدای یگانه و بی همتاست . (قرآن / ۱/۱۱۲)

- خداوندا ، خدایی دیگر مانند تو وجود ندارد. کارهای تو بی نظیر است . همه قوم هایی که آفریده‌ای خواهند آمد و تو را پرستش نموده ، نام تو را خواهند ستود. تو بزرگ و قادر هستی و معجزه می‌نمایی ، تنها تو خدا هستی !
(کتاب مقدس - مزامیر / ۸-۸۷)
- فراموش نکنید که خداوند، هم خدای آسمانها و هم خدای زمین است و هیچ خدایی غیر از او وجود ندارد.
(کتاب مقدس - تثنیه / ۵-۴۰)
- او کسی است که هم در آسمان خداست و هم در زمین خداست.
(قرآن ۸۴/۴۲)
- تنها من خدا هستم و از زمانی که شما را از مصر بیرون آورده‌ام خداوند شما بوده‌ام غیر از من خدای دیگری نیست و نجات دهنده دیگری وجود ندارد.
(کتاب مقدس - هوشع / ۱۳)
- من خداوند ، خدای تو هستم ، همان خدایی که تو را از اسارت و بندگی مصر آزاد کرد. تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد.
(کتاب مقدس - خروج / ۲۰-۲)
- ای خداوند ، هر چه در آسمان و زمین است مال توست. سلطنت از آن توست تو بالاتر و برتر از همه هستی.
(کتاب مقدس - اول تواریخ / ۲۹)
- هیچ معبودی جز خدا نیست پس از گناهت استغفار کن .
(قرآن - ۱۹/۴۷)
- بلند مرتبه است خدایی که فرمانروایی به حق است هیچ معبودی جز او نیست.
(قرآن ۱۱۶/۲۳)
- تو ای خداوند ، تا ابد باقی و از همه برتر هستی.
(کتاب مقدس - مزامیر ۸-۹۲)
- خدا ، خوبترین و ماندگارترین است.
(قرآن ۷۳/۲۰)

- من ابتداء و انتها هستم و غیر از من خدایی نیست. چه کسی می‌تواند کارهایی را که من کرده‌ام انجام بدهد؟
(کتاب مقدس - اشعیا / ۴۴-۷۶)
- او اوّل و آخر و ظاهر و باطن است.
(قرآن ۵۷-۳)
- مرا بشناسید و ایمان بیاورید و بفهمید که تنها من خدا هستم و خدایی دیگر هرگز نبوده و نیست و نخواهد بود. من خداوند هستم و غیر از من نجات دهنده ای نیست...
- من خدا هستم و همیشه نیز خدا خواهم بود. کسی نمی‌تواند از دست من بگریزد و هیچ کس نمی‌تواند مانع کار من شود.
(کتاب مقدس - اشعیا / ۴۴ - ۱۱ و ۱۲ و ۱۳)
- خدا ، پروردگار شماست هیچ معبودی جز او نیست. او خالق همه چیز است. پس فقط او را بنده باشید.
(قرآن ۲/۶)
- برای خود هرگز بت نسازید.
(کتاب مقدس - خروج / ۳۴-۱۷)
- خدا گواهی می‌دهد که جز او هیچ خدایی نیست. فرشتگان و دانشمندان نیز همین گواهی را می‌دهند.
(قرآن ۱۸/۳)
- خدا ، انسان نیست که دروغ بگوید او مثل انسان نیست که تغییر فکر دهد.
(کتاب مقدس - اعداد ۱۸/۲۳)
- خدا به موسی فرمود : هستم آنکه هستم! به ایشان بگو " هستم " مرا نزد شما فرستاده است. بلی به ایشان بگو : خداوند یعنی خدای اجداد شما ، خدای ابراهیم ، اسحاق و یعقوب مرا پیش شما فرستاده است.
(کتاب مقدس - خروج / ۳-۱۴ و ۱۵)
- این خداست که هیچ معبودی جز او نیست " زنده و پاینده هست " .
(قرآن ۲/۳)
- آن زنده هست که هیچ خدایی جز او نیست.
(قرآن ۴۰/۶۵)
- بدانید که من خداوند قادر متعال ، مقدس هستم و تنها از من باید بترسید. من پناهگاه هستم.
(کتاب مقدس - اشعیا / ۸-۱۱)

- هشدار دهید که جز من هیچ خدایی نیست پس فقط از من پروا داشته باشید.
(قرآن ۲/۱۶)
- خداوند قدوس می‌پرسد: شما مرا با چه کسی مقایسه می‌کنید؟ چه کسی می‌تواند با من برابری کند؟ به آسمانها نگاه کنید! کیست که همه این ستارگان را آفریده است؟ کسی که آنها را آفریده است از آنها مثل یک لشگر سان می‌بیند. تعدادشان را می‌داند و آنها را به نام می‌خواند. قدرت او آنقدر عظیم است که نمی‌گذارد هیچ کدام از آنها گم شوند..
- (کتاب مقدس - اشعیا / ۴۱-۲۶)
- خورشید و ماه و ستارگان همه در تسخیر امر اویند.
(قرآن ۵۴/۷)
- انسان از ابتدا، آسمان و زمین و چیزهایی را که خدا آفریده، دیده است و با دیدن آنها می‌تواند به وجود خدا و قدرت ابدی او پی ببرد. پس وقتی در روز داوری در حضور خدا می‌ایستد برای بی‌ایمانی خود هیچ عذر و بهانه‌ای ندارد.
- (کتاب مقدس - رومیان / ۲)
- ای همه مردم روی زمین، خداوند را حرمت بدارید و در برابر او سر تعظیم فرود آورید. زیرا او دستور داد و دنیا آفریده شد، او امر فرمود و عالم هستی بوجود آمد.
- (کتاب مقدس - مزامیر / ۳۲-۸)
- خدای متعال و مقدس که تا ابد زنده است چنین می‌گوید: من در مکان های بلند و مقدس ساکنم و نیز در وجود کسی که روحی متواضع و توبه کار دارد، تا دل او را زنده سازم و نیروی تازه به او بخشم.
- (کتاب مقدس - اشعیا / ۵۷-۱۵)
- بدانید که خدا بین آدمی و قلبش حایل است.
(قرآن ۸/۲۴)
- ای همه مردم، پروردگارتان همو که شما و آنان که قبل از شما بودند را خلق کرد، پرستش کنید امید آنکه حرمت نگاه دارید.
(قرآن ۲۱/۲)

فصل دوم : دین واحد

- خدا به ابرام (ابراهیم) فرمود : من تو را پدر امت بزرگی می گردانم. تو را برکت می دهم و نامت را بزرگ می سازم و تو مایه برکت خواهی بود. آنانی را که به تو خوبی کنند برکت می دهم و آنانی را که به تو بدی نمایند لعنت می کنم. همه مردم دنیا از تو برکت خواهند یافت.

(کتاب مقدس - پیدایش / ۱۲-۳ و ۲)

- از آئین یکتا پرستی ابراهیم تبعیت کنید زیرا او از مشرکان نبود.

(قرآن / ۴/۱۲۵)

- چون ایمان ابراهیم قوی بود ، به وعده خدا شک نکرد. بلی او هیچگاه شک ننمود. او به خدا ایمان داشت و ایمانش روز بروز قوی تر می شد و حتی قبل از اینکه خدا به وعده اش عمل کند ، او را سپاس گفت. زیرا یقین داشت که خداوند قادر است به همه وعده های خود عمل کند. بخاطر همین ایمان ، خدا او را بخشیده و " بی گناه " به شمار آورد.

(کتاب مقدس - رومیان / ۵/۱۹ و ۲۵)

- خداوند همان دینی را که به نوح سفارش کرده ، برای شما تشریح نموده است و آنچه به تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم این است که : دین را به پا دارید و در آن فرقه فرقه نشوید. (قرآن / ۴۲/۱۳)

- درک کلام تو به انسان نور می بخشد و ساده دلان را خردمند می سازد.

(کتاب مقدس - مزامیر / ۱۱۹-۱۳۱)

- خدا به ابراهیم فرمود : وظیفه تو و فرزندان و نسلهای بعد ، این است که عهد مرا نگاه دارید.
- (کتاب مقدس - پیدایش / ۱۷-۹ و ۱۰)
- عیسی مسیح (ع) : گمان مبرید که آمده ام تا تورات موسی و نوشته‌های سایر انبیاء را منسوخ کنم. من آمده‌ام تا آنها را تکمیل نمایم و به انجام برسانم.
- (کتاب مقدس - متی / ۵-۱۷)
- عیسی مسیح (ع) : من به این جهان آمده‌ام تا چشمان دل آنانی را که در باطن کورند بازکنم و به آنانی که تصور می‌کنند بینا هستند نشان دهم که کورند.
- (کتاب مقدس - یوحنا / ۱۰)
- در واقع این آئین شما ، آئین واحدی است و من پروردگار شمایم.
- (قرآن ۲۱-۹۲)
- عیسی مسیح (ع) : آنچه به شما می‌گویم ، از فکر و نظر خودم نیست بلکه از خدایی است که مرا فرستاده است.
- (کتاب مقدس - یوحنا / ۷-۱۶)
- من انبیاء و مردان حکیم و روحانی را بسوی شما می‌فرستم و شما بعضی را به دار خواهید کشید و بعضی را در عبادتگاههای خود زیر ضربه های شلاق گرفته ، شهر به شهر آواره خواهید کرد. به این ترتیب خون مردم بی‌گناه که شهید شده‌اند به گردن شما خواهد بود. یعنی از هابیل معصوم گرفته تا زکریا پسر برخیا که او را در داخل خانه خدا ، بین عبادتگاه و قربانگاه کشتید. باور کنید تمام این کارها به گردن این نسل خواهد بود.
- (کتاب مقدس . متی / ۱-۵)
- اجداد شما و انبیای گذشته همگی مردند ولی کلام من جاوانه است!
- (کتاب مقدس - زکریا / ۱-۵)
- بر رهبران انسانی توکل نکنید ، آنها همگی فانی هستند و قادر به نجات دادن نیستند. وقتی آنها می‌میرند به خاک باز می‌گردند و تمام نقشه هایشان نقش برآب می‌شود!
- (کتاب مقدس - مزامیر / ۱۴۶-۳)

- آیا غیر از دین خدا را خواهند؟ حال آنکه همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند چه بخواهند و چه نخواهند تسلیم اویند! و به سوی او رجوع می‌کنند!
(قرآن ۸۳/۳)
- بگوئید: بخدا ایمان آوردیم و به آنچه که بر ما و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران بنی اسرائیل، و هم چنین به آنچه به موسی و عیسی و پیامبران دیگر از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان داریم و بین هیچکدامشان فرقی نمی‌گذاریم زیرا ما تسلیم خداوندیم.
(قرآن ۲-۱۳۶)
- هر که دانست این چیزها را درک کند، آن که فهم دارد گوش دهد، زیرا راه‌های خداوند راست و درست است و نیکان در آن راه خواهند رفت ولی بدکاران لغزیده خواهند افتاد.
(کتاب مقدس - هوشع ۱۴)
- بدرستی که ما رسولان مان را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم، عدالت را بر پا کنند.
(قرآن ۲۵-۷۵)
- بذر نیکوی عدالت را بکارید تا محصولی از محبت من درو کنید. زمین سخت دلپای خود را شخم بزنید زیرا اینک وقت آن است که خداوند را بطلبید تا بیاید. و بر شما باران برکات را بباراند.
(کتاب مقدس - هوشع / ۱۱-۱۲)
- من امر شده‌ام تا بین شما با عدالت رفتار کنم.
(قرآن ۱۵/۴۲)
- خوشحال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا سیر خواهند شد.
(کتاب مقدس - متی / ۵ و ۶)
- خداوند می‌فرماید: من از ظاهر سازی و ریاکاری شما نفرت دارم که با عیدها و مجالس مذهبی خود، وانمود می‌کنید که به من احترام می‌گذارید... سرودهای حمد خود را

- از من دور کنید زیرا من به آنها گوش نمی دهم. به جای آن بگذارید عدالت مانند رودخانه ، و انصاف مثل نهر دائمی جاری شود !
- (کتاب مقدس - عاموس / ۶)
- خود را بشوئید و طاهر شوید ! گناहانی را که در حضور من مرتکب شده‌اید از خود دور کنید، نیکوکاری را بیاموزید و با انصاف باشید.
- (کتاب مقدس - اشعیاء / ۲-۱۶)
- وظایف خود را انجام دهید و از کسی نترسید . خداوند پشتیبان کسانی است که به راستی عمل می‌کنند.
- (کتاب مقدس - عبرانیان / ۱۳-۶)
- اگر درخت خوب باشد، میوه اش نیز خوب است و اگر بد باشد میوه اش نیز بد خواهد بود. درخت را از میوه اش می شناسند. نه بوته خار انجیر می‌دهد و نه بوته تمشک ، انگور!
- (کتاب مقدس - لوقا / ۶-۴۳ و ۴۴)
- خدا را بطلبید و زنده بمانید.
- (کتاب مقدس - عاموس / ۵)
- هر که پیروز شود ، از مرگ دوم آسیبی نخواهد دید!
- (کتاب مقدس - مکاشفه / ۱۱)
- پروردگارا ، تا بحال دو بار ما را میراندی و دوبار زنده کردی اکنون به گناهانمان اعتراف داریم.
- (قرآن - ۱۱/۴۰)
- تورا بر شریعتی از امر، قراردادیم! پس از آن تبعیت کن و از سودای کسانی که نمی‌دانند تبعیت مکن!
- (قرآن ۸-۴۵)

- سرافرازی انسان نه از غرب می آید نه از شرق و نه از هیچ جای دیگر ، زیرا هیچکس نمی تواند مایه سرافرازی کسی شود جز خدا..... اوست که انسانها را داوری می کند و یکی را سرافرازی و دیگری را سرافکنده می نماید.
(کتاب مقدس - مزامیر / ۷۵-۷۶)
- کلام تو کامل و بی انتهاست !
(کتاب مقدس - مزامیر / ۱۱۹-۹۶)
- ای کسانی که از خداوند می ترسید و او را اطاعت می کنید ، به کلام او گوش دهید.
(کتاب مقدس - اشعیاء / ۶۳-۵)
- آنچه به تو گفته شد همانیست که به رسولان قبل از تو گفته شده است.
(قرآن ۴۱/۴۳)
- تمام کسانی که به حقایق ایمان دارند و دارای عملکرد خوب و پسندیده اند بزودی آنها را به بهشت هایی وارد می کنیم که در آن نهرها جاری است. آنها در آنجا جاودانند و این وعده حقی از جانب خداست و چه کسی راستگوتر از خداوندست؟!
(قرآن ۴-۱۲۲)
- ای گناهکاران ، از کارها و فکرهای فاسد خود دست بکشید و به سوی خداوند بازگشت کنید، زیرا او بسیار بخشنده است و بر شما رحم خواهد کرد .
(کتاب مقدس - اشعیاء / ۵۵-۶)
- خوشا به حال کسی که حکمت و بصیرت پیدا می کند. او از کسی که طلا و نقره یافته خوشبخت تر است.
(کتاب مقدس - امثال / ۳-۱۳ و ۱۴)
- ما به سوی خدا مشتاقیم.
(قرآن ۹/۵۹)
- تو کسانی را نزد خود می پذیری که با خوشحالی آنچه را که راست است انجام می دهند.
(کتاب مقدس - اشعیاء / ۶۴-۵)

- ما به تو وحی کردیم همانگونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم. و نیز به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران بنی اسرائیل و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی کردیم. و به داود زبور را دادیم. رسولانی را پیش از این، سرگذشتشان را برایت بیان کردیم و رسولانی را سرگذشتشان را برایت نگفتیم. بدان که خدا با موسی سخن گفت. رسولانی که بشارت دهنده و هشدار دهنده بودند تا در پیشگاه خداوند برای مردم حجت تمام، و آنها بعد از این رسولان بهانه ای نداشته باشند. و خدا قدرتمند و حکیم است.

(قرآن ۴-۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵)

- برای کسی که درستکار و بخشنده و مهربان و نیکوکارست، حتی در تاریکی شب نور طلوع می کند.

(کتاب مقدس - مزامیر / ۱۱۲-۱۴)

- تو دیگر به روشنایی خورشید و ماه احتیاج نخواهی داشت. زیرا من که خداوند هستم نور جاودانی تو و زیبایی تو خواهم بود. آفتاب تو هرگز غروب نخواهد کرد و ماه تو زوال نخواهد پذیرفت. زیرا من نور جاودانی تو خواهم بود، و روزهای سوگواریت پایان خواهند یافت.

(کتاب مقدس - اشعیا / ۵۹-۲۰)

- ای جان به آرامش رسیده و مطمئن، بسوی پروردگارت رجوع کن که هم تو از او راضی و هم او از تو خشنود است. پس به بندگانم درآی و به بهشت من داخل شو.

(قرآن ۸۹/۳۰)

فصل سوم : قیامت واحده

- خداوند می فرماید : قومها جمع شوند و به " دره داوری" بیایند چون من در آنجا نشسته ، همه را داوری خواهم کرد مردم دسته دسته در " دره داوری " جمع می شوند زیرا در آنجا روز داوری بزودی فرا خواهد رسید. آفتاب و ماه ، تاریک می شوند و ستارهها دیگر نمی درخشند.

(کتاب مقدس - یوئیل / ۳)

- این خداست که هیچ معبودی جز او نیست و قطعاً همه شما را در روز قیامت که هیچ شکی در آن نیست جمع خواهد کرد! و چه کسی راستگوتر از خداوند است!؟

(قرآن ۸/۴)

- بسیاری که حالا مهم بنظر می رسند ، در آن زمان کوچکترین خواهند بود. و بسیاری که الان کوچکترین به حساب می آیند در آنجا بزرگترین خواهند بود.

(کتاب مقدس - مرقس / ۱۰-۳۱)

- خداوند می گوید : من برمی خیزم و به داد فقیران و درماندگان می رسم و آنها را از دست ظالمان نجات می دهم.

(کتاب مقدس - مزامیر / ۱۲-۵)

- همانگونه که آسمانها و زمین جدیدی که من می سازم در حضور من پایدار می ماند همچنان نسل شما و نام شما نیز پایدار خواهند ماند.

(کتاب مقدس - اشعیا / ۶۶-۲۲)

- روزی که زمین و آسمانها به چیز دیگری تبدیل شوند ، همه شان در پیشگاه خداوند یگانه قهار، حاضر خواهند شد. (قرآن ۴۸/۱۴)
- تنها من از درون دل انسان آگاهم و انگیزه های او را می دانم و هر کسی را مطابق اعمالش جزا می دهم. (کتاب مقدس - ارمیا / ۱۵-۹)
- خداوند قادر مطلق سخن می گوید ، او همه مردم را از مشرق و مغرب نزد خود فرا می خواند. (کتاب مقدس - مزامیر / ۵-۱)
- بزودی ، روز خشم و غضب خدا فرا می رسد. روزی که در آن خدا ، تمام مردم جهان را عادلانه محکوم خواهد کرد و به هرکس مطابق کارهایش پاداش یا کیفر خواهد داد. او به آنانی که با صبر و تحمل ، اراده اش را به جا می آورند و خواستار جلال و بزرگی و زندگی جاویدند، زندگی جاوید عطا خواهد کرد. اما آنانی را که با حقیقت وجود خدا ضدیت می کنند و به راه های گناه آلود خود می روند ، بشدت مجازات خواهد کرد. (کتاب مقدس - رومیان / ۲)
- وقتی اشخاص بدکار به قدرت می رسند ، فساد زیاد می شود . ولی قدرت آنها دوامی نخواهد داشت و نیکان سقوط آنها را به چشم خواهند دید. (کتاب مقدس - امثال / ۲۹-۱۶)
- خداوند ، شروران و بدکاران را به سزای اعمالشان خواهد رسانید و آنها را از بین خواهد برد. (کتاب مقدس - مزامیر / ۹۵-۲۳)
- بترسید از روزی که هیچ کس چیزی از بار مجازات دیگری را بدوش نگیرد و شفاعتی پذیرفته نشود ، و عوضی دریافت نشود ، و به کسی یاری نرسد! (قرآن ۴-۲)
- وای به حال ثروتمندان ، زیرا دوران خوشی ایشان فقط محدود به این جهان است. (کتاب مقدس - لوقا / ۶-۲۴)

- وای بر شما که از راه های نادرست ثروت اندوخته اید تا زندگی امن و راحتی داشته باشید. وای بر شما که قومها را نابود کرده اید زیرا ننگ و نابودی برای خود به بار آورده اید. حتی سنگهای دیوار و تیرهای سقف خانه تان بر ضد شما فریاد بر می آورند! وای بر شما ، که شهرها را با پولی که از راه آدمکشی و غارت به دست آورده اید، می سازید. زیرا دارایی خدا نشناسان ، دود شده، به هوا می رود و دسترنج آنها نابود می شود. خداوند متعال چنین مقرر کرده است! (کتاب مقدس - حبقوق ۱/۲ و ۱۳)
- خداوند همچون جنگاوری توانا به میدان جنگ خواهد آمد و فریاد برآورده ، دشمنان خود را شکست خواهد داد. مدت مدیدی است که او سکوت کرده و جلو خشم خود را گرفته است اما دیگر ساکت نخواهد ماند.
- (کتاب مقدس - اشعیا / ۴۲-۱۳)
- بگوئید : ای خدای نجات دهنده ما ، ما را نجات ده.
- (کتاب مقدس - اول تواریخ / ۱۶)
- آنگاه که آسمان از هم شکافته شود و آنگاه که ستارگان ناپدید گردند و آنگاه که دریاها متلاطم شوند و قبرها زیرورو گردند، هر کس هم دستاوردش را خواهد دانست و هم آنچه را که به جا نیاورده است !
- (قرآن ۱/۸۲ الی ۵)
- خدا شخص گناهکار را ، هر که باشد مجازات خواهد کرد.
- (کتاب مقدس - رومیان / ۲)
- مردم با تمسخر به من می گویند : پس هشدارهای خداوند که مدام درباره آن سخن می گفتمی چه شد؟ اگر آنها واقعاً از سوی خدا هستند ، پس چرا انجام نمی شوند !؟
- (کتاب مقدس - ارمیا / ۱۸-۱۵)
- شما قادرید وضع آب و هوا را پیش بینی کنید اما نمی خواهید تشخیص دهید که در چه زمانی زندگی می کنید و نمی خواهید درک کنید که رویدادهای حاضر چه بلاهایی را هشدار می دهند! چرا نمی خواهید حقیقت را بپذیرید؟
- (کتاب مقدس - لوقا / ۱۳)

- هیچکس نمی‌داند چه روزی و چه ساعتی دنیا به آخر خواهد رسید ، حتی فرشتگان هم نمی‌دانند.
(کتاب مقدس - متی / ۲۵-۳۶)
- زمان وقوع قیامت نزد خداست.
(قرآن ۳۱-۳۴)
- خداوند از کسانی که او را گرمی می‌دارند و انتظار رحمتش را می‌کشند مراقبت می‌کند. او ایشان را از مرگ می‌رهاند.
(کتاب مقدس - مزامیر / ۳۳-۱۸)
- اکنون تیشه‌ی داوری خدا ، بر ریشه‌ی درخت زندگی شما گذارده شده است. هر درختی که میوه خوب ندهد ، بریده و در آتش انداخته خواهد شد!
(کتاب مقدس - لوقا / ۳)
- بدانید وعده‌ی خدا حق است. پس زندگانی دنیا شما را نفریبید و شیطان شما را در برابر خدا، مغرور نسازد!
(قرآن ۳۱-۳۳)
- آخرت ، خوبتر و ماندگارتر است. این در کتب پیشینیان آمده‌است، کتب ابراهیم و موسی.
(قرآن ۸۷ / ۱۹)
- خدا ، آسمانها و زمین را بر اساس حق خلق نمود تا هر کس مطابق دستاوردش پاداش گیرد و به هیچکس ظلم نخواهد شد.
(قرآن ۴۵-۲۲)
- اوامر تو همیشه عادلانه است مرا در فهم آنها یاری فرما تا روحم تازه شود!
(کتاب مقدس - مزامیر / ۱۱۹-۱۴۴)
- قیامت ، ناگهان به سراغشان می‌آید در حالیکه غافلگیر شده اند!
(قرآن ۱۰۷-۱۲)

- در آن زمان ، مردم دنیا سرگرم عیش و نوش ، مهمانی و عروسی خواهند بود ، درست همانطور که در زمان نوح قبل از آمدن طوفان بودند. در آن وقت کسی باور نمی کرد که واقعاً طوفانی در کار باشد، تا آن که طوفان آمد و همهٔ آنان را برد.
(کتاب مقدس - متی / ۲۴-۳۷ و ۳۸)
- خداوند می فرماید : فکرهای من ، فکرهای شما نیست و راه های من هم راه های شما نیست. به همان اندازه که آسمان بلندتر از زمین است ، راه های من نیز از راه های شما و فکرهای من از فکرهای شما ، بلندتر و برتر است.
(کتاب مقدس - اشعیا / ۵۱-۸)
- زمانی می رسد که دیگر برای پرستش " پدر " نه به این کوه رو خواهیم آورد و نه به اورشلیم. مهم نیست که ما کجا خدا را می پرستیم بلکه مهم اینست که چگونه او را پرستش می کنیم ، آیا خدا را آنگونه که واقعاً هست می پرستیم ؟ خدا روح زندگی بخش است!
(کتاب مقدس - یوحنا / ۴-۲۱ و ۲۴)
- مشرق و مغرب از آن خداست پس به هر کجا روی آورید ، رو سوی خدا آورده اید.
(قرآن - ۱۵/۲)
- پیش از فرا رسیدن روز بزرگ و هولناک خداوند ، آفتاب تاریک و ماه مانند خون سرخ خواهد شد. اما هر که نام خداوند را بخواند نجات خواهد یافت..... زیرا خداوند عده ای را برگزیده است.
(کتاب مقدس - یوئیل / ۳)
- تنها من خدا هستم و کس دیگری مانند من نیست که بتواند به شما بگوید در آینده چه رخ خواهد داد. آنچه بگویم واقع خواهد شد و هر چه اراده کنم به انجام خواهد رسید. مردی را از مشرق، از آن سرزمین دور دست فرا می خوانم. او مانند یک پرنده شکاری فرود خواهد آمد و آنچه را اراده نموده ام انجام خواهد داد. آنچه گفته ام واقع خواهد شد.
(کتاب مقدس / اشعیا / ۴۶-۱۱)

- هر که دچار غضب من شود قطعاً سقوط خواهد کرد.

(قرآن ۸۱/۲۰)

- خداوند می فرماید : روزی خواهد آمد که هر کس بخواهد برکتی بطلبد یا سوگندی یاد کند ، تنها نام خدای حق را بر زبان خواهد راند. سختیهای گذشته بکلی فراموش شده از بین خواهد رفت. زیرا من زمین جدیدی می سازم. هر چه در گذشته بوده کاملاً فراموش شده ، دیگر به یاد آورده نخواهد شد. ای قوم من از این آفرینش جدید تا ابد شاد و مسرور باشید.

(کتاب مقدس - اشعیا / ۶۵-۱۶)

- بگو : خدایا ، صاحب ملک و فرمانروایی تویی ، آن را به هر که خواهی می دهی و از هر که بخواهی پس می گیری . هر که را بخواهی عزت می دهی و هر که را بخواهی خوار می نمایی. خیر و برکت به دست توست و این تویی که بر هر کاری توانایی.

(قرآن ۲۶/۳)

فصل چهارم : اخلاقیات و سلوک

- خود را تقدیس نمایید و مقدس باشید چون من مقدس هستم.
(کتاب مقدس - لاویان / ۱۲)
- هر نیکوکاری که تسلیم حق شده ، رو سوی خدا آورد ، بداند که به دستگیره محکمی چنگ انداخته است.
(قرآن ۳۱-۲۲)
- مالک آسمان و زمین ، شکر می کنم که حقیقت را از کسانی که خود را دانا می پندارند پنهان ساختی و آن را به کسانی که همچون کودکان ساده دلند آشکار نمودی!
(کتاب مقدس - متی / ۱۲-۲۵)
- خوشا به حال مردمی که می دانند چگونه تو را تحسین و تمجید کنند. زیرا آنها در نور حضورت راه خواهند رفت!
(کتاب مقدس - مزامیر / ۸۹-۱۵)
- خداوندا ، ما را تأدیب و اصلاح کن ، ولی با ملایمت نه با خشم و غضب ، و گرنه نابود می شویم. آتش خشم و غضب خود را بر قوم هایی بریز که تو را نمی شناسند.
(کتاب مقدس - ارمیا / ۱۱-۲۴ و ۲۵)
- آیا مردم پنداشته اند همین که بگویند ایمان آورده ایم رها می شوند و امتحان پس نمی دهند؟! ما نسل های قبل از آنها را امتحان کردیم تا خداوند معلوم نماید چه کسانی صداقت داشتند و چه کسانی دروغگو بودند!
(قرآن ۲۹-۳ و ۳۰)

- من خداوند ، خدای شما هستم که شما را برای خیریت خودتان تنبیه می کنم و شما را به راهی که باید بروید هدایت می نمایم. (کتاب مقدس - اشعیا / ۴۹-۱۷)
- خداوند را شکر کنید و نام او را بخوانید. کارهای او را به تمام ملل جهان اعلام نمائید. در وصف او بسزائید و او را ستایش کنید. از کارهای شگفت انگیز او سخن بگوئید. ای طالبان خداوند، شادی نمایید و به نام مقدس او فخر کنید . خداوند و قوت او را طالب باشید و پیوسته حضور او را بخواهید.
- (کتاب مقدس - اول تواریخ / ۱۶)
- آنانی که به خداوند امید بسته اند نیروی تازه می یابند و مانند عقاب پرواز می کنند ، می دوند و خسته نمی شوند، راه می روند و ناتوان نمی گردند.
- (کتاب مقدس - اشعیا / ۴۱-۳۱)
- کسانی که به حقایق ایمان آورند و هجرت نمایند و در راه خدا با مال وجانشان تلاش کنند، نزد خدا بزرگترین درجه را دارند و هم اینان برندگان حقیقی اند!
- (قرآن / ۲۰/۹)
- بدرستیکه زندگی دنیا متاعی اندک است و این آخرت است که سرای پایدار است.
- (قرآن / ۳۹/۴۰)
- هر چه خدا می فرماید، همیشه راست و درست است ، چه مردم باور کنند ، چه نکنند!
- (کتاب مقدس - رومیان / ۳)
- گذشت داشته باشید تا نسبت به شما با گذشت باشند. بدهید تا خدا هم به شما بدهد. هدیه ای که می دهید ، به خودتان بر خواهد گشت ، آن هم با پیمانهای پر و لبریز ، فشرده و تکان داده شده ! با هر دستی که بدهید با همان دست دریافت خواهید کرد.
- (کتاب مقدس - لوقا / ۶-۳۷)
- وقتی تو برکت می دهی ، برکت تو ابدی است .
- (کتاب مقدس - اول تواریخ / ۱۸-۱۹)
- مشتاق هستیم بصورتی در آییم که خدا برای ما در نظر گرفته است.
- (کتاب مقدس - رومیان / ۵-۲)

- حرمت خدا را نگاه دارید تا خودِ خدا شما را تعلیم دهد زیرا خدا بر همه چیز داناست!
(قرآن ۲-۲۸۲)
- با مردم به خوبی سخن بگوئید.
(قرآن ۸۳/۲)
- هفت چیز است که خداوند از آنها نفرت دارد: نگاه متکبران - دستهایی که خون بی گناه را می‌ریزند - فکری که نقشه های پلید می‌کشد - پاهایی که برای بدی کردن می‌شتابد - شهادی که دروغ می‌گوید - شخصی که در میان دوستان تفرقه می‌اندازد.
(کتاب مقدس - امثال / ۶-۱۲ و ۱۹)
- گناهان شخص بدکار مانند ریسمان به دورش می‌پیچد و او را گرفتار می‌سازد بلکه باعث مرگش خواهد شد و حماقتش او را به نابودی خواهد کشاند.
(کتاب مقدس - امثال / ۵-۲۲)
- تهمت ناروا به کسی نزن و نگذار شخص بی گناه به مرگ محکوم شود. من کسی را که عدالت را زیر پا گذارد بی سزا نخواهم گذاشت. (کتاب مقدس - خروج / ۲۳-۶)
- خبر دروغ را منتشر نکن و با دادن شهادت دروغ با خطاکار همکاری منما. دنباله رو جماعت در انجام کار بد مشو. وقتی در دادگاه در مقام شهادت ایستاده ای تحت تأثیر نظر اکثریت، عدالت را پایمال نکن.
(کتاب مقدس - خروج / ۲۳-۳ و ۱)
- مثل کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را از خودیت شان بیگانه کرد!
(قرآن ۱۹-۵۹)
- از این روحانیان متظاهر دوری کنید. ایشان در قباهای بلند خود احساس بزرگی می‌کنند و وقتی در بازار قدم می‌زنند دوست دارند همه در مقابل شان سر تعظیم فرود آورند. دوست دارند در عبادتگاه در بهترین جای ها بنشینند و در ضیافت ها در صدر مجلس باشند ولی در همان حال، اموال خانۀ بیوه زنان را تصاحب می‌کنند و بعد برای اینکه کسی متوجه کارهای کثیف شان نشود، در برابر چشم مردم نمازشان را طول می‌دهند به همین خاطر خدا، ایشان را به شدیدترین وضع مجازات خواهد کرد.
(کتاب مقدس - مرقس / ۱۲-۳۸)

- خدا در دادگاه آسمانی ایستاده است تا قضاوت را به پای میز محاکمه بکشاند. او به قضاوت این جهان می‌گوید: "تا به کی با بی‌انصافی قضاوت خواهید کرد؟ تا به کی از مجرمین جانبداری خواهید نمود؟ از حقوق بیچارگان و یتیمان دفاع کنید، حق مظلومان و فقیران را به ایشان رد کنید. ستمدیدگان و درماندگان را از چنگ ظالمان برهانید. اما شما به حماقت رفتار می‌کنید و در جهل و تاریکی زندگی می‌کنید به همین جهت اساس اجتماع متزلزل است."
- (کتاب مقدس - مزامیر / ۸۲-۸۱-۶۰)
- اموال و اولاد منکران حقیقت، باعث شگفتی‌ات نشود زیرا خداوند اراده نموده تا بواسطه همین‌ها در زندگی دنیا عذابشان دهد! بدان که جانشان در کفر کنده خواهد شد!
(قرآن ۹-۵۵)
- کلام تو چراغ راهنمای من است. نوری است که راه را پیش پایم روشن می‌سازد.
(کتاب مقدس - مزامیر / ۱۱۹-۱۰۵)
- بدون شک اهل ایمان رستگاری دارند.
(قرآن ۲۳-۱)
- ای کسانی که ترس خداوند را در دل دارید و مطیع و خدمتگذار او هستید، به خداوند اعتماد کنید، هر چند راه شما تاریک باشد و هیچ نوری بر آن نتابد، اما شما به خدای خود اطمینان داشته باشید.
- (کتاب مقدس - اشعیا / ۵۱-۱۰)
- اگر خدا یاریتان کند هیچکس نمی‌تواند بر شما چیره شود و اگر بخواهد خوارتان کند پس چه کسی بعد از او می‌تواند شما را یاری رساند؟! بدینسان باید اهل ایمان همواره بر خدا توکل کنند.
(قرآن - ۱۶/۵)
- هر کس به سوی خدا توبه کند و به حقایق ایمان آورد و عملکرد خوبی داشته باشد بدون شک خداوند اعمال بدشان را به خوبی بدل می‌نماید زیرا خداوند بسیار آمرزنده و با رحمت است.
(قرآن ۲۵-۷۰)

- خداوند آنانی را که از بدی متفنند ، دوست دارد. او عزیزان خود را حفظ می کند و ایشان را از دست بدکاران می رهاند.
(کتاب مقدس - مزامیر ۹۷-۱۰)
- خداوند گره گشای و یاور من است. پس از انسان خاکی ترسی ندارم، او چه می تواند به من بکند؟
(کتاب مقدس - اشعیاء / ۵۱-۱۰)
- خدا مرا کافی است.
(قرآن ۹-۱۲۹)

تمثیل پروانه

پروانه بر شاخسار معهود نشست و محزون و غمین بر کرم های بی خبر از بارداری نظر افکند. ولوله بود و وُول! و جز خوردن و وسوسه سهم بیشتر اندیشه‌ای نبود! دلش بحالشان سوخت چون هنوز "من کیستم" بر آنها نباریده بود! نگاهشان کرد از آن نگاههایی که یک دنیا غم داشت و یک بغل آزادی.

شب‌نمی چون اشک از بالش چکیدن گرفت آخر او نیز خود روزی کرم می نمود! ناگاه غیرت، آتش افروخت و تبر نجات، سکوت را شکست! پروانه باله‌هایش را گستراند و طوفان سخن درگرفت.

✿ به خود آید و خود آرید و از خود بدر آید! بس است این لولیدن‌های مغموم. روی سوی چه کرده‌اید ای کوران دربندا! خزیدن بر شکم تا کی؟ شما کرم نی‌اید، پروانه‌اید! حسرت بی‌بالی تاچند؟...

کرم‌ها از این فریاد دمی از خوردن و خزیدن دست کشیدند و به اطراف نگرستند اما کسی و چیزی ندیدند!

- این کیست که بی پروا فریاد می‌زند و زندگی را بر ما حرام؟
 - این کیست که ما را از خور و خواب انداخت، آرامش برد و دل را لرزاند؟
 - هر که باشد، به حکم قانون مجرم است!
- کرم‌ها هر چه گردن بر افراشتند، جز کرم در اطرافشان کس ندیدند!

✧ این منم، پروانه‌ای بر شاخسار. به بلندا نگاه کنید بر این شاخسار لمیده بر افق!
این منم، همان دوست قدیمی، آن کرم هجرت نموده از خزیدن، همانکه چشم بر آسمان داشت و از "بلندا" طعام خواست ... پنداشتید که گم شده‌ام؟ که مرده‌ام؟ که طعمه‌ی پرنده‌ای گشته‌ام؟! ... اما این منم. ببینید، زنده و گسترده! با بالهایی گشاده که رنگ خدا گرفته است... اکنون آمده‌ام تا شما را به سرزمین موعود راهنما باشم...
سوالی جانکاه به جان کرم‌ها می‌افتد. یکدیگر را می‌نگرند اما از نگاههای کورشان چیزی نمی‌تراود جز انکار!

- او دیوانه است. تنها چیزی که با ما ندارد شباهت است!
- نکند ساحر و جادوگر است؟ به بالهایش بنگرید چون صورت شیاطین سحر گونه‌اند.
- گویی اعلام و ارقامی بر آن نوشته‌اند!
- او خود شیطان است، آمده است تا شما را از زمین آباء و اجدادیتان بیرون کند
"يَخْرُجُكُمْ مِنْ اَرْضِكُمْ"، زمین خود را بچسبید و بر بالا منگرید!

✧ ای دوستان زندگی پیشین! زمین، زوجه‌ی آسمان است و نفقه بر عهده‌ی زوج. پس زنده شوید زیرا اگر آسمان بفهمد همسرش مرده است دیگر چه رزقی و چه نفقه‌ای؟!
هوشیار شوید و به همسر حقیقی خود آسمان رجوع کنید. رزق شما در بلنداست! "وَرِزْقِكُمْ فِي السَّمَاءِ وَمَا تُوَعَّدُونَ". این زمین شما بوی مرگ می‌دهد، غذاهایش سمّی است و سمّ همان چیزی است که تو را زمین گیر می‌کند!... بر شاخسار بیائید و لطافت طعام آسمانی را با تمام وجود ببلعید... بر بلندا بیائید تا بال بیابید.
اما روح کلام او جز بر اندکی تأثیر نگذارد، همیشه چنین بوده است ایمان‌آوردندگان
قلیل‌اند!

- دیوانه می‌گوید شما بال در می‌آورید، آسمانی می‌شوید!؟

- او جن‌زده است نگاهش نکنید مبدا خبیثه ارواحی از نگاهش به وجودتان سرازیر شود!
- به سخنانش گوش ندهید او آمده است تا شما را از دین اجدادیتان جدا کند و کافر سازد.

- به توهم‌هایش وقعی ننهید... کرم و پرواز؟! چه کلام کفرآمیزی!... شما کرم‌اید و کرم خواهید بود، این تقدیر خداوندی است پس رویتان را از این شیطان وسوسه انگیز برگردانید مبادا شما را بفریبدا! آنکه بر تقدیر بتازد ابلیس است از این ابلیس بر شاخسار نشسته، اعراض کنید.

عده‌ای " **اعوذ بالله من الشیطان الرجیم** " می‌گویند و بر خود و اطرافیان‌شان فوت می‌کنند! و باز دوباره به خوردن و لمیدن ادامه می‌دهند!

✿ ای دوستان زندگی پیشین، هیچ سفاهت و جنونی در من نیست. شما کرم نیستید، شما پروانه‌اید! پروانه‌بودن از ازل چون دانه‌ای در شما کاشته شده است. شما بال پرواز دارید... این من نی‌ام که شیطانم. شیطان آن کسی است که آسمانی‌بودن شما را آن هم با آیات خدا انکار می‌کند! شیطان همانست که شما را در این زمین سرد و فسرده به بند کشیده. این اوست که چون محصول‌تان، شیره جانانتان را بگیرد شما را در بیابان سرگردانی تنها رها خواهد نمود. آنگاه پایمال می‌شوید، آنگاه خوراک دندان می‌گردید! چگونه بنده‌ی کسی شده‌اید که از ازل قرار بوده او شما را سجده کند!...؟

اکنون هیچ‌کس جز اندک‌شماری به سخنانش گوش نمی‌دهند. کرم‌ها همه پشت‌کرده رفته و به چرای روزمره‌گی‌شان مشغول‌اند!

"چه اندک است ایمان آوردگان هر عصر"

پروانه پایین آمده و کنار همین اندک شمار قلیل که هنوز کورسویی از ایمان و شمه‌ای از روح در آنان باقیست می‌نشیند.

- آیا این واقعا تویی؟! همان کرمی که از جماعت کناره می‌گرفت و سر در تفکر خویش داشت؟

- آن کرم غریب و تنها؟

- همان که می‌گفت مرا این زندان، تحمل نیست. آزادی بایدم. بال پرواز!

- همو که می‌گفت من آن نی‌ام که عمری بر شکم خرم و خویش بر زمین کشم؟!؟

- همو که رویاها می‌دید که: بیا، بازگرد، خانه‌ات اینجاست!؟

✧ آری این منم و این شماييد که تنها مرا شناختيد. آری این منم، نه چنم، نه پری،
فرشته نیز نيستم. فقط پروانه‌ای بر شاخسار!

- چه صدای روح‌نوازی!

- چه بالهای زیبا و بزرگی!

- باز با ما سخن بگو

✧ سخن تنها کافی نيست باید به‌دنبال من بيائيد و اطمینان داشته باشید... آنکه این بالها
را عطایم نموده برای شما نیز تقدیر کرده است. به‌واقع شما حامل تمام اینهائید!... [اما هنوز
چند کرم از همین اندک ایمان‌داران، به شک آلوده‌اند. پس عقب می‌روند!]

- چرا باید به تو اطمینان کنیم؟

- از کجا بدانیم که راست می‌گویی؟

- چگونه یقین کنیم آنچه را که به تو داده‌اند به ما نیز خواهند داد؟

- ما معجزه می‌خواهیم تا باور کنیم!

✧ معجزه خود منم! مگر نه اینکه خود، مرا شناختید؟! مگر مرا نمی‌بینید؟ چگونه آنچه
را که می‌بینید توهم می‌پندارید؟... نگاهم کنید، وجود دارم، وجودی تازه از تولدی مرموز!
نزدیک بيائيد و لمس کنید، ببويد مرا و نظاره‌ام کنید. این وجود است، چگونه در وجود
شک می‌کنید؟!

- نه ما تا معجزه‌ای نبینیم ایمان نیاوریم!

پس اینان نیز رفتند چون بر شک و تردیدشان فایق نیامدند! دور شدند و به خیل
مردگان قبرستان پیوستند. رفتند و در تاریکی انبوه برگ‌های سمی گم شدند...
پروانه با نگاهی ماتم‌زده آنها را بدرقه کرد. دو سه بار فریاد زد: " برگردید ". اما بی‌فایده
بود....

پروانه، ساعتها چه روز و چه شب، زیر همان " شجره " پایین شاخسار، به تعلیم آن عده‌ی
قلیل پرداخت و از آنچه نمی‌دانستند آگاهشان نمود. او خطرات راه را یک‌به‌یک به آنها
گوشزد کرد و حيله‌ها و ترفندهای دشمنان حیات تازه را برملا ساخت. او تمثیل‌ها زد، از

هر دری سخن گفت، از آیات و نشانه‌ها، از حیات مستمر، از نور و نار، و از خودشان و از تخم‌های نهان‌شده در نهادشان ...

آن‌گاه در روز موعود از ته دل فریاد برآورد: اکنون زمان موعود، آغازیدن گرفته است. یک‌به‌یک پشت سر هم از "شجره" بالا بیائید... جای هرکدامتان مشخص است و طعامتان معین! و اجل‌تان مستمی ...

مباد کسی بر پشت سر خویش بنگرد! مباد برگ و بری او را از مسیر باز دارد! مباد وسوسه شما را وادارد تا آنچه را که نباید بر دهان بگذارید! مباد تصویر سفره چربی شما را بفریبد... مباد... مباد!

✿ تا "قال" نیاید "کن فیکون" نخواهد شد، اکنون "قال" آمد پس "قیل" دیگران را رها کنید. و به‌نام او حرکت آغاز کنید و از "شجره" بالا بیائید.

... رفتند اما فقط هفده‌تن به منزل رسیدند و پروانه شدند. مابقی را وسوسه در میان راه دررُبود!

اینان همان رستگارانند، همانان که بر منیت خویش پیله‌زدند و آن را به‌بند کشیدند تا دانه الهی شکوفا گردد. اینان بودند که به فوز عظیم دست یافتند چرا که از ازل همین‌ها انتخاب شده بودند!

هنگامی که به سلامت به روح شاخسار رسیدند، پروانه عاشقانه چرخ‌زد و بر پروانه‌گان جدید "سلام" داد و گفت: این بود همان وعده‌ای که به شما داده بودند. اکنون در حیات الهی خویش بی‌هیچ حزن و اندوهی به سر کنید.

پروانه‌های جدید، سرمست از شوقی پُرشور به‌گردش حلقه‌زدند و ستایش کردند و خواستند بر شاخسار از او بُتی بنا کنند!

اما او کسی نبود که بُت شود، سنگی شود، او جریان داشت و بُت‌شکن بود و چون این خواسته را در پس پرده مغزشان دید فریاد برآورد: "اگر بخواهید از من بُتی بسازید قبل از هر کس دیگر، خود دست به کار شکستن این بُت خواهم شد."

پس آتشی از "شجره" برون زد! ... نه از این آتش‌های سوزنده و ویران‌کننده. از آن آتش‌های زندگی بخش و جان‌افزا.

✧ اکنون مرا صدا می‌زنند. شعله‌ها را ببینید! مرا می‌خوانند... باید بروم اما شما نمی‌توانید بیایید. هنوز شما کاری دارید برای انجام! آنچه را که دیده‌اید، آنچه را که باید، آنچه را که در وسعتان است برای نجات دیگران به کار بندید،... هر کدام با قافله‌ای بیایید... این گفت و در آتش شد و از او هیچ نماند جز خاطره‌ای زنده، جز پیامی جاودان، جز بودنی فرادست!

و الحمد لله رب العالمین

پس بدان "مدرسه تعلیم اسرار" زندگی خود توست. در زندگی‌ات شجاعانه جاری شو. تمام افراد و ماجراهای زندگی‌ات از پیش برنامه‌ریزی شده‌اند، زیرا باید چیزها بیاموزی و تا نیاموزی آن خود برتر تو، آن روح الهی رهايت نمی‌کند. من حقیقت را می‌گویم "مدرسه تعلیم اسرار" دیگری وجود ندارد! این مدرسه، خود تو، و حیات منحصر بفرد توست. حتی اگر با اساتید بزرگ روبرو شوی آنها تو را به مدرسه اسرار خودت فرو می‌برند. نه چیز دیگر! این نکته را چه درک کنی یا نکنی عین حقیقت است. و من راست می‌گویم.

